

برشنازنده مردی در دل خاک

رمان تیزم یوه تیراسیتونکی...

دینتارخ هنر پيشنه ابرا

٤٥

Ketabton.com



رفع مشکلات ایجاب

سعی و تلاش دامنه دار را مینماید



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه آمران اطلاعات و کلتور ولایات را در قصر ریاست جمهوری به حضور شان پذیرفتند. در عکس پو هاند دکتور نوین نیز دیده میشود.

دانشمند و وطن پرست آن اند چه بدون آن
یک ملت سر بلند و متکی بخود و بر افتخار
دانشمندان سراغ کرد.
سیمینار اطلاعات و کلتور ولایات پریرو
خاتمه یافت.
درین سیمینار اهداف پالیسی نشراتی
کشور مطرح گردید.

مادرین امر مستحکم نخواهد بود باید درین
راه همه موانع و دشواریها را در نظر داشته
باشیم و تنها اختیاری که مایلر انتخاب چنین
راهی داریم این خواهد بود که معقول ترین
آثرا انتخاب کنیم.

بناغلی رئیس دولت فرمودند عشا صر
مشکله سعادت یک جامعه افراد سالم یادود،

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم خطاب
به آمران اطلاعات و کلتور ولایات به گفتار
شان ادامه داده گفتند: داشتن احساس ملی
برای نیل به اهداف مستلزم اراده برای
رسیدن به مقصد و در عین زمان قبول خطرات
آنست اگر خواسته باشیم برای نیل به هدف
تنها به جنبه قطعی آن اتکا نکنیم اراده

رئیس دولت بناغلی محمد داؤد روز ۲۹ جدی
حین خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات
کشور گفتند:

مشکلات ملت های عقب مانده و منجمله
افغانستان خیلی بزرگ، دامنه دار و دوام
داراست که حداقل یکی دو نسل اگر آنرا رفع
کند باز هم خوشبختی مملکت ما خواهد
بود.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم آمران
اطلاعات و کلتور را در ختم سیمینار سه روزه
شان صبح ۲۹ جدی در قصر ریاست
جمهوری در حالیکه وزیر اطلاعات و کلتور
پوهاند دکتور نوین حاضر بود پذیرفتند.
رئیس ملی مالزودند ماوشما او لاد این

خاکیم و از حال کشور خود کافی خبر
داریم، چه درد های کشور نزد گسائیکه
عشق بوطن خود دارند دور نمی ماند، کسیکه
ادعا کند این دردهای افغانستان را به چند
کلمه و حرف از شکلی به شکلی تفسیر داده
میتواند فکر میکنم که نه خودش بایست باین
سخن باور داشته باشد و نه دیگران را
فریب دهد.

بناغلی محمد داؤد اضافه کردند زما نیکه
از مشکلات ملی حرف میزنیم از یک موضوع
کوچک و ساده صحبت نمی کنیم که در ظرف
یک یا چند روز بتوانیم همه آنها را حل
کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و
تلاش دامنه دار را مینماید، این زحمت کشی
در یک مدت کوتاه شمر نمیرد نخواهد شد
مگر از اینک از یک طرف به وظایف سنگین و مهم
ملی که فرد فرد ما بعهده داریم متعهد باشیم
و از جانب دیگر نسل آینده کشور را تحت همین
روحیه فداکاری تربیه نماییم.

بناغلی محمد داؤد اضافه نمودند اگر از من
پرسید برای علاج پسمانی و انکشاف وطن
خود چه کنیم بهترین سفارش من این خواهد
بود که وطن دوست و وطن پرست واقعی
باشیم و این پدیده را در رنگ و خن و
استخوان خود جا دهیم.

رئیس دولت و صدراعظم روز ملی هند را به رئیس

جمهور و صدراعظم آنکشور تبریک گفتند

محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت
روز ملی استرالیا تلگرام تبریکه عنوانی
بناغلی پاول هیلک مور نر جنرال آنکشور
به کانبرا مخابره شده است.

اندرا گاندی صدراعظم هند روز ملی آنکشور
را تبریک گفته اند.
همچنان مدیریت اطلاعات وزارت امور
خارجه دیروز اطلاع داد که از جانب بناغلی

رئیس جمهور آنکشور بدهلی مخابره گردیده
است.
همچنان بناغلی محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم طی تلگرامی عنوانی میسرمن

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر
داد که از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس
دولت و صدراعظم تلگرام تبریکه به مناسبت
روز ملی هند عنوانی بناغلی ویوی گیری

قانون ژاندارم و پولیس نافذ گردید

او لین قانون گمرکات نافذ شد

قانون گمرکات بعد از تصویب مجلس نظام نوین جمهوری که ضامن سعادت و رفاه عالی وزراء و منظور رئیس دولت در شماره عامه و پیشرفت و ارتقای اوضاع اقتصادی ۳۱ تاریخی سی جدی جو یدیه رسمی نشر و نافذ گردیده است.

این قانون که بدخل پنج فصل و چهل و هفت ماده تدوین شده اولین قانون در نوع خود میباشد.

در این قانون با دقت نظر گرفتن ایجابات و احتیاجات اقتصادی و اجتماعی مملکت در پرتو بعلاوه در قانون گمرکات مقررات بین المللی که در سایر ممالک جهان حکم فرماست در نظر گرفته شده است.

حمایت لازم از منافع عامه، تعمیل اوا امر و فیصله های قطعی محاکم و تعمیل احکام قوانین و مقررات دولت شامل اهداف این قانون میباشد.

با نفاذ این قانون احکام مندرج قانون پولیس منتشره گردیده رسمی مورخ ۱۵ خوت ۱۳۵۱ ملغی و خلاها و نواقص علمی و عملی که در ساحه اجرای وظایف پولیس و ژاندارم و صیانت سالم حقوق و آزادی های قانونی افراد و حمایت منافع عامه و چون داشت تکمیل گردیده است.

این قانون حدود صریح و روشن راجع به استفاده از وظایف و صلاحیت های مقرر شده برای پولیس تنظیم نموده است و مواردی را که اقدام پولیس از نگاه مشروعیت با ید ارزیابی و سنجش گردد مشخص کرده است.

قانون پولیس و ژاندارم بعد از تصویب مجلس عالی و ژاندارم و منظور رئیس دولت در شماره ۳۰ تاریخی ۲۹ جدی جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون که بدخل هفت فصل و سی و چهار ماده تدوین شده است امور مربوط به تشکیلات، وظایف و صلاحیت های پولیس و ژاندارم یعنی پولیس سر حدی را تنظیم مینماید.

اهداف این قانون را اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای تامین امن و نظم و آسایش عامه، جلوگیری از ارتکاب جرایم، کشف و تحقیق جرایم تشکیل میدهد.

همچنان اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای صیانت حقوق و آزادی های مردم و

به اساس ابلاغیه یی تمام معادن کشور ملی اعلام گردیده است

بمناسبت روز ملی همد



بناغلی وی وی گیری رئیس جمهور همد

بیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی قرضه کود کیمیاوی تحصیل گردیده است

بیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی مدیریت تر و بیج و انکشاف زراعت و لایات تغار عوض قیمت کود و گندم از زارعین تحصیل گردیده است.

یک منبع آن مدیریت هفت مجموع طلب از مدرک قرضه کود و گندم اصلاح شده در سال گذشته به چهار میلیون و دوازده هزار و شصت و پنج افغانی بالغ گردیده بود.

منبع اضافه کرد تحصیل قیمت گندم و کود جریان دارد.

طبق اطلاع نماینده باختر از یک منبع وزارت معادن و صنایع به اطلاع عموم رسانیده میشود که تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن و صنایع حق استخراج، استفاده و خرید و فروش آنها ندارد.

۳۰ قلم دولت توسط هیأت کشف جرایم خارتوالی بدست آمد

۳۰ قلم اموال مختلف دولت را که از مدتی به اینطرف یکجمله تحویلدا ران وزارت معادن و صنایع برای استفاده شخصی خود حیف و میل مینمودند توسط هیأت کشف جرایم خارتوالی ولایت کابل از اتاق آنها بدست آمد.

یک منبع کشف جرایم خارتوالی گفت نظریه اطلاعیه که به مقام وزارت معادن و صنایع داده شده بود یکجمله تحویلدا ران آن وزارت مقدار زیاد مال دولت را از تحویلخانه ها کشیده و از آن استفاده سوء مینمودند.

خارتوالی نظریه هدایت مقام وزارت معادن و صنایع هیاتی را برای کشف حقایق موظف نمود تا اتاق های شخصی هر یک از تحویلداران رانلاشی نمایند.

منبع افزود هیأت موظف خارتوالی منحصراً طبق دیشب اتاق های تحویلداران ران رانلاشی نموده و تعداد زیاد مال دولت را از آنها بدست آور دند.

منبع علاوه کرد اموال که شامل حلقه های سیم، دیگ های بغار، چیرکت، چیرکت ستری، کمبل، چراغ های دستی، کمپاس جالوجی، قلم های نقشه کشی، سامان رسامی، دور بین، اشتوب، تفنگچه روشنی انداز، بامرمی های آن، جنرا تور دیوولی، کالز، کاغذ سفید، کاغذ نقشه کشی، گلیم کاوه برقی، گیرای نجاری، چیرکت نکلی دوستک های اسفنجی و غیره لوازم فنی وزارت میباشد. جمعا از اتاق های رهائش پنج نفر تحویلدار بر حال وزارت معادن و صنایع بدست آمده است. تحویلداران تحت تحقیق گرفته شده اند.

از شروع کمپاین تا آخر ماه جدی : ۱۰۸۷۰ - تن پخته تو سطره مو سمسده پنبه و روغن نباتی هیلمند خریداری گردیده است

ده هزار و هشتصد و هفتاد تن پخته دا نه دار از شروع کمپاین تا اخیر جدی توسط موسسه پنبه و روغن نباتی هیلمند از دهقانان ولایات هلمند، کندهار و فراه به قیمت بیش از یکصد و سی میلیون افغانی خریداری گردیده است.

بناغلی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هیلمند ضمن ارائه این خبر علاوه کرد در خریداری پنبه چار ماه اخیر امسال نسبت به همین مدت سال گذشته بیش از سه صد فیصد افزودی بعمل آمده که این خود جانس مصروف نگاهدا شتن فابریکه را بیشتر ساخته است.

وی متذکر شد خریداری پخته در حوزه های ولایات متذکره هنوز ادا ندارد.



شنبه ۶ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۳ محرم الحرام مطابق ۲۶ جنوری ۱۹۷۴

مبارزه با مشکلات

بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات گفتند: «زمانیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم از یک موضوع کوچک و ساده صحبت نمیکنیم، که در ظرف یک یا چند روز بتوانیم همه آنرا حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه دار را مینماید.»

حقیقتا مشکلات تیکه در هر حله فعلی بان مواجه هستیم مساله ساده و آسانی نیست که بتوان در ظرف مدت کوتاهی آنرا بر طرف ساخت و بر تمام پسمانی های اقتصادی و مشکلات اجتماعی چندین ساله فایده آمد. رسیدن یک هدف عالی حوصله فراخ، مبارزه و تلاش فراوان میخواهد. آنهم بشر طیکه تشخیص درست از وضع اجتماعی در زمانهای مختلف و مکانهای خاص محیطی داشته باشیم و با تمام واقعیت های جامعه خویش بر خورد منطقی و علمی که ناشی برداشت عمیق و عینی باشد بکنیم. زیرا درک صحیح و شناخت علمی است که بر مبنای آن میتوان در جهت ترقی و تکامل گام نهاد.

اکنون که جمهوری جوان و پیروزمند ما راه نا هموار آنهمه پسمانی ها و نا پسمانی ها را برای رسیدن به هدف، هدفیکه جز سعادت ترقی و رفاه مردم نیست با متانت هموار میسازد، در قلم اول وظیفه تمام مردم و وطنپرست و ترقیخواه افغانستان است که تناسب منطقی حرکت آگاه و رشد طبیعی جریان تاریخ را در نظر داشته باشند. بقیه در صفحه ۶۲

تاسیس جمهوریت در هند

امروز مردم هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را در آنکشور تجلیل میکنند.

مردم هند پس از یک مبارزه پیگیر و دامنه دار علیه استعمارگران توانستند در سال ۱۹۴۷ به آزادی خویش نایل آیند. از آن تاریخ به بعد کوشش های بسیار برای استقرار سیستم جمهوری در آنکشور بعمل آمد تا آنکه بتاريخ ۲۶ جنوری سال ۱۹۵۰ جمهوریت در هند اعلام گردید.

مردم هندوستان پس از آنکه آزادی و استقلال خود را از چنگ استعمارگران بیرون آوردند، مساعی و تلاش دامنه دار برای آبادی و عمران کشور خویش بخرج دادند تا پسمانی های دوران استعمار و جنگ را جبران کرده باشند.

سرزمین پهن آور هندوستان که غنی ترین نیروی این کشور را نفوس عظیم آن تشکیل میدهد، امروز در ساحات مختلف اقتصادی به پیشرفت های نایل آمده است.

افغانستان و هند در طول تاریخ باهم روابط نیکو و حسنه فرهنگی و تجارتی داشته که این روابط به مرور زمان استحکام بیشتری یافته است در ساحه سیاست بین المللی افغانستان و هند از جمله کشور های غیر منسلک بوده و پیرو سیاست بیطرفی مثبت میباشند.

امروز که مردم کشور دوست ما هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را جشن میگیرند، اینروز را به تمام ملت هند تبریک گفته و پیشرفت های مزید این کشور را آرزو داریم.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان

در دفتر مدیر

بعضی اشخاص عاشق کار خود هستند و اصلا قضاوت و نظر دیگران برایشان اعتبار ندارد. زنی ندارد و اگر هم کار اینها مورد ارزیابی قرار گیرد و نقایصی از آن برملا گردد بخود نمیگیرند. ولو این قضاوت کامل و درست و بیطرفانه صورت گرفته باشد. از دو حال خالی نیست: یا اینکه این گروه فقط بخود میاندیشند که نظر دیگران برایشان اهمیت ندارد و یا اینکه باوید و ذهنت که دارند کار شان شیکاریست در دنیای کوچک خیال و تصور خودشان.

اما آدمهایی را هم می شناسیم که پس از انجام کاری و یا پیاده کردن مفکوره و نوشته یی روی کاغذ هم قضاوت دیگران برایشان قابل پذیرش است و هم خود باوید انتقادی بر کار خویش انگشت می گذارند، و در صدد اصلاح و رفع نقایص آن می بر آیند. اینها آدمهای موفقی هم هستند.

سخن کوتاه، یک تعداد زیاد از علاقمندان به مجله ژوندون گذشته از آنکه مضامین و نوشته شانرا بوسیله پست برای ما ارسال میدارند، بعضی از آنها به دفتر مجله تشریف می آورند و مطالبی برای نشر برای ما میسرند که البته اینها غیر از همکاران دایمی و متعهد ما هستند.

در هفته گذشته یک چهره بظاهر آشنا که باری، چند ماه پیش هم به دفتر آمده و مطالبی جهت نشر برای ما سپرده بود، وارد دفتر میشود و طوری قیافه میگیرد که گویا اصلا به اینجا نیامده، تعجب میکند و می پرسد اینجا ایس است؟

خیر ژوندون ایست، اداره روزنامه ایس در طبقه دوم همین عمارت است.

من از طبقه دوم می آیم، گفتند دفتر روز نامه پائین است.

اشتباه کردند.

او که آدم میانه سالی است بدون تعارف بالای چوکی می نشیند، دوسیه یی را ورق می زند و یک بسته کلان کاغذ هارا از میان آن برداشته و بالا فاصله میگوید:

من مقالاتی در باره... نوشته ام، و از پنج شش موضوع مختلف نام می برد که برای من آشنا است میگوید: اینها را شما نشر می کنید؟

به کاغذها و نوشته هایش نگاه میکنم همان مطالب میترد شده است. بدون آنکه تغییر.

خوب، ایس در مورد نوشته های شما چه نظر دارد؟

رفته بودم، گفتند معاون صاحب مصروف است، آدم اینجا.

او فراموش کرده بود چند دقیقه قبل آدرس را برایش غلط داده بودند.

چه عرض کنم، گفتگو شروع میشود اصلا این آدم عاشق نوشته هایش است کپ های من و دیگران فایده یی ندارند، میگفت حیف است که آثار مرا نشر نمی کنید اینها شیکار های من استند.

درانتها گذشت و در اخیر که میخواست بجان روز نامه دیگری برود: عوض با مان خدایی هزار بد و بیراه گفت و رفت.

اسلام و زندگی

از بر جستگی های حیاتی اسلام

ج. هب

را به آن درجه که می خواهد فراهم سازد و باز هم آرزوهایش جوانه بزند و بداند شسته اش قناعت نکند، تردیدی نخواهد بود که آرامش روحی و سلامت خاطر، دیگر از وی رخت خواهد بست.

اگر این شخص به آنچه دارد قناعت نماید و از عدم موفقیت بیشترش تشویش و نگرانی در خود راه ندهد و بآنکه پیوسته تلاش می نماید از وضع موجود زندگی رضایت بدهد، دیگر با آرامش خاطر بسر برده روحش آرام و شاد خواهد بود.

ج- درباره (مساعادت و نیکی با همسایه) که موضوع شماره سوم این بحث را تشکیل میدهد باید گفت که احسان در مورد همسایه و سپس شدن در آلام و مصایب وی، از صفات ایماندار آن واقعی و پیروان حقیقی دین اسلام بحساب می آید، چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید:

«در مورد همسایه آنقدر بمن توصیه و گوشزد میشود که حتی خوف دارم همسایه از همسایه میراث ببرد».

اسلام موضوع کمک به همسایه را بعدی جدی میگیرد که مسأله آن را تنها به همسایه مسلمان محدود نمی سازد و بلکه ایمن مساعادت و نوع خواهی را درباره آن توصیه می فرماید.

د- اما در موضوع شماره چهارم که عبارتست از (دوست داشتن انسان برای مردم) آنچه را برای خودش دوست دارد (متذکر باید شد که این امر زاده تعالیم بارز و از آداب پسندیده اجتماعی است که فلسفه عالی و اجتماعی اسلام بمنظور ایجاد سعادت مادی و معنوی انسانها، ضرورت وجود آن را در میان اجتماعات بشری، اعلام میدارد، زیرا اسلام آئین نیکی و عدالت است، دوستی و بی ادبی، آئین انسانیت و مروت است، خوشبختی و رفاه را برای همگان میخواهد و تمام افراد انسان را اجزای یک فامیل واحد بشری می شمارد و پیروگرام های اجتماعی اسلام، همواره این چیز را در میان انسان ها تکیه می نماید.

اسلام دوست داشتن سعادت و نیکی را بر ای همگان، نشانه ایمان و دلیل تدبیر کامل و انمود میکند، چنانچه پیامبر چنان انسانیت پیوسته بعنوان تاکید و بمعنوان تفهیم فلسفه بشری اسلام می فرماید:

«هیچ يك از شما را شمارا ایمان ندارم تا کامل آموخته نمیتواند تا آنکه برای برادرش دوست بدارد آنچه را برای خویش دوست میدارد».

بقیه در صفحه ۵۶

جز اسباب شقاوت، غارتگری، خو ناسا می نصیب و تجاوز، چه در مسأله زندگی فردی و چه در مسأله زندگی اجتماعی، چیزی دیگر نبوده است.

دین اسلام بخاطر اینکه همواره انسان ها را برای کسب و پیشه و راستن نیروی فعال کار و زحمت کشی و برای دریافت مفاصل و مشی و درآمد زندگی، امر و تاکید می فرماید، از همان آغاز میدانسته که اگر انسان در نتیجه سعی و تلاش خود نتواند اسباب معیشت خود

او دیگر متعلق با خلق اسلامی گردیده عملی برخلاف تقاضای شرافتمندانه بشری و بر خلاف ایجابات کرامت انسانی و بالاخره بر خلاف مصالح فرد و اجتماع اسلامی، از پیش نخواهد برد.

ب- اما در مورد موضوع شماره دوم، باید متذکر شد که این پیش اسلامی با اساس این فلسفه قبول شد بشری است که از آری و ثروت هیچگاه عامل سعادت حقیقی نبوده و حتی همین ثروت نهایت هنگفت، در سامواری

آئین اسلام سراسری مشتمل بر ارشادات و رهنمایی های بشر خواهانه و دستور را ت انسانی و جهانی ای است که بخاطر فراهم آوری کلیه اسباب و عوامل سعادت مادی و معنوی دنیای بشریت، بدست شایسته ترین و با اراده ترین فرد جهان آدمیت یعنی حضرت محمد (ص) وارد این جهان گردیده است.

این دستورات و این درسهای عملی اخلاق و تربیت، همه متونی از پروگرام عظیم دین اسلام را میسازد که کار نامه های عالمی اسلامی و تلا شهای اصلاحی آن، روی همین پایه ها استوار و قایم میباشد و اینک طی این مقال مثالی چند از این ارشادات را گذارش داده اند کی پیرامون آنها حق فی نیست داریم.

و این ارشادات اینها اند:

۱- از امور حرام و ناجایز، پرهیز کنید، تا عبادت من ترین مردم باشید.

۲- به آنچه از بر داشت های زندگی و از نعم خداوندی نصیب شده، قانع و راضی شو تا غنی ترین انسانها باشید.

۳- با همسایه ات نیکی و مساعادت نما، تا فردی باشید با ایمان.

۴- آنچه را بخود دوست داری برای (مردم) نیز دوست داشته باش، تا مسلمان باشی.

اکنون این دستورات چهار گانه را یک مورد بررسی قرار میدهیم:

الف- نخست حرفه مایمون فرموده شماره اول است، حضرت پیامبر اسلام، از آنجاییکه دین اسلام را شامل اوامر و نواهی میداند و پرهیز گار حقیقی کسی را می شناسد که به آنچه امر شده عمل کند و از آنچه نهی گردیده دوری بر گزیند، از پیرو عبادت صحیح و حقیقی را تنها در اجرای اوامر و نهی نداند، بلکه اجتناب از اجرای اعمالی که ترك آن امر گردیده نیز، از جمله ضروریات و لوازم عبادت بحساب می آورد.

دین حقیقی و کامل الاطراف، آن نیست که انسان نماز بخواند و روزه بگیرد و سپس باندیشه اینکه دیگر هیچ عملی بوی ضرر نخواهد کرد، آنچه پیش آید و به آنچه دست یابد، انجام دهد، روی همین طرز دیدن و بمنظور رد کردن این نحوه پندار، حضرت پیامبر اسلام در جای دیگری اینگونه ارشاد می فرماید: «چه بسا که روزه دار، جز گرسنگی نمیری از روزه اش نگیرد و چه بسا نماز گزار که از نمازش بغیر از زحمت و تکلیف، نتیجه ای نبرداند».

در صورتیکه انسان اوامر و نواهی اسلام را بصورت صحیح کار می بندد، بدون شبهه

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند



دوره اول

جنگ های او در عهد رسول خدا (ص)

جنگ موه

غزوه موه نخستین جنگی بود که خالد (رض) بعد از اسلام آوردنش به آن اشتراک ورزید، سبب این جنگ چنین بود که حضرت رسول اکرم (ص) یک نفر نماینده خود را جهت دعوت اسلام نزد هر قل فرمان روی روم فرستاد زمانیکه فرستاده رسول خدا بدانجا رسید یکی از عمال هر قل ناجوان مردانه آنرا بقتل رسانید و این امر بغضرت رسول خدا علیه السلام بسیار سخت تمام شد که هزار جنگجوی مسلمان را که در آنجمله خالد (رض) نیز شامل بود تدارک دیده صرف بخاطر تازیان روم جهت قتل فرستاده خود امر بجهل نمودند.

حضرت رسول علیه السلام زید بن حارثه را درین جنگ بحیث علمبردار موظف ساخته گفتند: در صورت شهادت آن جعفر بن ابی طالب این کار را بعهده گیرد و اگر او جام شهادت نهد عید الله این ابی رواحه فرمانده سپاه باشد همان بود که قشون اسلام بمصر گردگی زید بن حارثه از مدینه برآمدند و در موه که یکی از فریه های شام می باشد فرود آمدند.

زمانیکه رومی ها از اراده مسلمانان و وصول سپاه اسلام در آنجا اطلاع حاصل کردند جهت مقابله دو صد هزار عسکر جنگجو را تهیه دیده هردو سپاه بهم درآویخته زید بن حارثه که وظیفه دار حمل رایت اسلام بود و در قنایش قشون مسلمانان موقعیت داشت آنقدر دفاع و گشتار نمود تا اینکه بقتل رسید.

سپس جعفر بن ابی طالب علم اسلام را بدست گرفته بحیث فرماندهان سپاه اسلامی موظف شد و تا آن حدی شمشیر آرای کرد که دشمن از هر طرف آنرا محاصره نمود، سپس چاره را بخود حصر دیده از اسپی فرود آمد و برای اینکه دشمنان آنرا به غنیمت نگیرند پای او را قطع کرد و خود را در وسط لشکر دشمن انداخت و با شمشیرش به سرهای دشمنان میگوید تا آن حدیکه دست راستش قطع شد، بعدا بیرق را بدست چپ گرفت و ناوقت ثابت نگذاشت که دست چپ آن نیز قطع گردید سپس علم اسلام را به بازوهای قطع شده اش گرفت و در میدان جنگ آنرا ثابت نگذاشت تا اینکه بشهادت رسید.

بعدا بیرق مسلمانان بدست عبد الله بن ابی رواحه تعلق گرفت و نیز تا حدی به یگانه ادامه داد تا اینکه گشته شد.

و قتی که این سه فرماندهان و علمبردار اسلام بشهادت رسیدند مسلمانان در اطراف و محول شان می تگرستند تا شخصی را که یافت فرماندانی سپاه اسلام را داشته باشد و پراگندگی شانرا جمع نموده از دشمنان نجات دهند انتخاب کنند، درین امر نیکوتر و مناسبتر از خالد (رض) کسی را نیافتند و به اتفاق آراء ویرا بحیث فرماندهان و فرمانده سپاه تعیین نمودند.

سپس خالد (رض) علم سپاه اسلام را بدست گرفت، مهارت و تفوق خود را درین لحظه حساس ظاهر ساخت که تاکنون بقیه در صفحه ۵۶

زنده مردی در دل خاک



استاد برشنا در آخرین روزهای حیاتش

مزار آدم‌های ارزشمند قلب انسانهای دیگر است.

در برابر تابوهای
او در نمايشگاه
های بين‌المللی
هنر شنا سان
ساعت‌های ایستادند
و غرق تماشاى
آن شدند

افغانستان بسر زبانها افتد .

خدمات برشنا در هنرموسیقی ، نقاشی و
تمثيل وسایر هنر ها همچو قوت پندست
فراموشی سپرده نخواهند شد ، خاطره او برای
همیشه در دل های دوستان ، شاگردان و
همکارانش ویلاخی در دل تمام هنردوستان
کشور ما بجا خواهد ماند .

برشنا هیچگاه دوستانش را از یاد
نمی برد ، اگر مشغولیت دیگری هم میداشت
گاهی به مطبوعه سر میزد و یا از شاگردان و
استادان مکتب صنایع خبری میگرفت . درست
چند روز قبل از وفاتش کتاب « قصه های او
از طبع برآمد ، اونسخه هایی ازین کسب
بدوستان خود اهدا کرد و باصمیمیت فراوان
درحاشیه آن چند سطرى پیر کس مینگاشت .
کتاب قصه های او را نزد استاد رفیق
صادق دیدم .

بناغلی روتق درمورد استاد و کتابش گفت :
«واقعا برشنا مرد بزرگی بود گذشته از تابلو
های نقاشی اش درساحه هنر تمثيل و تئاتر
نیز خدمات بزرگی انجام داده است . کتاب
قصه ها را بخوانید آنوقت می بینید که برشنا
چقدر باخصوصیات مردم ماآشنایی داشته
و زبان عامیانه مردم را چقدر خوب منعکس



استاد برشنا با بناغلی محمد اسرائیل رویا در نمايشگاهيکه رویا آثار هنري اش را به
نمایش گذاشته بود.

نموده است .

استاد صادق درمورد بناغلی برشنا گفت :
«امروز بزرگ وارچندى بود که نمیتوان
مرگ او را تحمل کرد ، پیر حال این اراده
خداوند است که هر چند مدتی یکی ازیندگان
خود را بسوی خود میخواند و چه خوشبختند
کسانیکه بعد از رفتن آثاری از خود میگذارند و
شاگردانی که یادش را گرامی میدارند ، خدمات
استاد برشنا در تیاتر ارزنده و مفید بوده
است .

اولین بار خودم را استاد برشنا رزی کرده
است ، آخرین برخورد من با استاد يك هفته قبل
از وفاتش بود .
رادیو افغانستان علاوه از پروگرام های
دیگر يك شماره رادیویی مجله رابه استاد
برشنا اختصاص داده بود ، همچنان اداره هنر
و ادبیات رادیو شام جمعه ۴ دلو رادیو دزلی
رلاکه از روی یکی از قصه های استاد برشنا
ترتیب شده بود به نشر سپرد . آهنگ هایی
را که استاد برشنا کمپوز کرده است درین
روزها مرتب از رادیو می شنویم .

توانایی و استادی برشنای مرحوم در هر
رشته هنری اعجاب انگیز می نماید . برشنا
آهنگی را سالها قبل کمپوز کرده بود و مطلع
آن چنین بود : «مدتی شد که ترا ... من
ندیدم سر راه ...» این آهنگ را منسادی
خواننده معروف هند هم ب زبان اردو سروده
است و مسجور جمال دوباره وری آنرا سرود .
این قدرت هنری استاد فرزانه «برشنا» را
به اثبات میرساند که هیچوقت هنرش در
ساحه ملی محدود نماند و حتی خارج از سرحدات
کشور نفوذ کرده . تابلو های نقاشی اش
ممانطوری که هموطنانش را مجذوب کرده بود
ساعتها چشمان هنر شناسان خارجی را بخود
میچسخت .

چنانچه گفته اند در نمايشگاهي که در
لغاریه تشکیل شده بود خارجیان ساعت ها
عابل تابلو های قشنگ اومی ایستادند
و غرق تماشاى آن میشدند ، آنگاه در
جستجوی نقاشی که چنین اثری را بوجود آورده
می برآمدند ، باصمیمیت دستش را میفشردند
و آرزو داشتند استاد با ایشان صحبت کند
یا حداقل در کتابچه خاطرات شان امضاء
بنماید و سطرى بنگارد .

باهر هنرمند کشور که مقابل شدن تاتر
عمیقی در چهره اش خواندم همه از فقدان

هنرمندی چون برشنا متالم و اندوهگین بودند .
چون خانم شکور ولی نقاش خوب و شناخته
شده بحساب میرود و از جانب دیگر در اکثر
سفرهای هنری همسفر استاد برشنا بوده
است ، خواستم این زن هنرمند را از نزدیک
دیدم و درباره استاد مرحوم نظرش را بخواهم .
خانم شکور ولی درخانه اش کنار بخشای
نشسته بود ، البته در اتاقی که تابلو هایش
بود و رنگ هاومویک های نقاشی ...

اولیاس سیاهی بتن داشت و متاتر بنظری
میرسید . بوی رنگ های روغنی و تایلروی
متعدد خانم شکور ولی در کارگاه نقاش آدم
را در حالت خاصی قرار میداد . بخصوص
لباس سیاه و سکوت کارگاه منظره غم انگیزی
ایجاد کرده بود .

خانم شکور ولی گفت :

برشنا را چون برادر بزرگی دوست داشتم
و هنرش احترام و علاقه مرا به او جلب میکرد .
او یکبارش عشق داشت . از تابلو های او
خوشم می آمد . زیرا او دیدگوی و شناخت

بهتری از زندگی مردم افغانستان داشت و
همین امر سبب شد که تابلو های او نمايشگر
چهره ها و خصوصیات افغانی باشد . بیشتر
نقاشان سبک دیگران را تمقیب میکنند ولی
بناغلی برشنا سبک مخصوص بخود داشت .

برشنا بمن میگفت : «بسیاری از نقاشان در
کار خود صادق نیستند ، اما هنرمند باید در
کار خود صادق باشد .»

در اوایل من به این گفته های استاد برشنا
زیاد معتقد نبودم ولی پسانو وقتی کسیه
بعضی از هنرمندان مقلد رادیدم و کار صادقانه
برشنا را مشاهده کردم فهمیدم که او حق
بجانب بود .

چند سال قبل که نمايشگاه بزرگی از
آثار ۲۰ نفر نقاش در کابل دایر شده بود
تابلو های برشنا و تابلو های من و دیگران را
در آنجا به نمایش گذاشتند . باید بگویم که
تابلو های استاد برشنا در آن نمايشگاه درخشندگی
خاصی داشت . از همین سبب تابلو های
برشنا اکثر ابرنده جایزه ها شده است .

من برشنا را در سفری که به بلغاریانودیدم
بهر شناختن دین سنی نگاه و تپیل هم
بما نمودند . خوش طبعی های برشنا و صمیمیت
او همه را سرگرم نگه میداشت و بخصوص گرگتر
عالی انسانی او را من درین سفر خوبتر درک

تابلو های بر شنا که محصول قدرت
هنری وزیر افغانی اوست ارزش خاصی دارد.
تابلو پائین هم یکی از آثار خوب
وبرجسته او بشمار میرود.

محصلان تر کیه از اعتصاب دست کشیدند تا سخنرانی بر شنار بشنوند



سید مقدس نگاه که نقاش وممثل ورزیده
ایست باناثر فراوان یادداشتی فرستاد که
« مرحوم استاد برشنا در آفرینش تابلوهای
از نظر تان میگذرد »
مورد نظرش باتمام عشق و ایمان زحمات
میکشید، سعی میورزید وتلاش میکرد . این
تلاش هاوکوشش های پیگیر اودر راه ارتقای
مکتب ریالیزم هنر نقاشی تالخطات میرک
ادامه داشت ، واین عادت، شیوه مخصوص
هنرمندان بزرگ جهان است .

من درشهر (وارنا) بلغاریاشاهد شبکاری
های نقاشی (آب رنگ) استاد برشنا بودم،
هوانهایت گسرم بود، استاد دوزیر تایش
اشعهای سوزنده آفتاب ازروی امواج بحر
سياه وآسمان نیلگون وبیکران نقاشی میکرد،
پنجه های توانایش چنان با (مویک) ورنگ
وکافه آزادانه واستادانه هستی میکرد که
آنان بیاد شبکاری های سحرآمیز نوایخ
جهان نقاشی میافتاد. درپایان تابلوی پذیرا
وهنر مبدانه ای بوجود آورد که بدون شک
نشانه استاری وشاهد کمال غیر قابل انکار
برشنا بود .

من درطول مسافرت های اروپا تا حدودی
اورادرك کرده بودم . استاد برشنا هنرمند
دوست داشتنی ، راستکار وباایمان بود .
استاد برشنا از نظر شخصی خودم دو
بالاترین مقام هنری کشور قرار دارد .
استاد برشنا آواز خوان بی رقیب ،
درامه نویس آشنابه نفس مردم ونقاش ماهری
به سطح بین المللی بود .
اوپه موسیقی کلاسیک هندی آشنایی
داشت ودرساختن کامپوزهای عالی مردمسی
علاقه فراوان وعشق بخصوصی داشت .
استاد برشنا هنرمند بدنیازندگی کرد و
هنرمندادنیارفت ونام نیکوی او برای همیشه
بحیث یک هنرمند توانا وعالی مقام باقی خواهد
ماند .

شایدن مرگ استاد برشنا برای مسین
دردناک بود، من نمیدانم ازین حقیقت تلخ
والمناک مرگ استاد چتم بیوشم برشنا دیگر
درین جهان مانیت ، اودیکر در قطار مازر
مجالس هنری مانخواهدبود، اماخاطرات خوش
اوهرگز فراموش نخواهد شد . خداوند روح
بزرگ اوراشاد ومسعود بدارد . آمین

دکتور فطرت گفت :

« وفات نابینگام استاد عبدالغفور برشنا
خبری بودکه همه هنرمندان وهنر دوستان
کشور راستن تکان داد »

مردم واحترام من به اوچند برآیند شد .
برشنا مردی بود باحوصله باتقوی وبزرگواری
که درعین حال خوش طبعی وطرافت او
حبوبیتش رابیشتر میساخت .

بیاد دارم که درسفر ترکیه در استانبول
استاد برشنا بیانیه هنری مهمی ایراد کرده
فتی که به انقرد رفتم محصلان دست به
اعتصاب ونظاها شدیدی زده بودند وبه صنف
های خود نمی رفتند اما بمجریکه شنیده
استاد برشنا ازافغانستان آمده ودراستانبول
هم بیانیه ای ایراد کرده است آنها هم از
اعتصاب دست کشیده به پوهنتون رفتند و
نقاشا نمودید تا برشنا برای آنها هم سخنرانی
کند . استاد برشنا نقاشی ایشان رابپذیرفت
وبیانیه جالبی ایراد کرد وبعدازومن هم
سخنرانی نمودم . استقبال گرم وصمیمانه
محصلان ترکیه خاطره فراموش نشدنی من
وبرشنا بحساب میرفت .

همچنان در دعوتی در ترکیه که ترك ها و
افغانها اشتراك داشتند استاد برشنا آهنگی
راسرود که خیلی همه رابوجد آورده بود .
درسفری که بفراستد نمودیم، گمان دومین
سال قبل بود .

درشهر نیس يك تماشگاه بین المللی
دایر شده بودکه درآن ۴۷ کشور مختلف
اشتراك کرده بودند . درآنجا افغانستان
يك جایزه ملی گرفت . مکتب هنر های
زیبای نیس ازجمله تمام هنرمندان مالک
مذکور صرف سه تقرر برای يك ماه دعوت
نمود که یکی من وبرشنا بودم ودیگری يك
نقاش چیره دست یونانی . خلاصه برشنا
افتخارات بزرگی برای کشور خود کسب
نموده است که ذکر همه آنها صفحات متعددی
را اشغال خواهد نمود .

درمورد مرگ استاد وقتی صحبت کردم
خانم شکور ولی باناثر فراوان گفت : « هیچ
نمی توانستم باور کنم وبخود بقولانم که چنین
مردی مرده است ، گذشته از قدرت هنری
اوروابط عمیق برادرانه اوبامسن باعث آن
گردیده که نتوانم این غم بزرگ رافراموش
کنم . نقاشان افغانستان بخاطر مرگ او پیش
من آمده تسلیت میگویند . »
خانم شکور آهی کشیده گفت :

« گویند جمله فشتگی دارد او میگوید :
مزاراتسانبای جاویدان قلب آدم های دیگر
ست »

زنده مردی در دل حناک

خوش می سرود وزیبا کمپوز میکرد .
اکثرا سراینندگان امروزادبو افغانستان
مثل خیال، خلاند، شیفته ، نسیم، ناشناس
وقیره وقیره همه مرهون ومدیون مساعدتیاو
مشورتیهای هنری استاد درصاحه موسیقیسی
بوده وهستند . استاد برشنا اکنون در میان
مانیت وبجای اوطاها خالی است اما صدها
کاروان دل اورا بدرقه می کنند وهزاران
خاطره شیرین اوتار ارزنده هنری او نزدما
باقیمانده . اوهنیشه بامامایا او نیم .

مرگ هنرمند ضایعه ایست برای يك
کشور امامرگ چنین هنرمند ضایعه جبران
ناپذیر است .
برشنا تنها نقاش خوب نبود نویسنده
خوب بود، تنها نویسنده نبود درامه نویس
فلكلوريك خوب بود، تنها درامه نویس نبود
تصنیف سازخوب بود، تنها تصنیف ساز نبود
موسیقیدان خوب بودازهمه اینها بالاتر استاد
برشنا شخص خوب ومهربان بود .
درموسیقی سلیقه وشیه خاصی داشت .

بر شناسردی بودبا تقوی پرحوصله ودانشمند
که این خصوصیاتش را فطرت طبع ونفکته
سنتجی های اودوبرابر میساخت

زنده مردی در دل خاک



در مورد زندگی استاد بر شفا شافعی عزیزالدین و کلی خطاطی قلمی یادداشت هایی ارسال کرده است که اکنون از نظر آنان میگذرد.

بعد از ظهر چهار شنبه حینی که جنازه آن مرحوم از منزلش نقل داده میشد سعی نمودم که تاریخ تر حیل آن ادیب هنر مند معروف را بقرار اصول جمل استخراج کنم. وقتی حاصل اعداد حروف کلمه (عبدالغفور) اسم او را بحساب ابجد سنجیدم ۱۳۹۳ مطابق سال حاضر قمری که استاد بر شفا در ماه بازدهم آن وفات یافته است بیرون آمد و این از حسن اتفاقات و از الهامات غیبی و امداد های لاریبی است که خداوند غفور بپا داشت حسن اعمالش اعطای فرموده و به هر کس میسر نیست. چون رابطه دوستی فنی و مسلکی من و استاد بر شفا از بهار سال ۱۳۱۷ ش آغاز و ادامه یافته است و کتابی را که در سال ۱۳۳۲ ش در تاریخ مطبوعات افغانستان نوشته ام و هم کتاب جامع و بسوی را که از سال ۱۳۴۰ ش در تاریخ دوره اما نیه تحت ترتیب گرفته ام در آثار بر گزیده مذکور در جمله مشاهیر درجه اول علم و قلم و هنر افغانستان از استاد بر شفا تذکر کار زیاد داده ام که اینک خلص مطالب آنرا سیر در مجله زوندون مینمایم.

ارزشی که این مختصر نگارش دارد آنست که مرحوم استاد بر شفا تمام خصوصیات زندگی فنی و علمی و شخصی و روح و حمت زمان مسا فرت تحصیل خود را به نگارنده این اثر یعنی مورخ دوره سدو زایی اما نیه و مطبوعات افغانستان بیان کرده است و آرزویش اینست که به شکل متین مطابق مقتضای تاریخ اساسی کشور سپرد صحیفه روزگار گردد و در هیچ باب فرو گذاشتی بعمل نیاید.

استاد عبدالغفور بر شفا بن امیر محمد خان بن محمد علی خان بن پیر محمد خان بن یابنده خان بن حاجی جمال خان.

مادر استاد بر شفا افغان علی زایی و مادر امیر محمد خان بی بی فاطمه دختر نامور امیر کبیر دوست محمد خان است. استاد بر شفا بتاریخ (۲۵) ماه حمل سال ۱۲۸۶ قوی بیل شمسی مطابق ۱۳۲۵ قمری و موافق ۱۹۰۷ عیسوی در شهر کابل متولد و در سال ۱۲۹۲ شمسی مطابق ۱۳۳۱ قمری و موافق ۱۹۱۳ ع در مدرسه گلر عاشقان و عارفان علیه الرحمه که بعدا در سال

۱۲۹۸ ش بنام مکتب ترقی شناخته شد شامل و بعد در مکتب حبیبیه در عهد امانیه شامل و در سال ۱۲۹۹ ش مطابق ۱۳۳۸ قمری و موافق ۱۹۲۰ ع که اعلیحضرت امان الله خان غازی بکتهاد زیاد پسران مکاتب کابل و قندهار را بجهت تحصیلات علوم و فنون

الحاج استاد عبدالغفور بر شفا نویسنده شاعر مورخ تذکره نو پس هنر مند لسان دان - نطق - عالم و ما هر علم و فن مو سیقی بعد از (۴۴) سال خدمت مداوم بعالم هنر و فرهنگ بو قشام سه شنبه (۲۵) ماه جدی سال ۱۳۵۲ ش مطابق (۲۲) ذیحجه الحرام ۱۳۹۳ ق موافق (ده) جنوری ۱۹۷۴ ع در تاشکند در شام روغتون بعمر (۶۶) سالگی داعی اجل را لبیک گفت.

(انالله وانا الیه راجعون)

وقت حرکت استاد بر شفا پسر او شفا عبدالحمید یک ماه عمر داشت. استاد بر شفا به همراه خانم و طفل وارد خا ل شوروی و از آنجا بهرات رسید چون ت امنیت بر هم خورده بود استاد بر شفا دو ماه در هرات اقامت گزید و بقرار مقام افسر نظامی این وقت حکومت اما نیه در هرات ناچار وطن را ترک گفته به پسر طفل چهار ماه و خانم به مملکت ر و شوروی عزیمت نمود.

و این وقت که مصافق فصل بهار ۱۳۰۸ ش مطابق اپریل و می ۱۹۲۹ ع میخواست وارد مزار شریف شده در نجات وطن خدمت نماید به همراه جنرال قونسل افغانی در تاشکند که عا ز مزار شریف بود روانه تر مزار گردید و عایله خود را در تاشکند گذاشت و حج که از بندر کلفت بخاک وطن وارد شد وضع کشور تغییر دیگر یافت و از آنجا واپس به تاشکند رفت از ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش تا ماه دلو سال مذکور منحیت مشاور و هنر مند بایک هیات قلم بر ناری روسی قرار نمود زیرا که در وقت حرکت بطرف و سفارت افغانی در برلین یک پول بانها اندا بود.

بتاریخ (۱۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۷) اکتوبر ۱۹۲۹ ع از طرف عا الحق وزیر امور خارجه کابل تلگراف می قونسل افغانی در تاشکند رسید و بقرار فرمان حکومت وقت گفت که به عبدالغفور تعلیم یافته افغانی خبر داده شود که ببلریه طیاره روسی عازم کابل گردد. استاد بر شفا از آمدن کابل درین وقت استنکاف ورزید تا اینکه بعد نجات وطن (۲۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش قصد عزیمت شهر کابل نمود و بتاریخ (۱۶) ماه حمل سال ۱۳۰۹ ش مطابق (۵) ذیحجه الحرام ۱۳۴۸ ق و



زنده مردی در دل خاک

بجواب گفتیم تاو قتی که مجموعی های آثار ماوشما مجفو ط بماند فرا موش نمسی کار نگردیم .
چون تذکار ژند گانی استاد بر شنا و تمام افراد بزرگ و سرشنا س علم و هنر و ادبای فن و قلم دوره جدید و معاصر افغانستان بهر قلمی نو شته شده می آید یقینا که برشنا و امثالش نمی میرند و اینکه او فرد مسلمان و طر فدار جدی تر فی علم و ادب و از مشهور ترین افراد خد متکار معارف و مطبوعات افغانستان است او درز مستان سال ۱۳۵۰ ش به ادای فر یضه حج نایل شده است .

بقیه در صفحه ۶۲

استاد برشنا نه تنها از روی تحصیلات رسمی و عز یمت بخارج هنر مند بزرگ و مشاور بزرگ علم و فن بار آ مد بلکه استعداد فطری و ذکاوت و شوق و ذوق مداوم را با او همکار شد .
زیرا که جوان بارشد و با ذوق و بزرگ قامت طنیت و بزرگ مشرب بود و چون خودش مرد با قدر و اندازه رنج و زحمت تحصیل علم و فن را میدا نست اثر لیاقت هر فرد اهل فن را خیلی ها قدر و ستا یش مینمود . در یک روز بمن گفت ما و شما غالباً متوجه مردم گذشته خود هستیم و باید قدری متوجه خود هم شویم تا فردا خودما فرا موش روز گردیم .

شهر کابل گردید و در سال مذکور او ل معلم رسم در مکتب صنایع مستظرف شد و رسام در مطبعه عمو می کابل و از سال ۱۳۱۰ ش بصفت عضو انجمن ادبی کابل نیز عز تقرر حاصل کرد و آثار رسا می او بوسیله مجله کابل و سالنامه های کابل دفعه اول بنظر عمو طنان رسید . بعد از وفات جناب استاد دغلام محمد خان معروف به پروفیسر (که مر حوم او لین استاد و مشوق استاد بر شنا در فن رسا می بسود) .

بعیث مدیر مکتب صنایع نقیسه کابل مقرر گردید و مکتب صنایع کابل در این دوره روز بروز انکشاف مینمود و یکپژار و هشتصد طلبه در شقوق رسا می - لیتو گرافی - میند سی - قالیق بانی نساجی - خیاطی نجاری عالی و مستعجله معماری - تزئینات مودل و قالب سازی مصروف تحصیل بودند و مکتب صنایع نقیسه کابل در ظرف سه سال تر قسی شایانی نمود و طلاب زیاد در شقوق مذکور تحصیل کردند .

اشنایی فنی و مسلکی نگارنده این مقاله با استاد برشنا از ماه جوزای سال ۱۳۱۷ ش آغاز گردید چه مذکور با داشتن مدیریت مکتب صنایع با انجمن ادبی و مطبعه عمو می رابطه همکاری داشت و نقشه های کتب درسی مکاتب را ترسیم مینمود .

چون استاد بر شنا در فن رسا می و طباعت اختصاص داشت در ماه جدی سال ۱۳۱۸ ش و تی که ریاست مستقل مطبوعات تاسیس گردید بعیث مدیر عمو می مطابع مقرر شد .

استاد بر شنا در بهار سال ۱۳۲۲ ش از مدیریت عمو می مطابع بعیث عضو ریاست تعلیم و تربیه وزارت معارف و معلم ادبیات الهامی لیسۀ نجارت تقرر حاصل کرد و در سال ۱۳۲۵ ش بعیث آمر لیسۀ نجات تعیین شدند و با مور خطاطی و رسا می وزارت معارف از ماه جوزای سال ۱۳۲۲ ش تا اول ماه می ۱۳۲۳ ش که اینجانب مجدداً خطاط مطبعه عمو می مقرر شدم بایکدیگر همکار بودیم .

در سال ۱۳۱۹ ش که رادیو افغانستان به نشرات امتحانی و بعد اساسی آغاز کرد استاد برشنا بعیث مشاور فنی موسیقی در آنجا وظیفه داشت .

و در سال ۱۳۲۴ ش چند وقت بصفت امر و مشاور کتابخانه علامه نیز و وظیفه داشت و اینجانب با او شاد در قسمت ساختمان جد اول و مهر و عنوانها و تصنیف کتب همکار بودم .

استاد بر شنا در سال ۱۳۴۴ ش بعیث امر رادیو افغانستان مقرر و دو سال دوام داد و دست بابتکارات زد و بعد بنام آقا شه مطبوعاتی افغانی به تهران اعزام گردید و مدت هشت ماه دوام داده و بعد از آن دو بار پس از بیست و هفت سال امر مکتب صنایع شامل خدمت شد . استاد برشنا مقید باین رسمیت ها نبود و او از روی عشق و علاقه به مسلک و خدمات عرفانی شعبات علمی و عرفانی کشور همیشه همکار بود و بمن بیگفت شفیق لیت در صنایع مستظرفه تاریخ و ادبیات و تحقیق در مسائل اجتماعی خوراک ما و شما شده است که اگر تر ک بدیم می میریم .

یکی از آثار استاد عبدالغفور برشنا

سر آغاز مصالحه در شرق میانه

مصر واسرائیل :

امضای هوا فتنه عصب کشیدن قوا در جبهه سو یز در حقیقت نخستین قدم مهمی بود است که در راه تا سیس صلح در شرق میانه برداشته شد. بدون شک اکثر ناظرین سیاسی و مقامات مسوول جهان ازین موضوع بحیث یک قدم اساسی استقبال نمودند اما اینکه واقعا سر نوشت یک صلح عادلانه و دایمی درین قسمت جهان به کجا میکشد هنوز بوضاحت معلوم نگردیده است. چه رفع مخالفت بین مصر و اسرائیل به هیچوجه بحیث رفع دشمنی دیرینه بین مهاجرین فلسطین و اسرائیل و حتی رفع مخالفت بین سایر کشورهای عربی و اسرائیل محسوب شده نمی تواند.

اگر هم فعلا لیتها یسیا سیداکتر هنری کیسنجر و زیر خا رجه امریکا منجر به آن گردد که مصر، سوریه و اردن با سایر فیصله نامه ۲۴۲ شو رای انیت سرزمینهای از دست رفته شان را که در جنگ پنج روز ۱۹۶۷ تحت اشغال اسرائیل در آمد تماما بدست آرند، باز هم موضوع مهاجرین فلسطین که تقریباً سه ملیون آوازه و بی خانمان را تشکیل میدهد لاینحل می ماند. در حالیکه میدانیم یک علت عمده تصادمات و مخالفت بین اعراب و اسرائیل خود همین موضوع است. فلذا در پهلوی از بین بردن مخالفت بین چند کشور متذکره عربی و اسرائیل اگر اقدامات مهم و اساسی در راه احقاق حقوق فلسطینی ها برداشته شود موضوع به هم آن شکلی که جریان دارد دوام خواهد کرد.

برای اینکه تصویری واضحی از روابط و موقف عرب بهادر برابر اسرائیل نزد ما وجود شده بتواند اینک میر دایم به ابراز مطالبی روی روابط هر یک از کشورهای مربوط عربی با اسرائیل.

به اساس امضای هوا فتنه مه بین عبد الغنی الحماشی لوی درستیز مصر و دوید الازار لوی درستیز اسرائیل در اکیلو متر ۱۰۱ واقع جاده قاهره سو یز عقب کشیدن اسرائیل از غرب کانال سو یز بروز جمعه پنجم ماه دلو شروع شد. عسا کراسرا نیلی درسی کیلو متری شرق کانال سو یز اخذ موقع خوا هند کرد. همچنان عقب کشیدن عسا کراسری از شرق کانال سو یز به غرب شروع میشود و در ده اکیلو متری غرب کانال قرار خواهد گرفت عده ای از عسا کراسری هم در شرق کانال سو یز باقی خواهند ماند و یک ساحه ده کیلو متری صحنه فعالیت های آنها خواهد

بود و باقیمانده بیست کیلو متر بقسم یک فاصله مانعه بین مصر و اسرائیل محل قوای صلح ملل متحد میباشد تا از برخورد های احتمالی بین قوای دو جانب جلوگیری و نظارت نماید.

باین اساس ملا حظه میشود که مصر حد اقل برای فعالان این امر منافع بدست آورده است با این معنی که از یک طرف شهر سو یز و عسا کراسری به آن کشور که از جنگ ماه میزان باین سو درمنا صره بود آزاد میشود دواز جا نسب دیگری کانال سو یز بدون آنکه مشکلی موجود باشد مورد اعمار مجدد قرار گرفته بقسم یک منبع مهم عایداتی مصر از آن استفا دهی کند. و علاوه بر آن مصر برای تاسیس ارتباط مستقیم با سینا توندلایی خطر میکند که این خود خیلی با ارزش است.

عده ای باین عقیده اند با وجود آنکه اسرائیل در آخرین روز

های جنگ و با استفاده از نقض معاهده اور بند تو انست قوای خود را به غرب کانال سو یز برساند و شهر سو یز را در محاصره بگیرد و هم قوای انمبر سه مصر را که تعداد آن به بیش از بیست هزار نفر میرسد محاصره کند اما مصر توانست بر تری خود را ثابت سازد و نشان دهد که دیگر نمیشود مو فقیه با اسرائیل باشد و بنابر همین امر بوده است که اسرائیل به عقب کشیدن عسا کراسری خود پرداخت.

ولی در عین حال گفته میشود که اسرائیل در هوا فتنه ماه اخیر امتیازاتی هم بدست آورده است چنانچه رفت و آمد کشتی های اسرائیلی در آبهای باب المندب و



سو یز یکی ازین امتیازات میباشد. سوریه و اسرائیل :

گرچه سوریه تا آخرین روز هاییکه موضوع عقب کشیدن عسا کراسری و اسرائیل در محاذ سو یز امضا رسید و آغاز شد هم آشتی ناپذیری خود را حفظ کرده بود اما معلوم میشود مسافرت اخیر انور السادات به آنکشور و هم سفر داکتر هنری کیسنجر موقوف آنکشور را تغییر داده است چه از یک طرف انور السادات در آخرین مرحله مسافرتش در کشور های عربی در المغرب گفت که کنفرانس عمومی صلح شرق میانه در ژنیو تا زمانی که اکران خود را تجدید نخواهد کرد که را جمع به عقب کشیدن عسا کراسری سوریه و اسرائیل هم مو فقتی حاصل شود. وی علاوه کرد که دمشق برای بر آورده شدن این امر آماده مذاکره است.

الجابی داکتر کیسنجر اخیرا

در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که موافقتنامه جدانشدنی قوا بین سوریه و اسرائیل هم صورت میگردد و علاوه کرد که در روابط بین سوریه و امریکا هم نسبت به گذشته تغییر وارد شده و بهبودی حاصل گردیده است.

باید گفت و قتی کیسنجر در ختم سفرش به دمشق به تل ابیب مراجعت کرد چنین شایع شد که وی پیشنهادات مثنوی را از طرف مقامات سوریه به اسرائیل آورده بود و هم گفته میشد که غالباً است اسیران اسرائیلی را در سوریه نشر نماید.

با در نظر داشت مطالب متذکره امید واری آن موضوع شده است که سوریه و اسرائیل هم به موافقه ای نایل آیند.

اردن و اسرائیل :

اما آمدم راجع به اینکه موضوعات بین اردن و اسرائیل چه خواهد شد؟ معلوم است که مشکل ترین مرحله حل و فصل موضوع شرق میانه موضوع اردن و اسرائیل است چه درین مرحله از یک جانب موضوع بیت المقدس شامل است که مقامات اسرائیلی از زمان اشغال آن در جنگ ۱۹۶۷ عدم استرداد آنرا مکرر اعلان نموده اند ولی در مقابل این محل جایی نیست که از نظر مردم جهان وادیان بزرگ دنیا تنها به بهبودیت مربوط باشد بلکه اسلام، عیسویت و یهودیت همه در آن حق و سهم دارند فلذا این خود یک معضله است که هنوز راجع به آن اقدام عملی صورت نگرفته است.

موضوع دیگر درین مرحله مساله فلسطینی ها است که بتأیر عقیده ای باید در غرب رود اردن حکومت مستقلی داشته باشند که محتوی ساحات اشغالی جنگ ۱۹۶۷ و بیت المقدس باشد.

امادرین موضوع نه تنها اسرائیل روی موافقت نشان نمیدهد بلکه ملک حسین پادشاه اردن به آن موافق نیست بناء این مرحله خیلی بقیه در صفحه ۶۱

فابریکه نساجی کابل

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال دو نیمه
الی سه میلیون متر مربع پارچه های مختلف
میباشد.

این فابریکه یکی از مجهزترین و عصری
ترین فابریکات کشور بوده و میتواند قسمتی
از احتیاجات مردم ما را مرفوع سازد



تعداد زیاد دختران درین فابریکه مصروف کار اند.
فابریکه را توضیح کنید ؟

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال
دو نیم الی سه میلیون متر مربع پارچه های
سندی و ابریشمی است که از پارچه های
مشابه خارجی مرغوب تر و ارزانتر است و
میتوان گفت مصرف تولیدات این کارخانه
بفیع مردم ما خواهد بود میگویم درباره وضع
کارگران و کارکنان فنی کارخانه حرف بزنید:
قبل ازینکه فابریکه شروع بکار کند از
طرف این فابریکه عده یی به منظور آگاهی
بیشتر در مورد تخنیک بی خادج در رشته های
لازم فرستاده شدند حالاکه فابریکه شروع
بکار کرده آنها در امور فنی تخنیک بادیگر
کارکنان در کارخانه شامل کارند و از اندوخته
های خود در تولید بهتر فابریکه استفاده
میکنند.

در مورد کارگران باید گفت که گردانندگان
این فابریکه میگویند و در نظر دارند و تا
اندازه هم عملی کرده اند که وضع کارگران
را از جهات مختلف بهتر ساخته و برای کارگران
اهمیت و ارزش که یک کارگر امروزی باید
داشته باشد قابل شده اند و در حصه معاش
لباس وسایل ترانسپورت و بوجود آوردن
کانتین، تاسیس کورس سوادخوانی و وسایل
ورزشی برای کارگران مانند حوض آب بازی
و غیره اقداماتی صورت گرفته و تاحدی این
اقدامات عملی شده است.

قرار میگیرد.
این راهم باید یاد آور شوم که لابراتوار
رنگ آمیزی در کنترل ترکیب مواد کیمیای
روکی زیادی دارد و کار را از جهت دیزاین و
شکل سهل و آسان میسازد.

آمر فابریکه بناغلی ابوی در مورد دستگاه
های که در این فابریکه و برای کمک دستگاه
های تولیدی فعالیت دارد گفت:

دستگاه ایرکند یکن برای تهیه قوه
حرارتی مورد ضرورت دستگاه بافت فعالیت
داشته و دستگاه دیگری بنام (بایر) بطرفیت
شش تن بخار برای تدارک قوه حرارتی
دستگاه ایرکند یکن و قوه حرارتی دستگاه
رنگ آمیزی و مرکز گرمی تمام ساختمان
فابریکه بکار انداخته شده است. همچنین
این فابریکه دستگاه سبیش برق که دارای
سه (ترانسفارم) به قدرت (۶۰۰) امپیر برق
است مجهز شده هزار ولت برق شهری اخذ
میکند و به سبکشن های مختلف توضیح میدارد
و ادامه داد:

فابریکه دارای اتاق های است برای دفتر
تست لباس پوشی برای زنان و مردان
گداسهای مواد خام و مسود پخته رخت باب
تحویله خانه های تخنیکسی، تعمیر و اداری
سوجوورد تلفون و لودسیگر.

از امر شرکت پرسیم:
لطفاً مقدار تولید و قیمت فرآورده های

مربع ساخته شده و یکی از مجهزترین و
عصری ترین فابریکات خصوصی در زمینه
نساجی کشور بوده و میتواند قسمتی از
احتیاجات مردم ما را از نگاه پارچه
سندی و ابریشمی مرفوع بسازد.

در باره تشکیلات کارخانه و ساخته های آن
چنین توضیح کرد:
در این فابریکه شانزده پایه ماشین نخ
ریسی وجود دارد که مشتمل است بر سائز نک
نخ - تنسته - بوبین و ندر - بوتل و ندر
و ماشین های توپستینگ و آهار دادن نخ که
همه روزه فعالیت آن جریان دارد اما تعداد
ماشین های که به ساختن پارچه های سندی
و ابریشمی می پردازد به یکصد پایه میرسد
که جهت تهیه تکه های مرغوب و قشنگ از
آن ها استفاده میشود و به دستگاه های بعدی
منتقل میشود.

می پرسیم: منظورتان از دستگاه های
بعدی چیست؟

بنظرمی آید که انتظار چنین سوال را دارد
و بلافاصله پاسخ میدهد: تکه های راکه
در مراحل اول ماشین نساجی تولید میکنند فاقد
رنگ و دیزاین بوده و از نظر مردم قابل استفاده
نیست که رنگ آمیزی و دیزاین بوسیله این
ماشین ها صورت میگیرد و پارچه های تولیدی
شکل مرغوب و زیبایی بخود میگیرد که آنوقت
به بازار عرضه میگردد و در دسترس مشتریان

نساجی کابل پارچه های سندی و ابریشمی
تولید میکند و گردانندگان این فابریکه برای
کارگر حقوق و ارزشی که بایست کارگر
امروزی داشته باشد قابل شده اند.

به هر اندازه که احتیاجات و ضروریات مردم
یک کشور در داخل آن مملکت مرفوع گردد
به همان اندازه میتواند پایه های اقتصاد
بیشتر داشته و خود را از احتیاج به تولیدات
خارجی که نسبت به فایده اضرار بیشتر
دارد نجات دهد. بنابراین میتوان گفت:

اقدام که در راه از بین بردن احتیاجات داخل
کشور و توسط ساکنین آن صورت گیرد اقدامی
است نیکو و عملی است کاملاً ملی خوشبختانه
افتتاح کارخانه کابل نساجی که روزه ۲۵ قوس
توسط هیات معادن و صنایع صورت گرفت و
به کار آغاز کرد در راه ترقی و پیشرفت صنعت
نساجی در کشور از گامهای است که نیازمندی
مردم ما را در این صنعت تاحدی مرفوع خواهد
ساخت.

مادرین شماره صحبتی داریم با امر فابریکه
جدید تشکیل (کابل نساجی) که در منطقه
صنعتی پلچرخ بکار آغاز کرده است که
در اینجا از نظر خوانندگان عزیز میگذرد:
امر شرکت کابل نساجی صحبت خود را در
مورد فعالیت های این فابریکه چنین شروع
- این فابریکه در ساحه (۲۱۶۰۰) متر
کرد:





در جاهائیکه اشاره ترافیک وجود ندارد و پولیس موظف به رهنمایی مو ترها میباشد .

ترافیک

● ۲۸۸۵۷ - وسیله نقلیه در سراسر کشور

حرکت میکنند...

● کرایه یک کیلومتر تکسی در شهر چهار

افغانی تعیین گردیده است

به سلسله سمایر پروگرام های اصلاحی

دولت، در سیستم ترافیک نیز تحولات تازه

رو نما گردیده است.

لحظه ای جاده های شهر، بدون وسیله نقلیه دیده نمیشود.... در هر گوشه و کنار، هنوز قدمی بر نداشته اید که صدایی بر میخیزد و موتوری، از پهلوی تان عبور میکند. و این عراده جات، گاهی حوادث دلخراشی نیز ببار می آورد... همین حالا، در بعضی جاده های کم عرض شهر، پراپلم کسرت عراده جات رونما شده و از جانبی تعداد این وسایط روز افزون بوده، قوس صعودی خود را می پیماید...

تعداد وسایط نقلیه، حوادث دلخراش ترافیکی اخیر، بررسی ولایاتی که در آنها کثرت عراده جات دیده شده و معلومات دیگری درین باره موضوعاتی است که در این راپور گنجانیده شده است.

تعداد موتوری که در این راپور گنجانیده شده است، (۳۴۰۰) تکسی، (۴۸۴۶) موتوری، (۸۵۵۵) تیز رفتار شخصی (۲۱۰۲) سرویس شهری، (۱۸۹۴) تیز رفتار مؤسسات دولتی، (۱۴۰۲)

بنامی حفیظ الله مدیر عمومی ترافیک مرکزی وزارت داخله ضمن این توضیحات، گفت:

به اساس احصایه های ترافیک تعداد موتوری که در این راپور گنجانیده شده است، (۳۴۰۰) تکسی، (۴۸۴۶) موتوری، (۸۵۵۵) تیز رفتار شخصی (۲۱۰۲) سرویس شهری، (۱۸۹۴) تیز رفتار مؤسسات دولتی، (۱۴۰۲)

مدیر عمومی ترافیک مرکزی پیرامون حوادث ترافیکی اخیر گفت:

همانطوریکه در سایر امور مملکت تحولات تازه ای رونما نموده به بود وضع ترافیک کشور نیز، از نظر دور نمانده است.

موتورهای مخصوص ترافیک فعال مجهز به آلات مخابره، میکروفون ولود سپیکرها، چراغ های اشاره، دنده های چراغدار، کمربند ها نور افکن (زیگنال) و سایر آلات تخنیکی میباشد. به همین ترتیب موتوسایکل ها و بایسکل های ترافیک نیز در پهلوی این موتورها، فعال می باشد که همه روزه به رهنمایی مردم و آشنا ساختن آنها به مقررات ترافیکی می پردازند.

افراد ترافیک و پلان های اساسی و سایلنی اند که برای تقلیل حوادث و تنظیم عراده جات نقش عمده ای دارند، مدیر عمومی ترافیک مرکزی

علامت مختلف ترافیکی که سیستم بین المللی دارند، در شهر نصب گردیده و هنوز سلسله آن جریان دارد. این علامت که شامل خطاره ها، مانع، رهنمایی و اجازه میباشد، در تنظیم وسایط نقلیه و جلوگیری از وقوع حوادث تأثیر به سزایی دارد.

علامت ترافیکی اخیراً همه نیونی ساخته شده و شب و روز از فاصله دور و نزدیک در انظار مردم قرار داشته روشن میباشند.



ترافیک منظم تر از گذشته



و مشکل ترافیک ، چنین توضیح داد :

— بعضی جاده های شهر را، برای سهولت همسفریان و تنظیم ترافیک یکطرفه ساخته ایم و حالا این عمل جریان ترافیک را که قبلا حرکت عراده جات در آن ها بطی صورت میگرفت، سریع و آسان گردیده است .

مدیر عمومی ترافیک از تعیین کرایه تکسی ها و ریکشاه ها، یاد آور شده گفت :

— اضافه ستانی تکسی ران ها و بودن تکسی میترها، نیز موضوعی بود، که برای همسفریان گاهگاه، جاروجنگال های را ، بوجود می آورد

از وی می پرسیم : برای اصلاح سرویس های شهری چه گام های برداشته شده ؟ میگوید :

— مسئله بس های شهری، خود معضله مهمی در نزد ترافیک بشمار می رود، ولی از بهبودی های که در دوره رژیم مترقی ما، رونما شده است، می توانیم از نصب علائم سمت حرکت عراده جات به سیستم عصری و تعیین محل مخصوص خانمها و مردان در سرویس یاد آوری کرد .

برای رفع قلت بس های شهری ترافیک طی یک بررسی عمومی، موترهای سرویس شهری یی کادر لین های ولایتی به فعالیت پرداخته

بسیوی تحول

بودند و با پس به شهر موظف شدند .

سرویس های شهری در همه خطوط و مسیر ها، بصورت حلقوی بکار انداخته شدند، تا همه کسانی که قبل ازین خط السیر سرویس ها، بدور مانده بودند، بتوانند از آنها، استفاده نمایند . وی ادامه داد :

ترافیک تصمیم گرفته تا تمام سرویس های شهری برنگ های سفید و آبی رنگ آمیزی شوند، تا از سایر سرویس ها تشخیص شده بتوانند، علاوه برنگ آمیزی تکسی ها و نصب علائم مخصوص در آنها، درین اواخر تا حدی تکمیل گردیده است .

نصب سنگ های سفید برای تعیین خط عبور پیاده رواها، ازجاده های عمومی و جلوگیری از عبور و مرور عابرین در داخل جاده ها، نیز مسایلی است، که امیدواریم ، به وسیله آن بتوانیم از حوادث دلخراش ترافیکی جلوگیری کنیم .

بناغلی حفیظ الله در جواب سوالی راجع به تنگی بعضی جاده های شهر



«خیرا لایحه کرایه تکسی ها و دریکشاه ها تثبیت و برای تمام موتر های تکسی و سرویس ها توزیع گردیده است. همچنان تطبیق این لایحه، ازطرف موظفین ، بدقت کنترل می شود . علاوه بر ایستگاه های عمومی لایحه کرایه موتر های مذکور نصب گردیده است تا مورد استفاده قرار گیرد . درین لایحه فاصله یک کیلو متر را که موتر تکسی طی میکند چهار افغانی کرایه و یک کیلو متر ریکشا دو افغانی می باشد . درین اواخر که قانون ترافیک نافذ گردیده است . ترافیک بشکل بهتری در اجرای امور اقدام نموده و مشکلات ناشی از موضوعات ترافیکی ، مکلفیت ها و مسولیت های رانندگان و مردم موتر داران و غیره واضح گردیده است. و امکان آن بوجود آمده تا ترافیک بصورت عملی مصدر خدمت بمردم شده و جلو هرگونه تخلف و رفتار خلاف پرنسیب های ترافیک و مقررات جاده ها گرفته شود .

رما تیزم یو ه تیر اسپیتو

● ولی په رما تیزم اخته کیږو او ددغی نارو
غی علت څخه دی اوله کوم وخت څخه
شروع کیږی ؟

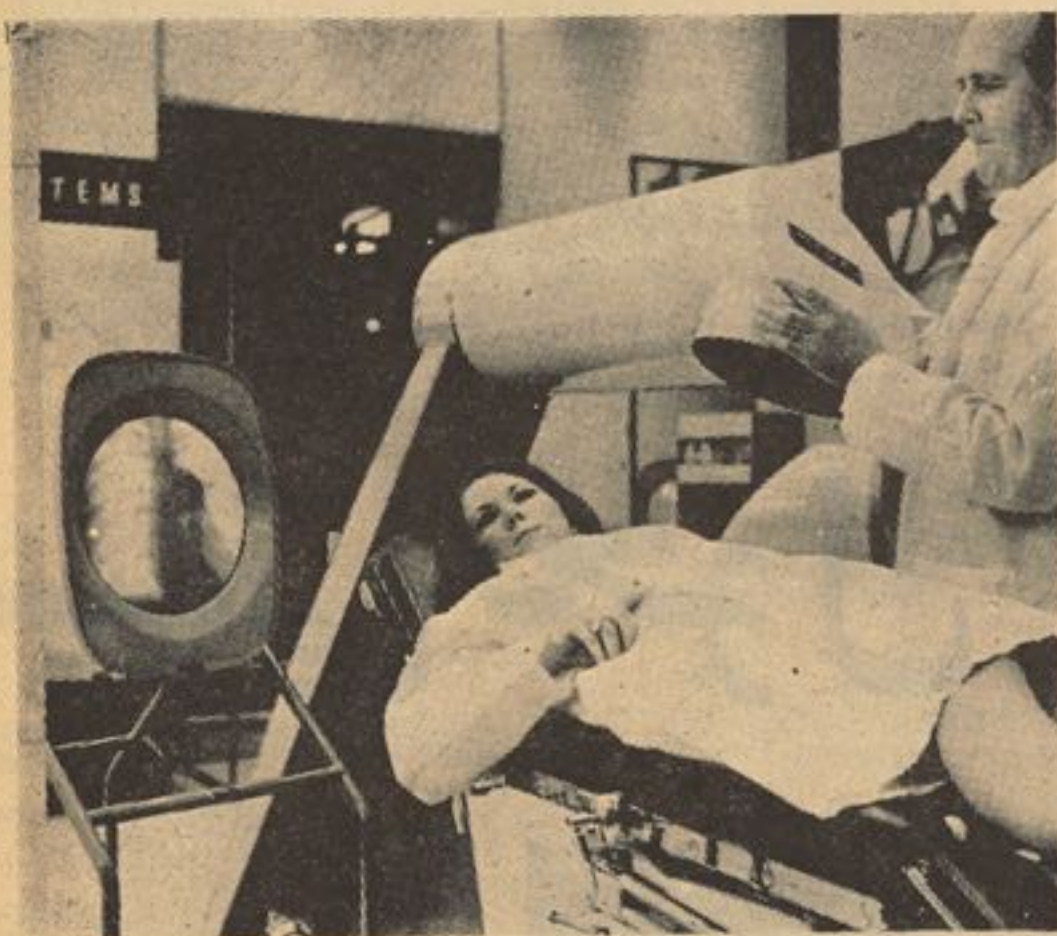
● رما تیزم ته ورته دروز یا تره په ټایستانو
کنډو نکل و لیکوالو او حسابدارانو کښی
احساسیږی .

هر ورځ مازدیګر کله چه له کار څخه
لاس اخی او د کور خوا ته ځی
دشا په برخه کښی دستخت خوږ
احساس کوی ، دغه خوږ یی خوروی
بالا څره تاب نه راوړی او ځان ډاکتر
ته رسوی او ورته وایی : آیا گمان
نه کوی چه زه په رما تیزم په ناروغی
اخته شوی یم ؟ زما کوټه لویږیږ خواته
ده اوڅومره چه ښایی د لمر تودوخه
نه لری ... ډاکتر په پوره پاملرنه هغه
معاینه کوی ، دده دکار او مشغولا
څخه پوښتنه کوی اود وینو د تجزی
او آزمویښی سپارښتنه کوی اود ناروغ
د دوسی له بشپړیدو وروسته ده ته
ډاډ ورکوی چه په رما تیزم اخته
نه دی ... او زیاتوی چه دغه حالت
ته (دشاشری دوره) وایی چه معنی یی
هماغه دشا د هډوکو خوږدی اود دغه
خوږ علت دهغی برخی د عضلاتو له
انقباض نه پرته بل څه نه دی چه د
پر له پسې بی حرکتی اوناستی په وجه
پیدا شوی دی .

دغه حالت زیاتره په ټایستانو ،
کنډو نکل ، لیکوالو او حسابدارانو کي
لیدل کیږی ځکه چه دخپلی مشغولا
دغو ښتني له مخی ټوله ورځ په یوه
ثابته او کیخته وضع کښی تیروی .
بل ناروغ یو ځوان اود غټو مړوندونو
پیاوړی سړی دی چه دخپل بدن
دمخکښیو هډوکو او ځنگلو له خوږ
څخه شکایت کوی او ډاکتر ته وایی

د دغه راز درد ونو ډولونه چه په
غلطه رما تیزم ته نسبت ور کول
کیږی ، زیات دی او البته معا لجه
یی هم اسانه ده اود مسکنو دواگانو
او استراحت او «فیزیو تراپی» په
تجویز سره ښه کیږی . ددغه راز
دردو نویو متخصص وایی : «په سلو
کښی نوی هغه کسان چه درما تیزم
له امله ماته مراجعه کوی ، په رما تیزم
نه دی اخته بلکه شکایت یی ددغه راز
درد ونو څخه دی .» زاپه کسان هم

دمفاصلو یادملاله خوږو څخه شکایت
کوی او زیاتره یی گمان کوی چه په
رما تیزم اخته دی ، حال داچه په دغه
ناروغی اخته نه دی اود دوی درد
دهغو بدلونو په اثر دی چه دمفصلی
انساجو د زړې یدو په وجه پیدا شوی
دی او په حقیقت کښی هماغه شان
چه د زړښت په وخت کښی د بدن
بومتکی وچیری او کونجی پیدا کوی



فزیوتراپی د تودوخی په وسیله مساز درما تیزم په تداوی کښی په زړه
پوری نتیجه ورکړی ده او نن و رځ دنړی په زیاد تو هیوادو کښی له دغی
وسیلی څخه کار اخیستل کیږی .

شویږی . له دغی پردی څخه یوه
سرپښنا که مایع څاڅی چه ددی سبب
کیږی چه حرکت بی له کومی وړوکی
ناراسی څخه سرته ورسپړی . په
رما تیزم کښی دغه پرده پر سپړی
او یوه دانهلرونکی نسج یی پوښوی
چه دغضروف اود هډوکو دوروستی
برخی د تخریب سبب کیږی او بالاخره
دمفصلی وچوالی اود هغه د حرکت
د لښمنځه تلو سبب ګرزی .

په (آرتروز) کښی غضروف منځ
په تحلیل ځی او خرا بیږی او هم د
هډوکو په ورو ستیو برخو کښی
بدلون منځ ته راځی چه په هډوکو
کښی دزیاتی موادو د پیدا کیدو سبب
ګرزی او په نتیجه کښی درد منځ
ته راځی . (آرتروز) زیاتره له پنځوس
کلنی څخه وروسته لیدل کیږی او
څرنګه چه پخوا وویل سول دمفصلی
اوهډوکو د زړېدو له امله دی . دحاد
او مزمن رما تیزم ترمنځ زیات توپیر

هډوکي هم خپل نکل او ماهیت بدلوی
چه درد ور سره یوځای دی .
رما تیزم د بدن په مفاصلو کښی
له یو لې بدلونو څخه عبارت دی چه
په حاد یا مزمن ډول وی اود مفصلو
د درد یا پر سوږ اود حرکت داختلال
سره یوځای وی . مګر په مفصلو کي
هیڅ ډول مکروب نه پیدا کیږی .
رما تیزم خوږ ډوله دی ، مفصلی حاد
رما تیزم او مزمن رما تیزم چه دواړه
دمفصلو او انساجو اود هغو د شاوخوا
د پر سوږ په وجه پیدا کیږی او تخریبی
رما تیزم چه په مفصلو کښی د تخریبی
بدلون په وجه پیدا کیږی اوده آرتروز
په نامه یادېږی .

که د بدن روغو بندونو (مفاصلو)
ته وګورو ، وبه وینو چه د هډوکي
دوه سرونه دمفصلی کپسول په وسیله
سره نښلیدلی دی او دغه دواړی
برخی په دننه کښی د سینوویال
په نامه دیوی پردی په وسیله اوار

کیمی ناروغی ده

نهدی خو زیاتره په هغو کسانو کېږي لیدل کېږي چې ارثي وی یا روحی او عاطفې ټکانونه او یا عفونی اود حسا سیت ناروغی یې تیری کړی وی .

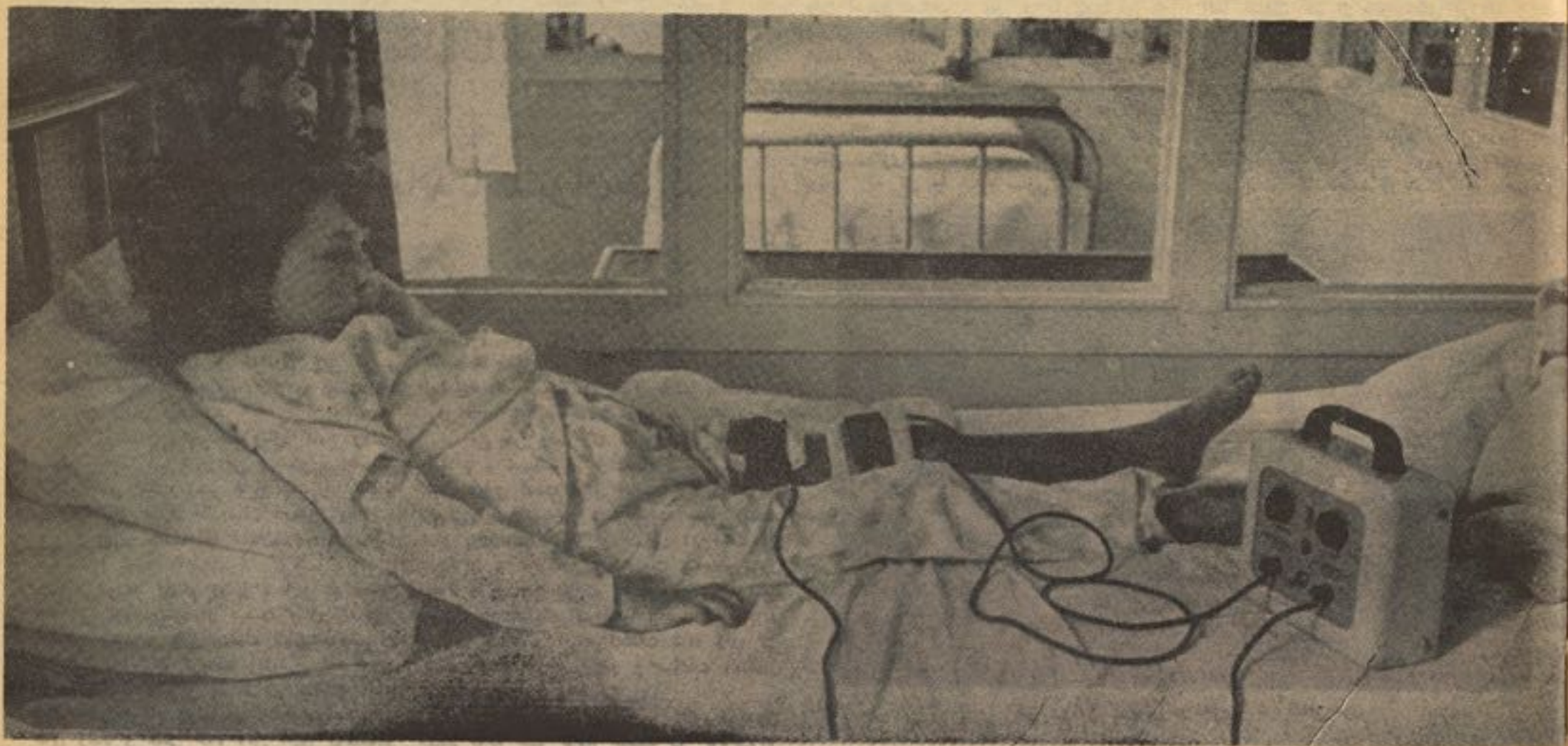
داچه عفو نیت او مکروب په مستقیم یا غیر مستقیم ډول د دغی ناروغی په پیدا کیدو کېږي دخالت نلری، کوم تردید نشته، مگر ددی امکان شته چه عفونی ناروغی د رماتیزم د زیاتوالي یا بیرته پیدا کیدو سبب شی. په وروستیو کلو کېږي څرگند شویډی چه دغه ناروغی هم دهغو ناروغیو په ډله کېږي ده چه چه مخنیوی ور څخه کیدای شی .

کېږي. دهغه له مهمو خواصو څخه دمفصلی پرسوب دځای بدلون دی چه له یوه مفصل څخه بل مفصل ته پرله پسې خفلی . په دی ترتیب کله د ټنگکون، کله د لاس بند او کله هم اوږه اخلي. مزمن رماتیزم دحاد مفصلی رما تیزم په خلاف دژړو خلکو سره علاقه لری او په ژړو ښځو کېږي دنارینه ژ په نسبت زیات لیدل کېږي .

دپخوانی ناروغی په خلاف، مزمن رماتیزم دژړه سره سروکار نه لری مگر داچه دوروستی ناروغی سره یوځای وی، مگر خپلی دایمی اغیزی پرمفاصلو باندی پرېږدی .

ورځو کېږي له یوه څخه تر دوو ملیونو واحدو پوری پنسلین تزریق کړی. اما داچه پنسلین دناروغی دپیدا کیدو په مخنیوی کېږي څه اغیزه لری، باید ویل شی چه حاد مفصلی رماتیزم زیاتره دستونی د عفونتونو لکه د (ستر پتو کک) د مکروب په نامه د (آنزین) له مخی منځ ته راځی که څه هم پخپله مکروب دمفصلود پرسوب عامل نه دی مگر دمکروبو په مقابل کېږي د (آنتی کور) د مادی د څښلو په وجه مفصل عکس العمل ښیي او پرسپیری او په بل عبارت دغه مکروب په غیر مستقیم ډول دناروغی وسیله ده اود هغه دله منځه وړلو

سته او هغه داچه د مزمن رماتیزم په خلاف، حاد مفصلی رما تیزم، بندونو ته زیان نه رسوی او په دواوی یا کله کله په غیر دواوی سره ږړه ښه کېږي او کومه اغیزه نه پرېږدی. خوسره ددی وینو چه ناروغان حتی له ښه کیدو څخه وروسته دډاکتر په لارښودنه هغه ته مراجعه کوی او تر دا یمی څارنی لاندی راځی، داوی؟ دا ځکه چه حاد رماتیزم دمفصلی په ځای ژړه ته زیان رسوی او په اصطلاح وایی : حاد رماتیزم مفصل څخه مگر ژړه چچی. دژړه زیان زیاتره دژړه کړکیو نه دی اودغه کړکی چه ددهلیز او



پوهیږو چه دانسان بدن دخارجی عواملو مثلا مکروبو په مقابل کی لهځانه مقاومت ښیي. په دی معنی چه دهغو په مقابل کېږي (آنتی کور) مواد څڅوی چه هغه له منځه وړی. دلته خارجي عامل شته مگر بلند خپل ځان په ضد «آنتی کور» جوړ باتی په ۸۵ مخ کېږي

دناروغی حمله په لومړی سرکی وړو مفاصلو لکه د لاسونو او پښو گوټو ته متوجه ده خوددی دلیل نشی کیدای چه غټ مفصل ور څخه خوندي پاتی کېږي. داځکه چه څو میاښتی یاڅو کاله وروسته دټنگتو، لاسونو یا ږړو بندونو ته هم زیان رسوی، ددغی ناروغی علت پوره څرگند

دپاره دپنسلین نه پرته بله ښه قوی او کم ضرره دوا نشته . ډاکتر کله چه غوږی دژړه په برخه کېږي ږړی، دژړه دغږ په بدلون پوهیږي چه آیا ددغی ناروغی په وجه دژړه کړکیو ته زیان رسیدلی دی که نه! حاد مفصلی رماتیزم زیاتره په ماشو مانو او ځوانانو کېږي لیدل

کیدی اودوریدلو لوی رګ او گیدی تر هڅې پرتی دی دویږنو جریان تنظیموی اود دهلیز او گیدی په دننه کېږي د وینو دبیرته راستنیدو مانع گرځی کړکیو ته دزیان رسیدو دمخنیوی دپاره ډاکتر لار ښودنه کوی چه ناروغ له ښه کیدو څخه هم ترپنځو کلو پوری پرله پسې په هرو شلو

گل آغا یوسف

وشیر آغا فریدون

مصحح: از رؤف راصع

حالات بیرونی یک کمیدین هیچ وقت نباید
انعکاسی باشد از عکس العمل های عاطفی
و روانی او .
در زندگی ما لحظاتی هست که در درون خود
میگریم اما تماشاچی فقط با ظاهرها شوخندان
مار و بروس است .

قیمت تکت های تیا تر باید تا حد توان خرید
مردم پائین آورده شود

ساکت و آرام مقابل نشسته اند و ظاهرا خود را بوق زدن و خواندن زیر نویس تصاویر صفحات مجلاتی که در دست دارند مصروف نشان میدهند .
در روشنائی کم رنگ اتاق کارم وقتی دقیقتر جاسازی می بینم ، احساس میکنم غمی سنگین و غیر قابل تفسیرنا شبانه روی خطوط چهره هایشان میسوزد و سایه بی از ابهام حالت نگاهشان را در خود فرو میکشد .
دلیم می خواهد بداند اینها ، این دو کمیدین که هر کدام بیش از بیست سال با بازی حساب شده و هنر مندانه شان مردمی را که از غم هایشان گریخته و بایشان پناه آورده اند خندانده و لبریز از شادی ساخته اند و حالا هم هرگاه در نمایش رادیویی در تیسپ های زنده و عینی خود «گل آغای یوسف» و «شیر آغای فریدون» لب به سخن میگویند و یاروی استیج ظاهر میگردند موجی از خنده شادی هر گفته و حرکت شانرا بدرقه میکند ، چرا اینطور پژمرده و غمزه به نظر می آیند آرزو دارم بدانم در همین لحظه که قرار است پسای صحبتیم بنشینند و مصاحبه از گفته ها و پاسخ هایشان تهیه گردد در چه اندیشه ای غرقند ؟
از عزیزالله هدف که نزدیکتر بمن نشسته است ، میپرسم :
- خوب گل آغا جان یوسف! بچه میانندیشی ، چرا حالت کسی را به خود گرفته ای که بار خیالت را به غارت برده

سازی بیرونی او دیواری کشیده شده است که مانع برخورد شادی های ساخته شده با غصه ها می گردد که از درون مانند (خوره) قلب کمیدین را می خورد ، شما و هر انسان دیگری در تمام لحظات زندگی این آزادی را دارید که آنچه از خود نمایش میگذارید و یا نشان میدهید باز تابی باشد از عواطف شما ، اما یک کمیدین اگر اینطور باشد دیگر کمیدین نیست در زندگی ما لحظاتی هست که میل بگریستن تمام ذرات وجود ما را استیلا میکند ، غمی و یا غصه ای از زندگی از درون ما را می خورد ، اما در همان لحظه اگر مقابل میکرافون قرار داشته باشیم و یاروی استیج در مقابل بینندگان ، ناگزیریم از خود و عاطفه خود جدا شویم و در قالب پرسوناژ خود زندگی نماییم ، کاری که هر ممثل دیگری میکند و باید بکند و لی می بینیم که کار ما خنده سازی است و رادادادن



اکبر روشن در نقش رادیویی شیر آغا فریدون

شادی در لحظات زندگی دیگران و اکنون اگر خود فاقد آن چیزی باشیم که باید بدیم انتقال و القاء مشکل میگردد ، خیلی مشکل ، اما کمیدین واقعی کسی است که باین مشکل فایق آید تا بتواند بهر هنر نزدیک گردد و میان خود و هنر مندانه فاصله اندازد .
- چه انگیزه ای وجود داشته است که شما بازیهای کمیک را به تمثیل های غیر کمیک وجدی ترجیح دهید و آنرا حرفه اصلی خود قرار دهید ؟
هدف : از شوق و استعداد که بگذرد ، مساله ضرورت تو نیاز مردم ما به خنده و شاد بودن مطرح میگردد ، من در جریان

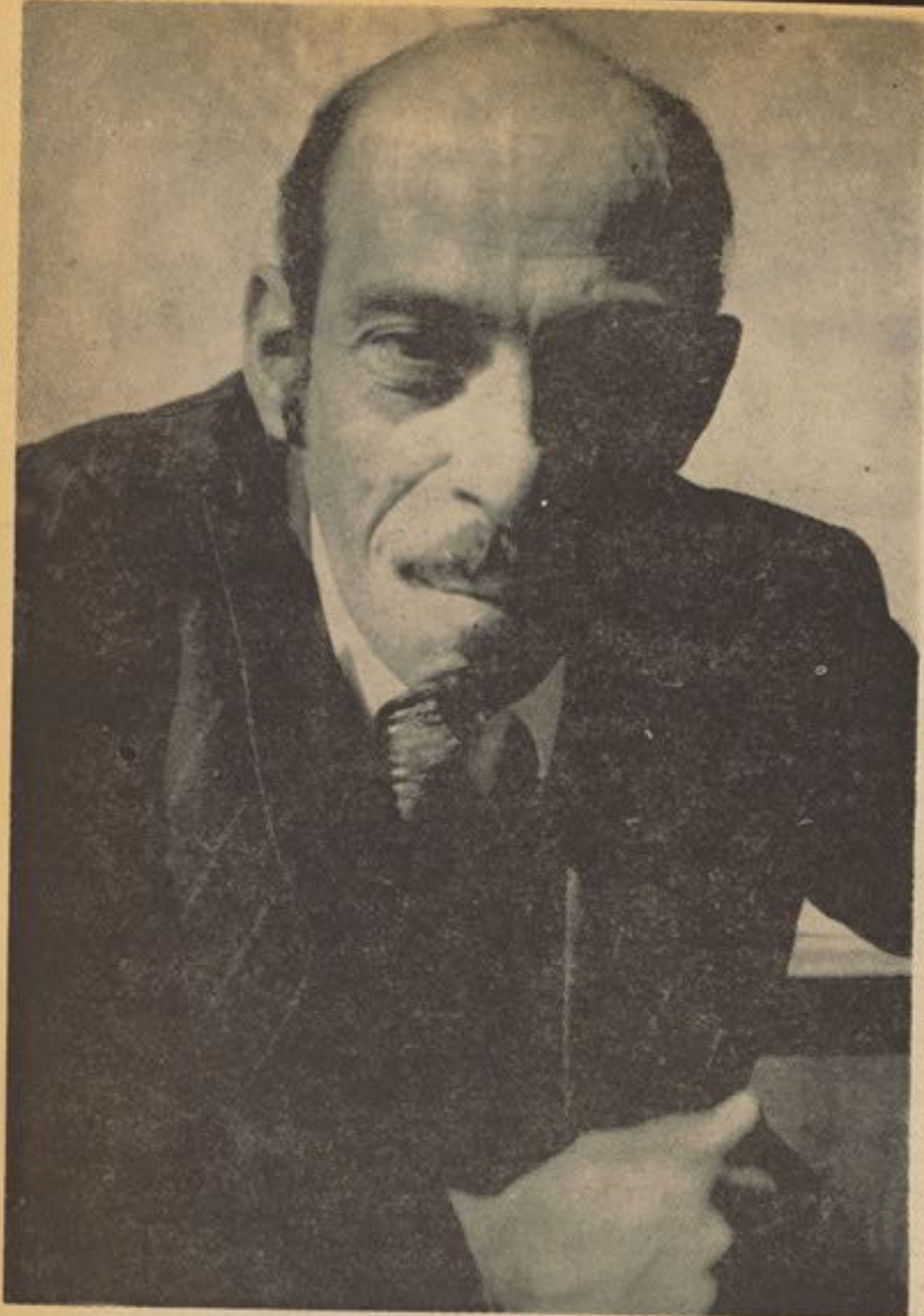
تمثیل هر گاه متوجه شده ام می توانم بچند انسانی که در جنگ غمها و غصه ها خود فشرده میشوند ، کمکی می نمایم . آنرا برای لحظاتی هر چند کوتاه از خوششان بیگانه نمایم و وادارشان که از زاویه دیگری بزندگی نگاه کنند ، احساس غرور نموده ام و شاید همین انگیزه ای باشد انتخاب این حرفه برای خودم ، از این گذشته در شرایطی که کم سوادی گروهی مجال میدهد که طرح مسایل جدی زندگی مردم را بتواند به تیا تر آموزشی و یا شنیدن پروگرام های تفریحی جذب نماید ، طنز بصورت واقعی آن می تواند نیش هار بانوشها در هم آمیزد و بصورت غیر مستقیم در طریق ارشاد مردم کمک نماید .

اکبر روشن : به همین دلیل نیز برای او این دفعه وقتی تیا تر بشکل مجلسی خود در کشور ما راه میابد می بینیم که فقط طنز و بازیها و تمثیل های کمیک است که مردم را به خود میکشد و توان آنرا دارد که با خرافات و موهوماتی که قرنهای دشمن اقتصاد و رفاه اجتماعی بوده است مبارزه نماید ، اگر بتاريخ نمایشات دراماتیک کشور از همین دیدگاه بنگریم می بینیم که شیوه طنز و بازیهای کمیک بهترین طریقه برای نمایاندن زشتی های زندگی و از میان برداشتن خرافات و جهل بوده است .

- می توانید بگویید گل آغای یوسف و شیر آغای فریدون در نمایش را دیو ی روز جمعه نماینده کدام تپ های اجتماعی می باشند و شما با ارائه این نوع شخصیت چه چیزی را می خوا هید به مردم بقبولانید ؟ عزیزالله هدف : نمایش رادیویی یاروی تازه است در سلسله پروگرام های رادیو افغانستان هم از نظر شکل ارائه و هم از نظر محتوی و مواد ، و از آنجا که این پروگرام در روز های جمعه نشر می گردد بیشتر گوشش میگردد جنبه ذوقی و تفریحی داشته باشد ولی طنز اساس کار و محتوی ما را درین پروگرام میسازد ، اگر درین باره توضیح بخوا هید باید بگویم طنز احساسات جان بخش که ابتدا در شکل به خصوصی

و بغاظر انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمد ، اما هرگز بعنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفت ، گرچه طنز ابجان خنده میکند ، ولی بانقش خنده فرق دارد و هیچ شباهتی با مسخرگی ندارد ، به همین جهت امروز طنز جزء از زندگی انسان متقدم گر دیده است ، می توان از طریق رادیو ، سینما و مطبوعات خیلی از عقاید را در محوطه طنز ارائه کرد .

اکبر روشن: چنانکه تپ هایی که در پروگرام خاص نمایش رادیو یی ارائه می گردد ، هر کدام نمونه و سمبلی استند از یک تپ خاص اجتماع ما ، انسانهای خود نما



طنز احساسی است که برای انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمده ولی هیچ وقت به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفته است

نباید اجازه داد معیشت که استعداد هادریک
جهت انحرافی رشد میکرد، اگر تیاتر
بتواند بدرستی موفق خود را بسازد و آنچه
را که میدهد بزبان مردم باشد بهرور می-
توان مردم کوچه و بازار را بتیاتر آمو زشی
جذب نمود و سطح پر داشت و آگاهی هارا
درست رهبری کرد و بلند برد .

ساز حال بگویم بنظر شما وضع کنونی
تیاتر ما چگونه است و چه راههای برای
انکشاف بیشتر آن وجود دارد ؟

اکبر روشن : تیاتر ما در حال حاضر
از نظر کیفی خود تا حد یک تیاتر خوب
انکشاف نموده است ولی از نظر کمی
نمی تواند جوابگوی نیاز مردم ما باشد ،
مخصوصا اینکه در ولایات کشور تقریبا
تیاتری وجود ندارد، من عقیده دارم برای
انکشاف بیشتر تیاتر نخست باید قسمت
تکترا تاحد توان خرید مردم پائین آورده
شود و بعد اکتوران افغان ننداری به چند
گروه تقسیم گردد و هر گروه یکی از ولایات
کشور فرستاده شود تا بنمایشات هنری
بپردازد ، این اقدام دوفایده دارد از یک
جهت مردم ولایات بتیاتر خوب و آمو زنده
آشنا میشوند و از جهتی دیگر امکان فعال
ساختن چنین موسساتی در شهرهای کشور
فراهم می آید .

عزیزالله هدف : بتائید گفته شیر آقا
جان فریدون نظر من این است که در تیاتر
ما از ترجمه آثار دراماتیک های خارجی
بیشتر استفاده می گردد تا آثار داخلی و
این نقشی اساسی دارد در کم بودن علاقه
مردم بتما شای آنها بشبای هنری ما ، من
متیقنم اگر در تیاتر آثاری به نمایش گذاشته
شود که انعکاسی از زندگی مردم خودما باشد
می تواند پیش آمو زنده و وسیله انتقال پیام
و بیننده خود را در آن بیا بد هم آن تیاتر-

پر عقده، مبتلا به مرض خود کم بینی مانند
(جک دل آغا) و یا شخصیت هایی پر ادعا،
کم فهم و زیاد روشنفکر نما مانند (روشن-
فکریان) در محیط ما کم نیستند همچنین
مادر زندگی عادی خود هر روز با تیپ های
خاص مثل آغای یوسف و شیر آغای فریدون
که انسانهایی می باشند ، پاکدل ، صمیمی
و نودوست زیاد رو برو میشویم ، به همین
ترتیب کسانی چون «تو نیکی کار» و (لکی-
نان) در محیط ما زیاد هستند که مامیکوشیم
با ارائه رول های درقا لب ایشان در لابلای
خنه های طنز آمیز خود بنکات قابل انتقاد
و اصلاح پذیر آنها اشاره نماییم .

- شما در کار تیاتر سابقه طو لانی
دارید ، تا آنجا که من بیاد دارم تیاتر در کشور
مادرسلای اخیر اوج و فروهای زیبا دی
داشته است ، از نظر شما چه عواملی موجب
این اوج و فرو ها شده است ؟

اکبر روشن : از نظر من تیاتر ما با اوجی
که در سطح قناعت بخشی قرار گیرد به
خود ندیده و یا اینکه اگر دیده تصادفی
بوده است ، من بیش از بیست سال در
خدمت استیج بوده ام و در این مدت کم دیده
ام که به تیاتر توجه جدی مبذول گردد
و یا علل پسما نی تحقیق گردد
و یا اینکه هنر مندان استیج بهم متعدد باشند
صرف نظر از اینکه تحصیلات اگا دمیک در
این رشته کم بوده است و هنوز هم کم
است .

عزیزالله هدف : در زمان کار استاد رشید
لطیفی تیاتر در شهر ما تا اندازه انکشاف
نمود و امکانات تحصیل اگا دمیک مهملان
و روی استیج آمدن آثار خوب فرا هم گردید،
ولی بعد از آن تیاتر در دست عده ای سودجو
افتاد در هر کوچه تیا تری باز گردید
و در هر تیاتر جمعی که بیشتر شان با
ابتدایی ترین رهوز کار تیاتر آشنا یی
نداشتند خوا ستند ازین خوان گسترده
استفاده برند و بردند ، فکر بکنید در
وقتی که یک مهمل خوب در تیاتر ما ماهانه
پیش از دو هزار افغانی معاش نداشت در
این نوع تیاترها مهمله هایی بودند که در
یک شب بیش از دو هزار افغانی حق مثلا
تمثیل میکردند و این برای دو هم شکستن
روحیه مهمل خوب و هنر مند ما کافی بود-
ولی من فکر میکنم تیاتر در کشور ما
همیشه دو نوع تماشا چی داشته است ،
تماشاچی ای که بدنبال وا خوردگی های روانی،
عاطفی خود با چرخیدن بی سوز مهمله ای در
سالونی دود گرفته اطفاء میشده است و
تماشا چی ای که بدنبال یک تیاتر با اصطلاح
روشنفکرانه بشما مرا چه می نموده است و
به همین دلیل نیز بازار گرم انواع تیاتر
ها از نظر من نمی توانسته است موجب
کساد بازار شما گردد ، اینطور نیست ؟
اکبر روشن : تحلیل شما درست است ولی

عزیزالله هدف در نقش رادیویی گل

میتواند پیشتر آورده شده و وسیله انتقاد پیام
های گروهی باشد و هم با فروش بیشتر
می تواند به بخشی از مشکلات اقتصادی خود
خاتمه دهد .

یکی دیگر از علل که مانع شده است تیاتر
ما بتواند در همه ولایات راه پیدا نماید
ظاهرا کمبود پر سونل است که من فکر
میکم همین اکنون اگر استعداد های هنری
ولایات درست تشخیص و رهبری گردد با
ادکی صرف وقت و بدون تحمل مخارج زیاد
ممی توانیم در هر یک از ولایات خود تیاتری

تیاتر انحصاری وایزف شده، منظور تان
جست ؟

هدف : من خودم در حقیقت هنر مند
تصادفی هستم، یادم میاید در زمان فعالیت
پوهنی ننداری یکسال تمام هر روز مراجعه
بقیه در صفحه ۵۹



اکبر روشن ، مقدس نگاه و

... در درام

غرب در جنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است

رابط طول ۲۱۰۸ کیلومتر اشغال خواهد کرد یعنی درست از شهر لو یکب (شمال آلمان) تا بندر گاه جبل الطارق.

پلیس آلمان در سال گذشته مجموعاً ۱۰۰۰۰ نفر را دستگیر کرده (۵۲٪) فیصد این جرائم در شهر های بزرگ آلمان صورت گرفته، در آن شهر های مزدحم که امروز تقریباً از هر سه نفس آلمانی یکی شان باشند آنجا است. بررسی ها و معاینات دقیق و آزمایشی شده تخمین کی جنایی ثابت ساخته اند که تعداد سرقت های بزرگ و دزدی های پر جمعیت تقریباً هشت چند وقایع دزدی در شهر های کوچک و دهات هاست.

نظری بر دو سیه های پلیس نشان می دهد که از مدت ها با این طرف باشندگان بیضی در جبهه مخالف جنایتکاران یا همان بزرگ قرار دارند، بلکه امکان است سرزدن جرم از طرف هر طرف وجود دارد و این تنها «جنایتکاران» هر سیه از رو شنسی نیستند که ملکیت و دارایی دیگران را تهدید میکنند بلکه نیمه ای از وقایع جنایی، سرقت و راهزنی اکنون در روشنی روز صورت میگیرند و آنهم بوسیله افرادی که همگان ایشان را بهیچ همیشگی نیک مینندارند. اکنون مأموریکه تا حالا پاکدامن جلوه نموده، بهیچ دخترش را از طریق سرقت تهیه نمیکند، اکنون هر فرد بیشتر و هر باشند بیگناه در صدد آنست تا از حلقه جرایم با استفاده از زور رهایی یابد. آمر جنایی شهر کولن میگوید:

«از مدت ها بدین طرف مجرمین آماور در دوسیه های پلیس شکل استثنایی ندارند، امروز باید در هر واقعه استفاده از زور و آنرا مدنظر داشت بدین ترتیب حلقه مجرمین برای مراکز اطلاع دهنده توسعه فوق العاده یافته است. امروز هر فرد می تواند مجرم باشد».

منبع این رویداد ها کدام است؟ منشأ این واقعیت چیست؟ چگونه امکان دارد که آلمان غرب به یک ملت مملو از راهزنان و جنایتکاران تبدیل شده است؟ این امکان است رانشی از چه دانست که آلمانی های امروز، با داشتن شهر های چندین میلیونی، اکنون جنگ، جنگی را یکی در برابر دیگر پیش می برند؟

تاجندی پیش فک می شد که جنایت در قد م اول از فقر ناشی شده و بعد تکامل میابد.

اما مردم آلمان غرب یکی از غنی ترین و ثروتمندترین ملل دنیاست. درآمد متوسط کارگران آلمان غرب امروز (۱۲۰۰) مازک (معادل ۲۶۵۰۰ افغانی) در یک ماه است، ازین رهبر هیچکس در خود مجبوریتی احساس نمیکند که برای تأمین معیشت خود و فامیلش دست به سرقت و راهزنی بزند، با آنهم اکنون در آلمان غرب نسبتاً به آن زمانی که آلمانها

آلوده تر ازین خواهد بود: تعداد و قایم جنایی با استعمال قوه واسلحه مضاعف میشود! هر روز (۹) انسان بقتل می رسد، درست است هر وقتی از جنایت نامبرده میشود هر کس در حلقه اول به قتل می اندیشد، درین زمینه نیز تعداد وقایع قتل در سال ۱۹۸۰ به سی فیصد افزایش خواهد یافت، این افزایش در تعداد وقایع قتل به تناسب افزایش سایر وقایع جنایی که در طرف دهه آینده هر یک از باشندگان آلمان را تهدید خواهد کرد، هنوز کمتر است.

در سال ۱۹۷۰ در سرتاسر جمهوریست فدرال آلمانی، تعداد وقایع سرقت منازل شخصی بالغ به (۵۵۹۰۸) واقعه میشود، در حالیکه اکنون پس از هر ۹ دقیقه یک منزل شخصی در یکی از نقاط آلمان غرب به سرقت میرسد.

در جریان این سرقت الیه پوست، قالین ها، زیورات، تابلو های گرانقیمت رسانی، آثار هنری لوازم آتیک، سامان و وسایل گرانهای چون تلویزیون و غیره که قیمت مجموعی آنها بالغ به صد ها ملیون مازک میشود دزدی می گردد که با وصف جادو به شدت پلیس باز هم هشتاد فیصد اموال مسروقه هرگز بدست پلیس نمیرسد و ملکیت دزدان و جنایتکاران میشود.

در اکثر وقایع جنایی نیز کاری به پیش بردی نمی تواند. بجز آنکه آثار و غلام واقعه را تثبیت و اعلامه های مبتنی بر خصوصیات مجرمین صادر کند. هانس ورنر هاماکر رئیس عمومی جنایی شتی کولن که (۴۸) سال عمر دارد با اسیراز عجز در مقابل افزایش جنایتکاران اعلام کرد: «تعداد وقایع کشف شده روبه سقوط است. پلیس در سرحد نهایی توانایی و قدرتش قرار گرفته است».

این ادعا زمانی مبالغه آمیز جلوه نمیتواند که دانسته شود در سال ۱۹۶۴ در حدود (۲۸) فیصد وقایع جنایی کشف و مجرمین دریافت شدند و حالا در جمهوریست فدرال آلمان در هر بیست ثانیه یک واقعه سرقت به وقوع میرسد و ساحت مجرمین از کو چکر پس دزدانی در فروشگاه های بزرگ حاوی خدمات شخصی تا بزرگترین سارقین بانکها را دربر میگیرد.

تنها در طرف دهه بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تعداد وقایع سرقت در فرو شکاها، دفاتر و گداها سه چند شده است و در همین سال اخیر این تعداد به یکبارزد جدید (۱۶۷۳۳۹) واقعه رسید. و در آنجا ها که ملکیت و دارایی مردم در منازل و فروشگاهها لمس نشده باقیمانده اند، دزدان دست به سرقت موثر ها و سا یل نقلیه نمیزنند هرگاه تمام عیاده های شخصی را که تنها در سال (۱۹۷۰) در جمهوریست فدرال آلمان به سرقت رسیده و ربوده شده اند بی دزدی بالای یک جاده توقف دهد مجموعه زنجیر این عیاده ها فاصله فوق العاده درازی

مجرم و ورزیده آلمانی در ست با شد هفت سال بعد یعنی در سال (۱۹۸۰) زندگی روزمره در شهر های بزرگ آلمان غرب نیز قیافه هول انگیز را خواهد گرفت.

آنکه در جمهوریست فدرال آلمان در هر (۶۵) دقیقه یک قتل صورت خواهد گرفت، پلی در هر «۶۵» دقیقه در جریان روز و شب، در جریان روز های کار و روز های رخصتی و تعطیل، آنکه از شلیسویگ هو شتاین (شمال) تا بایرن (جنوب) و از منطقه سار (غرب) تا برلین در هر ساعت یعنی در هر (۶۰) دقیقه یک زن مورد حمله و زیر فشار قرار خواهد گرفت. در بین هامبورگ تا میونخ در هر ده دقیقه راهزنان بر یک انسان حمله خوا هتد کرد و با تهدید و فشار دارایی او را خواهند ربود و در هر سه دقیقه در سن تریر و هلمشتید که یک عراده موتی، به سرقت خواهد رسید. در هر روز (۳۰۵۶) واقعه جنایی بوسیله کاکستران رخ خواهد داد که طعمه شان بهر صورت زیاده از روزگار افغانی ارزش ندارد. الیه پس است، قالین، زیورات و پول نقد.

هر باشند شهری ناگزیر است خانه و منزلش را با قفل های پرنج و پیچیده مراقبتی و رنگ های خطر و خبر دهنده به مراکز امنیتی و نیمه ها مجهز سازد، تا وسایل دفاعی به دسترس داشته باشد، اما این همه تنها بیه احتیاطی ثمری بیار نخوا هتد آورد زیرا راهزنان و جنایتکاران دروازه های منزل را بطور بسیار ساده از چوکانها یش جدا ساخته با تمام آرامی داخل منزل میشوند و هر چه بنظر شان قیمتی و پرازش جلوه کند، همه را گرد آورده با خاطر آسوده فرار میکنند، زیرا همیشه زنگهای خطر به صدا آیند همه همسا یگان در داخل منزل های شان خود را مخفی و پنهان و آرام سازم در کینگاه ها خوا هتد خرید تا وقتیکه پولیس نفی رسد، آنهم پس از ختم عملیات جنایتکاران و فرارشان. بدیهی است که در میان از دحام شدید ترافیکی شهر های بزرگ، موتر پلیس هم باوصف درخشش چراغ آبی و فغان زینگال صوتی آن قادر نخوا هتد بود در طرف یک ساعت بیشتر از شش کیلو متر فاصله را بیاماید.

نمایندگان شرکت های بیمه بیشتر ازین بمنظور اشتیارات و جلب مشتریان به بیمه های خطر و سرقت در عقب دروازه های منازل سی گردان نمیشوند بلکه در صدد آن میباشند تا از مراجعه مشتریان پنهانی شوند و در امان باشند، حتی گمانیکه آمادۀ پرداخت ختن مبالغ هنگفت برای بیمه شدن خود شان و دارایی شان باشند با آنهم هیچ شرکتی حاضر نخوا هتد شد آنرا در مقابل سرقت، راهزنی و اختطاف و قتل بیمه کند.

چنین است سیمای وقایع جنایی در سال ۱۹۷۳ در شهر نیویارک و فضای ا متیتی در جمهوریست فدرال آلمان در سال ۱۹۸۰

کارشناسان جنایی عقیده دارند که چند سال بعد بهر باشندی آلمان غرب به یک جنایت خواهد بود. متخصصین جنایی هم اسناد از آنند که زندگی در غرب بزودی شکل جزیره ای را خواهد گرفت که در بین امواج بی از تسلطم دریای لغزش جنایتها فرو خواهد رفت. تازه ترین احصائیه جنایی بیا نگر آنست که تناسب جنایتها در جمهوریست فدرال آلمان در طرف هفت سال آینده پسو یه تناسب جنایات امروزی نیویارک خواهد رسید:

«هر کس منزل مسکونی اش را بیشتر از ده ساعت بدون مراقبت ترک کند، منزلش به سرقت میرسد، هر کس پس از ختم روشنی روز روی جاده پیاده برود، مورد حمله راهزنانی قرار میگیرد، هر کس از بانک خارج میشود باید مدنظر داشته باشد که بهیچ محبوس از طرف کاکستر ها اسیر نخوا هتد. تحلیل و تجزیه جامع ازیر که بوسیله ماریانی شمید در مجله گویک چاپ رسیده نمایانگر آنست که چرا و چگونه این همه جنایات در آلمان غرب بوقوع می پیوندد و در آخرین دقایق علیه آنها چه تدابیری باید اتخاذ گردد».

در مرکز این یگانه شهر بزرگ در هر ۳۶ ساعت یک بانک به سرقت میرسد، هر روز چهار انسان کشته میشوند، در یارک بزرگ مرکز شهر حتی در روز روشن، زیر اشعه زیا و در خشنه آفتاب نیز کسی توانایی آنرا ندارد که به تفرج و پیاده گردی برود، زیرا این عمل به قیمت جان او تمام میشود و معنی اش فقط خود کشی است. با آنکه به تعداد (۳۶۰۰) پلیسی امنیتی بطور مداوم این شهر را پیوسته مراقبت جتی میکنند، با آنهم مردان در جیب شان فقط سکه های پول را حمل میکنند و زنان باترس و هراس فراوان دستکول شان را زیر بغل فشار میدهند، زیرا در هر ده ثانیه در روی جاده های این شهری یک انسان مورد حمله راهزنانی قرار میگیرد یا پولش را دزدی میکنند، یا خودش را اختطاف مینماید و یا ۱۰۰۰ یکی از باشندگان این شهر در روز نامه نوشت: «در طرف چهارده ماه یازده بار مورد حمله راهزنان قرار گرفته ام که دار و ندارم را ازین ربوده اند، هیچکس نیست مرا کمک کند؟» دکانهای مواد خوراکی

و سگرت فروشی در جاده های فرعی این شهر اساساً همیشه مسدود اند و تنها برای مشتریانی موقتاً باز کرده میشوند که قبلاً با فروشنده تماس تلفونی گرفته اند و خودشان را به فروشنده معرفی کرده اند.

آنچه رانا کنون خواندید، دور نمای ترسناک و هول انگیز زندگی آینده نیست، بلکه قیافه واقعی از زندگی روزانه سال (۱۹۷۳) باشندگان شهر نیویارک است. پلی! اینست چگونگی زیستن در بزرگترین شهری جهان، نیویارک و هرگاه محاسبات دقیق کار شناسان جنایی

درگداب فقر مبتلا بودند، بیشتر دزدی و سرقت صورت میگیرد. پس علت اصلی چیست؟

مرکز جنایی آلمان غرب پس از تحقیق و کاوش وراء پیدا کردن علل افزایش و قایع جنایی در آن دیار چنین توضیح داد:

«انگیزه جنایت ضرورت و احتیاج نیست، بلکه حرص و سواس برای رفاه و آسایش بیشتر است. رفاه و آسایش طلبی مردم رايه امراض روانی مفراط حرص میکشاند که این امراض میتواند سبب جنایات رفاه طلبی گردند. موضوع قابل توجه و دلچسپ از نگاه روانشناسی اجتماعی آنست که ضرورت عینی کنونی افراد ناشی از رسیدن به معیار اصفری بقاء نیست بلکه از خواست ها و نیازمند پهای روبه افزایش ایشان منشا میگیرد.»

آنچه درین توضیحات غیر قابل فهم جلوه میکند، میتواند در روشنی يك مثال از وقایع کوچک و جرایم عادی که همه روزه صدها بار در فروشگاههای بزرگ حاوی خدمت شخصی رخ میدهد، بهتر فهمیده شود. خانهای منزل و زنان خانه دار که تاکنون بجات بخرید میرفتند بیشتری ازین نمیتوانند در برابر انبوه اموال واجناسیکه روی هم بپندارند و زیاده و فیاوان انباشته شده، مقاومت و استقامت شان را حفظ کنند. آنها میل دارند همه چیز در اختیار داشته باشند و لی توانایی خرید همه اجناس و لوازم را ندارند، ناگزیر دست به سرقت میزنند جمیع های کوچک خاویار، جاکت های پشمی قشنگ، پارچه های کوچک البسه و... را میگیرند و در بین بکس دستی شان پنهان میکنند. اجناس رنگین، قشنگ و دلکش مغازه ها و سواس شان را پراکنده برشت طمع و حرصش شان افزوده است. ناگزیر هرچه مورد علاقه شان قرار گیرد بدان دست میبرند.

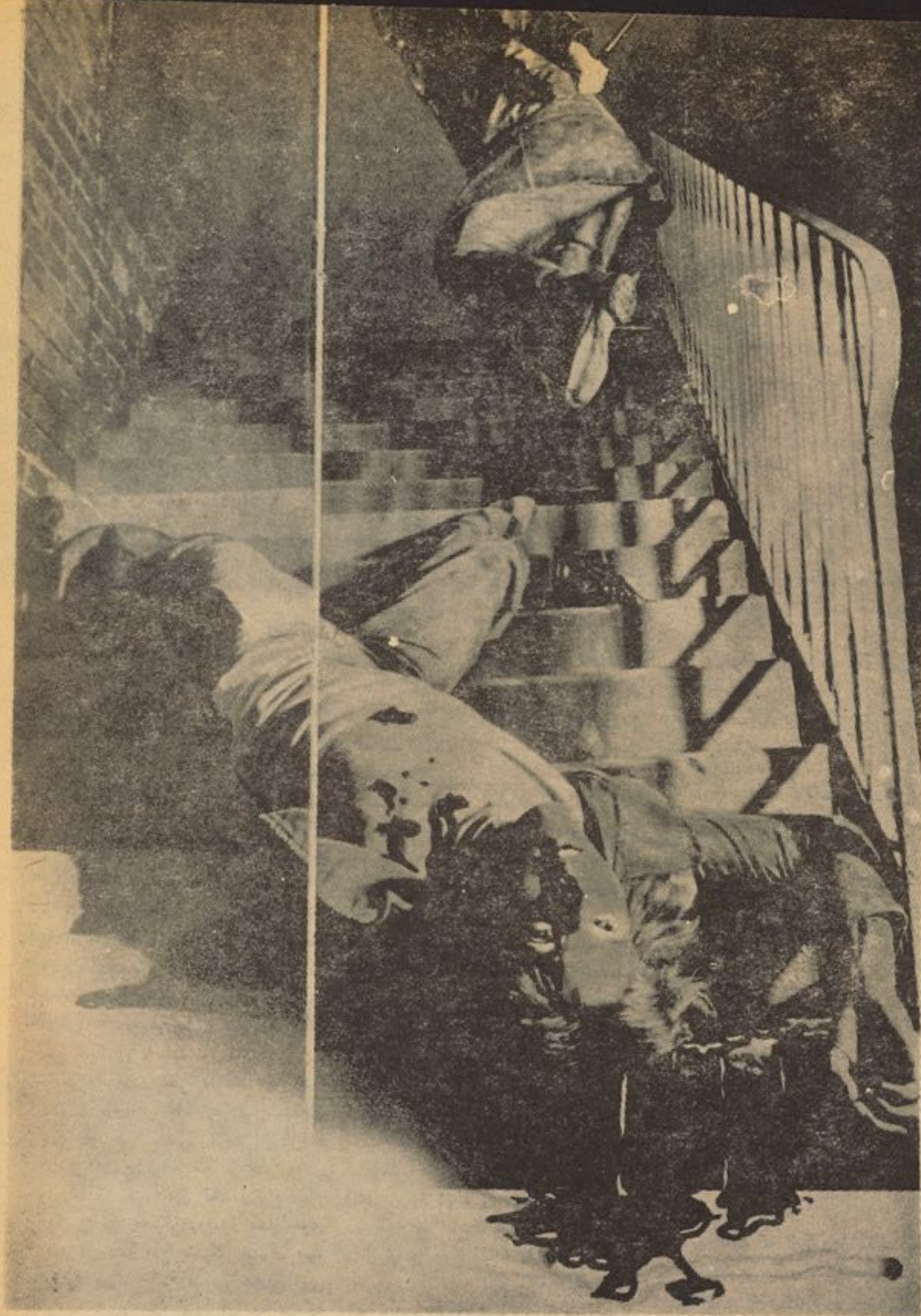
هاماخر رئیس عمومی کریپوی شهر کویلن در زمینه توضیح علل جرم يك گام فراتر میگذازد، وی ساختمان جامعه را مسوول شمرده ابراز میدارد که انسانان را نبايد بر مبنای آنچه هستند مورد قضاوت قرار داد بلکه بر پایه آنچه دارند بايست برایشان حکم صادر کرد: «انسان اکنون بخاطر آن احترام نمیشود که زندگی میکند بلکه ارزش و قدر وی از روی آنچه از وسایل تخنیک و لوکس بدسترس دارد مورد قضاوت قرار میگیرد». ازینجاست که اکثر جرایم و جنایات منشاء میگیرند، مثلا درایسالت نورد راین - وستفالن فامیل هایی زندگی میکنند که مالک تجهیزات لوکس و گرانقیمت میله نیستند ازین سبب در جریان روزهای آفتابی همینکه فامیل های ثروتمند از وسایل لوکس و مرفه میله استفاده میکنند و لذت میبرند، اعضای فامیل های نادار بر آنان حمله میکنند آن وسایل را از ایشان می ربایند تا آنان نیز از آنها استفاده بتوانند این یکی از مثال های و صفی جنایات نوین در آلمان غرب است که هانس ورنر هاماخردر نوشته های تخصصی خود از آن حکایت نموده است.

هاماخی بدیناله تو شیخاتش میافزاید که زندگی مشترک دلچسپ انسانان در جوامع کوچک و میانگنی سويه زندگی فامیلی سابق در آن جوامع بهترین وسیله کنترل و جلوگیری از جرم و جنایت بود و مانع آن میشد که عناصر سست و ضعیف النفس آن جوامع تثبیت به جرم و اعمال زیان بخش نمایند و منحرف گردند.

امادر بین فامیل های مدرن و جدید ما شکاف عمیق و وسیع ایجاد شده. سال بسال وقایع طلاق افزایش میابد و بیشتر از شصت هزار طلاق در بین فامیل های مارخمیدهد.

با اینصورت بوضاحت دیدیم میشود که آلمانها از زندگی مشترک با همدیگر به ستوه آمده اند و بیشتر از آنکه با همدیگر نزدیک شوند،

شماره ۴۵



از یکدیگر فاصله میگیرند و میگریزند. آنان زندگی مشترک و زیستن با یکدیگر را ترک نموده و تجرید پسند شده اند. در سرزمین کنونی جمهوریت فدرال آلمان صد سال پیش فقط ۲۰ میلیون نفر زندگی میکرد اکنون تعداد این نفوس سه چند شده است.

هاماخر میگوید:

«تراکم نفوسی از (۸۲) نفر در يك کیلومتر مربع اکنون به (۲۳۵) نفر رسیده است. آنچه بر پایه این تراکم و تکا نفوس و متوطن شدن انسانها در شهر های بزرگ و مسکون شدن ایشان در فضای فنیقی و تنگ، بحیث مختصر اساسی زئسد گسی

بیشتر از آن احترام بزندگی هموعان را نیز فراموش میکند.

این وضعیت اجباری روانسی در تمدن اد بسیار زیاد جرایم استوار بر استفاده از زور و فشار بطور نهایت تکا ندهنده و فجیع تبارز میکند: در اختطاف و اسیر نمودن اسیر گرفتن.

تا سال ۱۹۵۱ اینگونه وقایع فجیع جنایی در آلمان هرگز بوقوع نیبوسته بود. در دستگاه معیاری جنایت شناسی (کریمینالوجی) آلمان در آن زمان اینگونه جرایم و جنایات طوری تمثیل و نگاشته شده بود که گویی دربار و وقوع جنایت در سیاره دیگری قلم فرسای شده باشد.

تا تمام

صفحه ۱۹

خدمات



حالی که میلیون ها افغانی در گذشته درین راه به مصرف میرسد ولی نتیجه مطلوب بدست نمی آید.

بنیاد غلی و هاب زاده ادامه داد:

همانطوریکه گفته شد اگر کمیت را مدنظر نگیریم ما اصلا مراکز صحتی اساسی در هیچ نقطه از کشور نداریم زیرا در هیچ یک آن شش وظیفه که باید انجام داده شود صورت نمیگیرد زیرا از یکطرف بسیاری از مراکز صحتی ما داکتر روغتیا پال و نرس ندارد از جا نبی دوا در اکثر آن موجود نیست و آن مقدار از دوا را که وزارت صحتیه با هزار مشکل تهیه میدارد حیف میل داکتر و یا چند نفر از متنفذین همان منطقه میشود و کسا نیکه حقیقتا مستحق هستند اصلا دوا را به چشم نمی بینند و این اعمال چون بسیار تکرار شده و مردم در وقت مراجعت به مراکز صحتی مشکلات دیده اند دیگر کمتر به آنجا مراجعت می کنند و تر جیح میدهند تا علاج خود را نزد حکیم جی ها و یا اشخاص دیگری که نزد آنها شهرت دارند بنمایند.

مشکل عمده ای وزارت صحتیه را عدم آشنایی داکتران به امور و قایوی تشکیل میدهند زیرا از یکطرف در پو عنخی طب مضامین طب و قایوی کمتر تدوین میشود و از جانبی چون این نوع طبابت به اصطلاح نان ندارد ازینرو کمتر تحصیل حاضر میشوند تا رشته تخصصی خود را درین ساحه تعیین کنند.

از جانبی چون مراکز صحتی بنقاط دور دست قرار دارند کمتر اشخاص حاضر میشوند که در آن جا نیکه اصلا از تمدن نامی نیست بر وند و قتی که ریاست صحت عامه می خواهد پرسوئل تر بیه نماید باز هم با چند مشکلی دست و گریبان است زیرا از یکطرف صحت عامه در گذشته مدت کورس های روغتیا پال را خیلی کم گرفته بودند

در افغانستان در مرا حل ابتدائی مبارزه و مجادله علیه امراض ملاریا چیچک قی و اسهال آغاز یا فته و اولین مرکز صحتی دهاتی را در ولسوالی دوشی مر بوط ولایت بغلان شروع به فعالیت کرد و هم اکنون در سر تاسر کشور (۹۸) مرکز صحتی اساسی موجود است که وظایف عمده ای این مراکز عبارت است از:

۱- بمنظور بوجود آوردن یک جامعه صحتمند باید از صحت طفل و مادر یاد آور شد.

برای و قایه صحت این دو گروپ پر و گرام طفل و مادر حق اولیت داده شده داده شده.

۲- تعلیمات صحتی به منظور تنویر اذهان و آشنایی بیشتر مردم و سهم گیری فعال ایشان در قسمت پیشبرد پرو گرام های صحتی.

۳- انسجام بخشیدن پرو گرام حفظ الصحه محیطی مخصوصا تهیه آب آشامیدنی صحتی به همکاری مردم و همچنان دفع کثافات.

۴- احصا نیه حیاتی یعنی تولدات جدید و وفیات.

۵- مراقبت از بروز واقعات امراض ساری و جلوگیری از تکثیر آن.

۶- امور معا لجوی آن عمده اشخاصیکه نیاز مندی به تدایوی داشته باشند.

باید گفت که فعلا ما از نگاه کمیت دارای ۹۸ مرکز صحتی میباشیم ولی اگر در اصل ببینیم جزء نام در اکثر آن چیز دیگری وجود ندارد در



مرکز صحتی

یکی از مراکز صحتی

مردمان کشور ما که در نقاط دور دست مملکت زندگی میکنند در پهلوی اینکه از سایر نعمات زندگی محروم اند از صحت و صحتمند ی نیز برخوردار نبوده وقتی نیاز مندی به طبیب و دوا پیدا مینمایند جز صبر چیز دیگری در اختیار ندارند و جز آنکه به سرنوشت تسلیم شوند چاره ای نمی بینند.

این عده کسانی اند که همه عمر با امراض مختلف مثل ملاریا یا چیچک و غیره دست و گریبان بوده و آنهم که ازین ورته زندگی جان سلامت می برد جز مو هبت الهی نمیتوان چیز دیگری به آن نام داد.

دولت بادر نظر داشت این همه مشکلات و احتیاجات مردم پلان خدمات صحتی اساسی را مد نظر گرفته تا با نظر داشت شرایط محیطی جغرافیایی و غیره در مرا حل نخست امور و قایوی تو جه کرده و امور معا لجوی را به آن عده امراض ضحیکه چندان مهم نباشد در مراکز صحتی تحت تدایوی گرفته شده و در غیر آن به مراکز ولایات ارسال نماید.

بنیاد غلی و هاب زاده رئیس طب و قایوی وزارت صحتیه ضمن مصاحبه نی این مطالب را بیان داشته و چنین به سخنان خویش ادامه داد:

قسمیکه تذ کر بعمل آمد در مراکز صحتی اساسی تو جه بیشتر به امور و قایه امراض میشود طوری که اگر بصورت اساسی یک منطقه و قایه

شود نیازی به معالجه نمی باشیم. - از بنیاد غلی و هاب زاده می پرسیم وظایف عمده مراکز صحتی اساسی چیست؟ - قبل ازینکه وظایف عمده مراکز صحتی را بیان دارم اجازه دهید بگویم که چرا خدمات صحتی اساسی رویکار آمد و روی کدام علت با چند مرض مجادله میکنند. خدمات صحتی اساسی در اکثر ممالک رو به انکشاف تقریبا بیست سال قبل مخصوصا در حوزه جنوب شرق آسیا هستند و شرق افریقا آغاز یافته و جز پرو گرام های سازمان صحتی جهان گردید.

چون این پرو گرام خیلی ارزان و مفید است ازینرو بزودترین فرصت از طرف اکثر کشور های جهان قبول و تطبیق گردیده از نگاه اقتصاد دی در همه جا ثابت شده که طب و قایوی به مراتب ارزانتر از طب معالجوی است با آنهم مجادله بر علیه یک مرض و وقایه مردم از شر همه امراض و تعقیب و تفتیش آن در هر وقت و در همه جا یک مصرف گزاف و پرسوئل زیاد را ضرورت دارد ازینرو بعد از مجادله علیه یک مرض و پایان آوردن گراف آن تنها مراکز صحتی در آنجا تاسیس و همیشه متوجه آن است تا در صورت بروز علایم همان مرض به مراکز عمده اطلاع داده مشکلات را با مراکز در میان گذارند.

صحتی اساسی

و حالا آنرا به سه سال از دیا د بخشیده اند تعداد شاگردان برای ۹۸ مرکز صحتی در نظر گرفته شده فارغ التحصیل گردند دران وقت شاید ما ۲۰۰ مرکز صحتی داشته باشیم که باز هم به کمبود پرسونل احتیاج حس خواهم کرد. طرز تدریس نیز با محیط و احتیاجات محیطی ما توافق نداشته بلکه کتبی تدریس میشود که راسا یا از فرانسه و یا از یک کشور دیگر ترجمه شده و برای کسانی که می خواهند در آینده در اطراف خدمت کنند تعلیم داده میشود و آنها هم باید بخوانند. از مشکلات عمده ای که قبلا هم از آن یاد آور شدیم همانا حاضر شدن اکثر اشخاص برای خدمت گذاشتن در نقاط دور از مراکز شهر است در حالیکه وزارت صحتیه خواسته تا بعد از گرفتن کانکور در مکتب رو غیا بالی یا نرس سنگ شامرد بگیرد باز هم این مشکل ما حل نشده خواهد ماند زیرا باز هم معلمین کابل و یا مراکز و لایات

دران کامیاب شده و شامل می شوند و وقتی هم که فارغ التحصیل شدند به جای که احتیاج است نمیروند و با هزار بهانه از رفتن به جاهای دور ابا می ورزند.

مگر شاگردان اطراف لیاقت ندارند...

سوی تعبیر نشود! شاگردان کابل و سایل بهتر بدست دارند در حالیکه اطراف ازین همه وسایل بی بهره اند از جا نبی بسیاری از نقاط دور دست کشور ما دارای لیسه نیستند و از جانی وقتی کانکور گرفته میشود اکثریت اطرافیان ما نمی توانند خود را به کانکور برسانند - در مورد رفع این مشکلات چه تجویزی گرفته شده؟

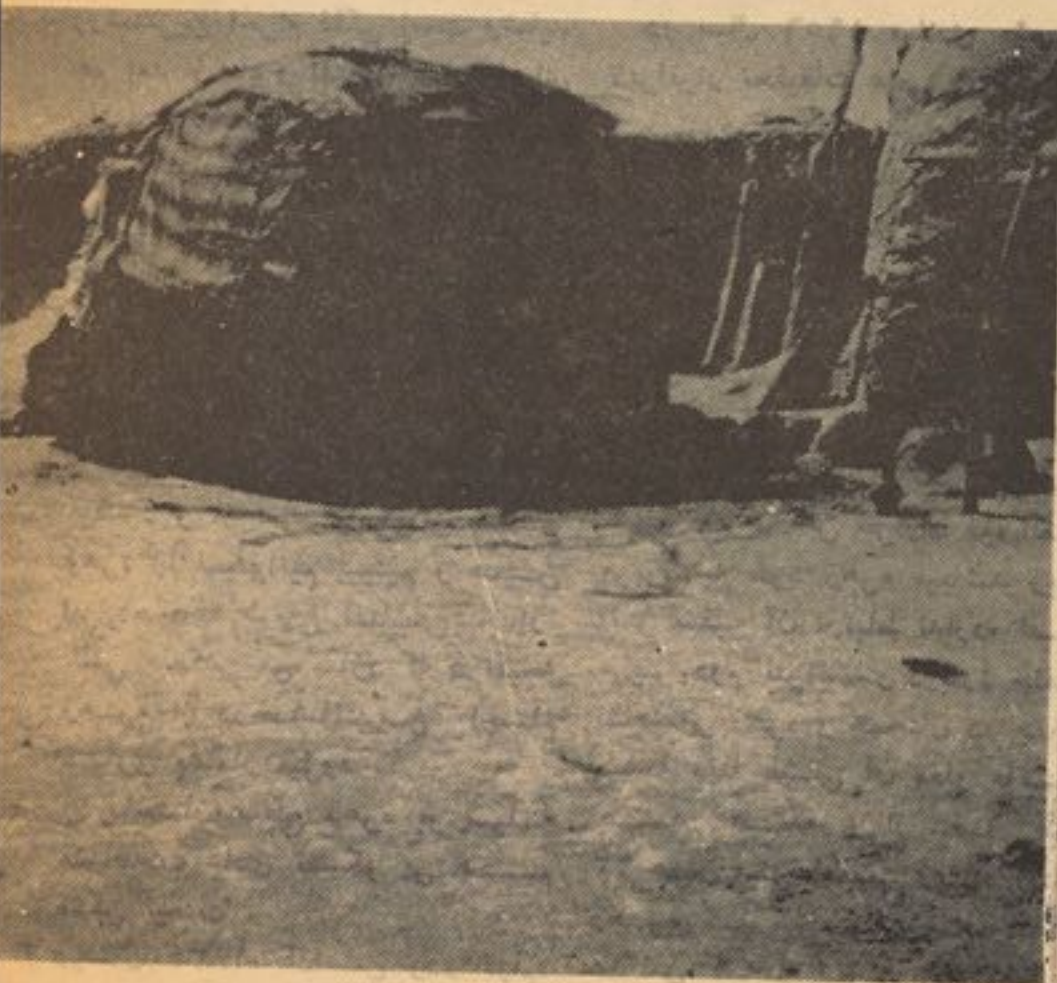
درین مورد سه تجویز اتخاذ شده این سه تجویز عبارت اند از: یک - اولاً اشخاص صحتیه در مورد طب و قایوی تحصیل کرده اند بدون آنکه به عسکری سوق داده شوند باید مثل معلمین یک مکلفیت شش ساله کار را باید داشته

یک مرکز اساسی صحتی

باشند تا از یکطرف مشکل کمبود حل شود و از جانبی وقتی شش سال را یک نفر در یک مسلک بگذراند ناگزیر با آن انس گرفته و آنرا نمی تواند ترک گوید.

دو - مین تجویز عبارت از از دیاد معاش برای این عده از اشخاص صحتیه درین راه مصروف فعالیت است. سومین آن همانا اعمار محل رهایش است برای پرسونل مراکز صحتی تا در هر جائیکه باشند از مشکلات بی خانگی در امان باشند که این تجویز از طرف دولت قبول شده

و فعلاً آنها در دوشی بر علاوه مرکز صحتی محل رهایش نیز بسوی پرسونل آنجا ساخته شده از همین رو مردا کتری که می خواهد به این مسلک خدمت کند آرزویش را کار در دوشی تشکیل میدهد. تا گفته نماند که این یک رقم درشت مصرف است که دولت آنرا قبول کرده زیرا هر محل رهایش در حدود (۱۲) میلیون افغانی تمام میشود. خوب حالا که از مشکلات صحبت شده بهتر است از مشکل دیگر بقیه در صفحه ۵۷



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

لطفاً تصحیح کنید

در سطر آخر صفحه ۲۴ شماره گذشته بعد از عدد ۱۸ کلمه «عقرب» را اضافه کنید تا ۱۸۱ عقرب شود که هنگام عبور عطارد از مقابل آفتاب است.

که مدت حرکت وضعی زهره را پیدا کنند و آن عبارت از مدت ۲۴۳ روز به سمت حرکت عقربه ساعت می باشد یا عبارت دیگر مخالف سمت حرکت تمام سیارات دیگر و حرکت انتقالی خودش است اما این حساب هنوز قبول عام نیافته است.

همین تحقیقات نشان داده است که هر قسمت زهره تقریباً باندازه ۵۸ روز زمین روشن و ۵۸ روز تاریک می باشد و سرعت اتموسفیر آن نیز آنقدر قوی است که حرارت سمت روشن را به سمت تاریک می رساند.

مریخ ستاره جنگ :

کره زمین دو همسایه دارد یکی در سمت آفتاب که نامش زهره است و مختصر آشنایی با آن پیدا کردیم ، دیگری در جهت عکس زهره و آن عبارتست از مریخ که اکنون باب آشنایی با آنرا باز میکنیم.

مریخ سیاره ایست سرخ رنگ بقطر تقریباً ۶۷۹۰ کیلو متر که در هر پانزده تا هفده سال یکبار بزمین نزدیک میشود و نزدیکترین فاصله آن از زمین ۵۶ میلیون کیلو متر است و دور ترین فاصله اش پانچهار صد میلیون کیلو متر می رسد مدار مریخ بدور آفتاب ، بشکل بیضوی بسیار طویل است و ازین سبب فاصله اش از آفتاب از ۲۰۶ میلیون و پنجصد هزار کیلو متر تا ۲۴۹ میلیون کیلو متر تغییر میکند و فاصله متوسط آن ۲۲۸ میلیون کیلو متر می باشد.

و مریخ (۵) آمریکا به زهره رسیدند یک نمایش علمی بین المللی در سطح زهره صورت گرفت.

ونوس ۴ نظر باینکه مأموریت داشت یک آلت علمی را با پراشوت در سطح زهره بگذارد ، بسیار جالب توجه بود ، این آلت علمی ۷۵ دقیقه بعد ، حرارت کره زهره را ۵۰۰ درجه فارنهایت ثبت کرد و اطلاع داد اما نتوانست معلومات دیگری مخابره کند ، بعد از تحقیقات زیاد تر معلوم شد که هنگام مخابره درجه حرارت زهره هنوز بیست میل دیگر تا سطح اصلی زهره فاصله داشته است. مریخ پنجم بطرف قسمت تاریک زهره در جایی که ۶۰۰۰ میل از سطح کره مزبور فاصله داشت رسید و اگرچه آنها نتوانستند از ساحه مقناطیسی زهره چیزی کشف کنند ولی اطلاع داد که اتموسفیر زهره از کار بن دای اکساید تشکیل یافت و تقریباً صد برابر فشار اتموسفیر زمین در سطح بحر بالای سطح زهره فشار وارد میکند.

حرکت وضعی :

در باره حرکت وضعی زهره ، دانشمندان بوسیله تلسکوپ نتوانستند چیزی کشف کنند اما در چند سال اخیر بوسیله راداری که با بزرگترین وقوی ترین دستگاه های فرستنده و گیرنده و کمپیوتر مجهز بود موفق شدند

دو منجم آمریکایی ادعا نمودند که درطیف سیاره زهره گاز کربونیک کشف کرده اند اخیراً در نتیجه یک سلسله تحقیقات علمی سبکترو سکوپیک که از سطح کره زهره بعمل آمده است معلوم شده که در اتموسفیر زهره کاربن دای اکساید وجود دارد ، ضمناً دانشمندان با استفاده از یک تلسکوپ قوی که در بالون نصب کرده به ارتفاع بیست میلی زمین قرار داده بودند معلوم گردید که در سطح کره زهره یک مقدار بخار آب نیز وجود دارد.

در سال ۱۹۵۶ میلادی مؤسسه لایبراتور تحقیقات علمی درواشنگتن ادعا نمود که درجه حرارت این سیاره ۶۰۰ درجه فارنهایت می باشد که تقریباً ۱۲۵ درجه فارنهایت کمتر از درجه حرارتی است که قبلاً ادعا شده بود.

در سال ۱۹۶۲ دانشمندان آمریکایی آلتی برای مریخ دوم ساختند که بعد از پرتاب مریخ نشانی داد که این حرارت فوق العاده مربوط به خود زهره می باشد و به اتموسفیر آن ارتباط ندارد ، اما مریخ دوم نتوانست درباره حلقه تشعشعی زهره و همچنان در باره ساحه مقناطیسی آن معلوماتی بدست دهد و از فاصله ۲۲ هزار میلی قسمت رو به آفتاب زهره گذشت در سال ۱۹۶۶ هنگامی که ونوس (۴) شوروی

زهره را ستاره عاشقان و زیباییان و هنرمندان پنداشته اند و بهمین سبب در ادبیات کهن ما از آن به رامشگر چرخ و بر بط نواز فلکی ورقاصه انجم و غزلسرای اختران والقاب و صفاتی ازین قبیل توصیف و تعبیر نموده اند.

بنام دری زهره ، ناهید و نسیم یونانی آن ونوس است که پیکر تراشان یونان و روم مجسمه های زیبایی از سنگ بنام او تراشیده اند.

از دور میبرد دل . . .

زهره بعد از ماه و آفتاب ، روشنترین اجرام فلکی است و شاید هم بعد از ماه و آفتاب تنها ستاره ای باشد که شعرا در وصفش پیش از دیگر ستارگان داد سخن داده اند. ولی با این حال اگر آنرا از نزدیک مشاهده کنیم کمره ایست که «از دور میبرد دل و نزدیک زهره را» و این بداندسبب است که سطح آن بایک اتموسفیر سفید و ثقیل و مسموم پوشیده شده که مانع دیدن سطح آن میشود و از آنرو ما هرگز سطح زهره را نمیتوانیم ببینیم و همین ابر است که شعاع آفتاب را باندازه کافی منعکس می سازد که در نتیجه زهره از درخشانترین اجسام سماوی بشمار میرود.

ساختمان سطح زهره بوسیله مشاهدات عادی تلسکوپ می ممکن نیست.

در سال ۱۸۳۴ ، آدامس و دو نهاد ،



کره مریخ با چشمه یادریا هایش

که در ضمن آن از قصد مریخ برای فرود آمدن بر زمین جهت گرفتن انتقام پسر مقتول خود آسکاف یاد شده است و مریخ در آن هنگام به دو معاون خود فوبوس و دیوس امر میکند که اسبها را زین کنند و خودش به پوشیدن لباس جنگ مشغول میشود.

ما همای مریخ خیلی کوچک هستند، قطر فوبوس فقط ۱۵ کیلو متر و قطر دیوس ۸ کیلو متر است مدت گردش آنها بدور مریخ نیز خیلی کم است، دیوس در طرف ۳۰ ساعت و ۱۸ دقیقه و فوبوس در مدت ۷ ساعت و ۳۹ دقیقه یکبار بدور مریخ گردش میکنند.

(لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید).

اقمار مریخ :

در چند شماره قبل گفتیم که بعضی از سیارات دارای توابعی بنام قمر (ماه) میباشند که از آنجمله یکی زمین خود ماست و ماه آن را می شناسیم. مریخ هم دارای دو قمر میباشد که هر دو در سال ۱۸۷۷ توسط منجم امریکایی بنام هال کشف شده است.

هال، نام یکی ازین دو ماه را فوبوس (ترس) و نام دیگر را دیوس (دهشت) گذاشت و درین نام گذاری از اثر مشهور هومر شاعر قدیم یونان بنام ایلید، الهام گرفت، در ایلید افسانه ای مربوط به مریخ ستاره جنگ یا بعقیده یونانیهای قدیم رب النوع جنگ، وجود دارد

غیر مسلح مریخ را سرخ میبینیم بهمان سبب است. اقوام قدیم نیز مریخ را بسبب همین رنگ سرخ ستاره جنگ نامیده بودند و در ادبیات مانیز به آن بهرام خون آشام و نامها و تعبیراتی ازین قبیل داده شده است بهرحال بعضی از علمای هیات گفته اند سرخی زمین های مریخ از آنسبب است که مانند ریکزار های افریقا دارای ریک و شن سرخ میباشد. این فرضیه را مساله انعکاس ۱۵ درصد نور خورشید از سطح مریخ، تایید میکند زیرا قابلیت انعکاس ریکزار های زمین نیز تقریباً بهمین اندازه است (۱۶ درصد).

چمنزار های مریخ :

اگر بادور بین قوی بطرف مریخ نگاه کنیم، سطح آنرا سرخ میبینیم ولی در گوشه و کنار آن قسمتهایی برنگ سبز و آبی نیز خوا هیم دید.

سابقاً هیات دانهای اروپا، این لکه های سبز و آبی را دریا تصور میکردند و برای اینکه هر قسمت آن از دیگری مشخص باشد، برای هر یک از دریاهایی که تخیل نموده بودند نامی انتخاب کرده بودند مثلاً دریای ریگ، خلیج صبحدم، دریای آفتاب، خلیج نصف النهار، دریای پتیا و غیره، اما منجم معروف فرانسوی فلا ماریون که شهرتش در عالم هیات و نجوم فراوان است در ضمن مطالعات و بررسیهای خود دریافت که رنگ بعضی ازین دریاها در هر فصل تغییر میکند

ابتدا سبز یا آبی است، بعد از مدتی زرد میشود و سر انجام رنگ نسواری بخود میگیرد و بعضی دیگر در تمام سال برنگ سبز باقی میماند، ازین رو حدس زد که آن قسمتها که تغییر پذیر است جنگلهای مریخ و آنچه تغییر نمیکند چمنهای آنست اما این نظریه هم قبول عام نیانته است اگر چه وجود اکسیجن در مریخ ثابت شده و بنابراین وجود نباتات را در مریخ نمیتوان یکباره نفی کرد و بهرحال تقریباً همه هیات دانها معتقدند که در مریخ آب، اکسیجن و گرما بقدر کافی وجود دارد والله اعلم.

حرکت انتقالی مریخ در مدت ۶۸۷ روز زمین صورت میگیرد و حرکت وضعی آن در مدت ۲۴ ساعت و ۲۷ دقیقه است یعنی سال آن برابر یک سال و ده ماه و ۲۲ روز زمین و شبانه روزش تقریباً باندازه شبانه روز زمین است. وزن آن از وزن زمین ۹ بار کمتر است و جرم مخصوص آن ۳٫۸ یعنی کمتر از جرم مخصوص زمین است.

راویه بین محور و سطح مدار آن ۶۵ درجه است (زاویه زمین ۶۶٫۳۳ درجه است) پایین سبب در مریخ هم فصول مانند فصول زمین وجود دارد اما در پهلوئی تغییر فصول تغییراتی هم در سطح آن بوجود می آید بدین قرار :

در قطبین مریخ دولکه سفید دیده میشود که آنها را کلاههای قطبی می نامند، این لکه ها متناوباً تغییر میکنند باین ترتیب که از آغاز فصل بهار مریخ کلاه قطبی شمالی بتدریج کوچک میشود و در اواخر تابستان به نهایت کوچکی میرسد و باز در فصل زمستان همان کلاه بزرگ میشود، همین وضع در کلاه قطبی جنوبی نیز صورت میگیرد اما بفاصله ۳۴۰ تا ۳۶۰ روز.

دانشمندان هیات و نجوم از «سفیدی و زیاد و کم شدن متناوب این لکه ها حدس زده اند که این کلاههای قطبی برف و یخهایی است که در قطبهای مریخ وجود دارد که در تابستان بععلت ذوب شدن کوچک میشود و در زمستان بععلت بارش برف بزرگ میگردد، اگر این حدس درست باشد می توان گفت که کلاههای قطبی مریخ مانند یخبندان دو قطب زمین میباشد. اما بین این دو یخبندان تفاوتی وجود دارد باین معنی که یخهای قطبین زمین کاملاً در تابستان آب نمیشود ولی لکه های سفید قطب جنوب مریخ گاهی کاملاً از بین میرود بنابراین باید کلاههای قطبی مریخ قشر نازکی از یخ و برف باشد.

علت سرخی مریخ :

تقریباً پنج هشتم سطح مریخ سرخ رنگ است و ماه که با چشم



«صحبت را چندر کمار پیرامون ستاره‌های همبازی‌اش»

مترجم : مهدی دعاگوی

آوازه مردم در مورد علاقمندی او نسبت به

سایر بازیگران کاملاً بی‌اساس است.

چرا او را تاجر هنر پیشه می‌گویند

محبوب خان در فیلم (مدر اندیا) موقع دادند که هر دو فلم از نگاه کیفیت هنری و قسماً از لحاظ بازار و مارکیت در ردیف اول واقع شد از آن بعد کار آسستی را ترك كرد و بحیث بازیگر اول فلم‌ها در سینمای هند خود را معرفی نمود راجندر در مورد همبازی‌های خود بعد از بیست و سه سال صحبت میکند.

گیتا بالی :

اولین میروشین که با او مقابل شدم گیتا بالی بود هر وقتی خاطره اش ظهور میکند قلبم بشدت میزند او مرا برادر گفته بود و من هم پیاس خوبی‌های که داشت با او خواهر بزرگ خطاب میکردم - بزرگترین نقطه تاریک که در زندگی من نسبت به گیتا بالی موجود است ردخواهش نهایت صمیمانه اوست که از من تقاضا کرد در فلم شخصی او بحیث میرو ظاهر شوم ولی من پیاس اینکه او را خواهر گفته بودم از قبول نقش فلمش معذرت خواستم و روی همین عقیده تقاضای مکرر او را نپذیرفتم.

مینا کماری :

قسمتیکه از همبازی با دلپ صاحب خوش بی‌خود و حس براریم دست داده بود همینکه در فلم (چراغ کهنروشی کهن) بامینا کماری مقابل شدم بی اندازه مسرور بودم در اولین برخورد

فلمبر داری فلم (جوگن) که دلپ کمار بحیث میرو دران هنر نمایی میکرد موقع یافت تا در يك صحنه كوچك فلم نقش را ایفا نماید او از يكطرف دقیقه شماری برای چنین لحظه داشت و از جانب دیگر برای اولین بار در فلمی ظاهر میشد که محبوب ترین هنر پیشه سینمای هند دران میرو بود چون راجندر کمار بقدر کافی خجالتی و مضطرب بود جلو کمره مثل برگی که به شاخه درخت بلرزد میلر زید ولی دلپ کمار همینکه احساس کرد فوراً بشیوه صمیمانه حرف زد که او را آماده جلو کمره ساخت.

نقش راجندر کمار در فلم (جوگن) مورد قبول واقع شد و در فلم بعدی که (وچن) نام داشت رویل صاحب او را بحیث میرو معرفی کرد فلم وچن بی اندازه موفق شناخته شد و با تکای همین موفقیت (شانتهارم) وی را در فلم (طوفان اور دیا)

صحبت از روز کار پیشین است روز کاری که فقط سو داو فکر بازیگری در فلم‌ها در کله راجندر کمار جوش میزد او توسط يك سفارش خطی به شاعر مشهور فلم‌های هندی معرفی شد بعد از اینکه بازیگران فلم‌ها مدتی با کمره بسویش دیدند و طنز و کنایات بیدریغ خود را بوی تحویل دادند سر انجام پاتر توجه راجندر گرفتن بحیث استانت داتر کتر رویل صاحب پذیرفته شد و اولین فلم را که بحیث استانت داتر کتر شروع نمود (سگاهی) نام داشت که پریم نات و ریحانه میرو و میروشین فلم بودند.

در این فلم بقدر کافی زحمت کشید و شب و روز را نا شناخته بکار پرداخت تا آنکه در فلم‌های (ساقی - پاکت‌مار - شکوفه - لهرین - تیر انداز) رویل صاحب از او بحیث همکار و معاون داتر کتر استفاده کرد راجندر کمار در جریان

بازیگر نهایت معصوم و زحمت کش است در آغاز کار او را مینا کماری كوچك لقب داده بودم ولی همینکه نقش‌های مهم و عمده را ترك و برای ایفای نقش‌های کلیمری سعی خود را مبذول داشت هنرش هم روبزوال و سقوط رفت درغیر آن اگر باهمان احساس که کارش را شروع نموده بود به پیش میرفت حقیقتاً مینا کماری كوچك از خودش میساخت.

ملا سنها :

ستاره نهایت ذکی - زیرک بادرک و فهم است و لسی در او يك مریضی مد حش مطالعه یمده و آن اینکه نه در دوستی و صمیمیت خود با اشخاص وفادار و ثابت قدم است و نه در بدبینی و مخالفت خود او با

همه درچو کات کار و وظیفه دوست زوندون

حقیقتی که وجود دارد اینست که سادها ستاره نهایت خوبسنگین وعلاقمند بکار های محوله میباشند.

شر میلا تاگور:

چندانی اورا نمیشناسیم ولی تا انجائیکه اورا شناخته ام او ستاره عاقل وبافهم است.

سایره بانو

سایره چون تحصیلات خود را در انگلستان تکمیل نموده از اینرودر مغز و ذهن او خصوصیات انگلیسی هاجوش میزند بعد از اینکه فلم (جنگلی) آوازه پیاورد بسوی اصلیت خود متمایل شد در آغاز رومان عشقی مارا بسیاری از مردم بشکل افرواهی زمزمه میکردند ولی حقیقت امر چنان نبود زیرا سایره بعد از مدت کوتاهی اقامت در هند شهیدای متمایل بدلیپ صاحب بود چنانچه عروقتی صحبت ماز دایره کارهتری بیرون میشد توصیف دلیپ صاحب را آغاز میکرد و میگفت اگر يك بار با دلیپ صاحب همبازی شوم ایمان دارم که همه باز یگران را دلیپ صاحب فراموش خواهد کرد وبعنا او ثابت کرد که صاحب چنان قدرتی بود بعد ازنا مزی دلیپ وسایره روی اخلاصی که بهنر دلیپ کمار داشتیم اولین کسی بودم که این دورا دعوت کردم اکنون افواه است که سایره بانوبا من دريك فلم ظاهر نخواهد شد این سخن قطعاً حقیقت ندارد بلکه زمینه چنین میسر نشده است .
بقیه در صفحه ۵۸

آماده شد بمن اطلاع دهید درحالیکه خودش بوجه بهتری می تواند تست مرا رهنمایی کند.

وجنتی مالا خود را فوق تر از دیگران تصور میکند از اینرو تصمیم گرفته بودم با او دیگر همبازی نشوم ولی وقتی برادرکو چکم (نریش کمار) مقدمات فلم (گنوار) را چیده وریا

وجنتی مالا قرار داد را تکمیل نموده بود بیاس اینکه کار بردارم اخلاص نشده باید بایی میلی تمام فلم را بیاچه تکمیل رسانیدم اگر در مورد خود خواهی غلو آمیزش صحبت نشود در قسمت تمثیل ومخصوصاً دانس ستاره موفق سینما هند بود ولی این او اخر که کار دا ثرکت را پیش گرفته تا انجایی که اورا می شناسم در اینکار موفق نخواهد شد

سادها:

سادها ستاره خوش مزاج لطیفه گوی مزاج پسند وصاحب طبع نهایت ظریف است سادها را در فرصتیکه مصروف بازی در فلم طلاق سال ۱۹۵۸ بودم برای اولین بار شناختم سادها وقتی فلم (لف ان شمله) را تکمیل کرد واز نگاه مارکیت وبازی درخور توجه واقع شد.

در فلم «میری محبوب» وقتی لباس عروسی پوشیده بودم مادر سادها گفت: خدا کند سادها مثل مثل تو شوهر کند خندیدم وگفتم من زده بخت استم که ازدواج کرده ام ورنه شانس خود را عوض میکردم تا آرزوی تان برآورده میشد.

ومشفق است ودر خارج از دایره کار را هیچکس نیست .

وجنتی مالا:

این بازیگر از خود راضی ومغرور است باوصف اینکه دانسر نهایت



راجندر کمار باهما مالینی

روزنامه ای بسوی تاریخ

از او گرفته بود و دیگر باز گشتنی نبود.

محسن خان، باز هم میخو است حرفی بزند که من دیوانه وار جیغ کشیدم:

این يك دروغ است، دروغ بزرگ. پدرم مردی نبود که ... از قهقهه محسن خان صدا در گلویم شکست، قهقهه آکنده از بی اعتنائی و تحقیر بود:

— میتوانید، از خودش بپرسید بپرسید که پدرتان با او چه کرد؟ چگونه زندگی او را به تباهی و بدبختی کشاند؟ این تنها او نیست ...

ناگهان ظلمت و تاریکی مرا در میان گرفت و سیاهی روی چشمانم پرده کشید. هنوز صدای محسن خان را می شنیدم که حرف میزد هنوز می شنیدم که از عمه واز پدرم حرف میزد، اما من چیزی نمی فهمیدم، انگار که صدایش از دور از خیلی دور به حویلی می رسید و بعد بگوش من می رسید، میخواسم همه این حرفها را بشنوم و معنای شان را درک کنم اما نمیتوانستم، سیاهی آن چنان بر من و بر وجود من و بر دور و بر من غلبه کرده بود که من در آن میان گم شده بودم. مثل کسیکه در چاه سیاه و تاریکی و بی پائانی سرنگون شده باشد من در ظلمت حرفهای محسن خان گم شده بودم، سرنگون شده بودم و خیال میکردم این تاریکیها را پائینی نیست و هرگز رازی بسوی روشنایی ها ندارد. زنانم هایم که سست شده بود خم شد و دوران سرم مرا به يك پهلوی غلتاند، بعد از آن چیزی نفهمیدم.

نامام

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

می شناسم. تا وقتی خانه شما نیا مده بود، ماه یکی، دو بار خانه ما میامد، وقتی قدم بخانه شما گذاشت این رفت و آمد کم شد و پدرت او را در انحصار خود در آورد.

ظاهرا خواهر خوانده پدرت بود، چون عمه نه پدری داشت و نه مادری، هر دو یشان مرده بودند و این برای پدرت فرصت خوبی بود ...

سکوت میکند، نگاهش حویلی را دور میزند و سگرت دیگری روشن میکند، ظاهرا تسلسل خاطراتش را از دست داده است و من برای اینکه کو مکش کنم، میگویم:

— خوب وقتی عمه، بخانه ما آمد ... لبخند تمسخر آمیزی لبانش را از هم باز میکند و مود یانه چشم در چشم من میدوزد و میگوید:

— بلی وقت خانه شما آمد، آرزوی پدرت هم بر آورده شد.

— چه آرزویی؟

— آرزوی اینکه، عمه را در اختیار داشته باشد، ظاهرا دیگران خیال میکردند پدرت او را خواهر خوانده است، در حالیکه حقیقت غیر از این بوده و پدرت به این زن به عمه خوانده تو و خویش بسیار دور ما، قول داده است. با او از دواج کند. اما این از دواج هرگز صورت نگرفت و هرگز پدرت حاضر نشد اینکار را بکند و این زن ناچار در خانه شما ماند بی آنکه امیدی برای آینده داشته باشد و یا مثل همه دخترهای دیگر طرحی برای سعادت آینده اش بریزد، سعادتی که پدرت

بگذریم، بهتر است اصلا در این مورد حرفی نزنیم.

— نه، باید حرف بزنیم، شما وقتی پدرم را نمی شناختید، چطور فهمیدید عمه، معشو قه پدرم بوده است؟

محسن خان تعادل خودش را از دست میدهد میخواد بد بیفتد که من بازویش را میگیرم و میپرسم:

— حالتان خوب است؟

— حالم ...؟

خنده ای میکند، خنده ای صدا دار بعد میپرسد:

— خیال میکنی من مست هستم؟

— ها؟

— میگویم:

— نه، شما مست نیستید.

— پس چه؟ چرا میپرسی حالم خوب است یا نه؟ ... لیلا! تو خیال میکنی ...

— من هیچ خیالی نمیکنم. فقط میپرسم ...

— فقط میپرسی عمه معشو قه پدرت بوده یا نه؟

— سرم را تکان میدهم.

— میگوید:

— بسیار خوب. این را برایت میگویم، میگویم که عمه و پدرت روا بطی داشته اند. من این زن، عمهات را چندین سال است می شناسم، از آنوقتیکه بخانه شما آمد، حتی پیشتر از آن.

پوز خندی میزند:

— میدانم چطور؟ عمه، نسبت دوری با من دارد، از طرف پدر یا مادر، نمیدانم. در هر حال من او را

محسن خان گرم شده بود میخواست حرف بزند. من هم همین را میخواسم، پرسیدم:

— عمه مرا کجا دیدید؟ چطور او را می شناختید؟

— این قصه سر دراز دارد ... دستش در فضا نیم قوسی رسم میکند و میگوید:

— از این حرفها بگذریم من حوصله ندارم. چرا باید از عمهات حرف بزنیم؟ چرا باید از پدرت شنای ده میگویم:

— اگر حوصله ندارید، همه آن چه را که میدانید بگویید، بهتر است، خلاصه اش کنید فهمیدید! خلاصه، خلاصه.

بدون شك، خواهش و التماسی در لحن و صدایم هست که محسن خان چشمان نیم بسته اش را از هم باز میکند، دو سه بار مژه هایش را روی هم می فشارد و بعد میگوید:

— یعنی حتما باید بگویم؟

— زبانم میگیرد:

— حتما ... باید ... میگویم:

— بلی حتما!

— خیلی خوب!

آنوقت سگرت دیگری آتش میزند. او آنرا میان انگشتان لرزان نش میگیرد و میگوید:

— بسیار خوب، میگویم راستی تو از من چه پرسیدی؟

— عمه مرا از کجا می شناسید؟ چطور ...

— ها! عمه ترا ... ولی این زن عمه تو نیست، خواهر خوانده پدرت است.

— خواهر خوانده پدرت هم نیست در حقیقت معشو قه پدرت است، یعنی معشو قه پدرت بود.

— سر تا پایم سست میشود و بانا باوری میپرسم:

— چه گفتید؟ معشو قه پدرم؟! محسن خان با بیخوشی صلی میگوید:

— بلی معشو قه پدرت. مثلیکه از این حرف زیاد خوش نیستی ...



بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و عیویش فلپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقین آنان لغمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

— برای او گرد سپید تهیه می‌کردم، هیروئین.

— چند بار این کار را برای او انجام دادی؟

— تا هنوز هیچ. ولی او خودش میدانست که هر لحظه بخواهد من این کار را برای او انجام دادم میتوانم.

وقتی اظهارات او تمام شد، اورگسترا نفخه جدیدی را آغاز کرده بود، دست گریج لرزید و مایعی که بنام روغن شد آفتاب زدگی نامیده میشد روی سر و صورت گارسون ریخت، گارسون پدیدخت فریادی زد و بعد بی‌هوش روی زمین افتاد. گاریس سون بالحنی کمی وحشت زده گفت: قدری روی دست من نیز ریخت.

گریج تبسم کنان شان به بالا افکند و گفت: نترس، هیچ چیز نیست و این واقعاً روغن شد آفتاب زدگی بود.

بعد نگاهی به گارسون که بی‌هوش پیش پای شان افتاده بود، انداخت و گفت: باید جاکت و پتلون این مرد را بگیریم، ببرد می‌خورد.

گاریس سون پرسید: دست و پایش را به بندیم؟

— نه احتیاجی نیست. ضرری از او متوجه کار ما نمیشود.

گاریس سون در زیر ماسک چهره اش درهم رفته بود. گریج همیشه عادت داشت هرکاری را خودش تصمیم بگیرد و اجرا کند و شاید هم همین علت بود که دوام زندگی او را در مقابل مضامرات بشمار تضمین میکرد. گریج رشته افکار او را پاره کرد:

— وقتی هم بپوش بپایند، دست بفراغت خواهد زد خصوصاً که خواهد دید پتلون به پا ندارد.

نزدیکی های نیمه شب، گریج و گاریس سون منتظر ورود ناکسوس بودند.

بوته از کدام جایی يك قایق مخصوص کارنیوال تهیه کرده بود، این قایق که

کنند، خوشم می‌آید. بعد بادست خودموهای او را کشیده سرش را بالا آورد و گفت: نگاه کن! مرد بزرگ سر شیشه را کشود و آنگاه بسوی گاریس سون پر گشته افزود:

— این حریف را محکم بگیر. گاریس سون در يك لحظه چنان مردک را گرفتار بازوان خود کرده امکان هر نوع حرکتی از او سلب گردید و گریج از او پرسید: چه نام داری؟

— یئکی. یئکی، تو از روغن شد آفتاب زدگی خوشش نمی‌آید؟

— اگر زی دارم. در مقابل چنین روغنی البته هر کس لرزی دارد، چه کسی این را در اختیار تو قرار داد تا بدین تعارف کنی؟

گارسون خاموشی را حفظ کرد و گریج در حالیکه آواز خود را بلند کرده بود، به او گفت:

— مقدار کمی از آن را روی لبه تخت خواب مالیدم، آنرا سوخت. حالا زود باش بگوچه کسی آنرا بتو داد؟

باز هم از گارسون صدائی بر نفاست و گریج در حالیکه محتوی شیشه را تکان میداد گفت: بسیار خوب هر طور میل خورت باشد. ولی یئکی فریاد زنان اظهار داشت: نه! نکنید. راستش آنرا خانم آقای ناکسوس بمن داد.

— دروغ می‌گویی. و شیشه را بیشتر بصورت او نزدیک کرد، یئکی برای فریاد زدن دهان کشود اما بازوان گریج مثل مار دور گردن او پیچیده صدایش را خاموش ساخت و گفت:

— بیشتر ازین وقت ندارم، یئکی، برای آخرین مرتبه می‌پرسم چه کسی این شیشه را بتو داد؟

گارسون در حالیکه صدایش میلرزید باز جواب داد: خانم آقای ناکسوس. بسطدا سوگند که او داد و گفت این محض يك شوخی است و بدن شمارا برونک آبی درمی‌آورد.

— پس برای چه تو اینقدر می‌ترسی؟ — من کمی از آنرا روی يك کاغذ مالیدم و ناگهش را دانستم.

دست گریج که شیشه را باخود داشت اینك روی تارک گارسون قرار گرفته و ارتعاش نشان میداد سوال کرد:

— ترا چه کسی استخدام کرد، یئکی؟ — بتساب چه کسی کار میکنی؟

— اسمش را نمیدانم ولی انگلیس دوست اندامی است حتی خیلی گنده‌تر و بلندتر از تیسوس.

— آیا بتو گفته است چه باید بکنی؟

— توصیه اش این بود که هرچه خانم ناکسوس میگردد، اطاعت کنم ولی خود آقای ناکسوس ازین توصیه خبر نداشت.

— چه نوع اوامری را باید از خانم ناکسوس میگرفتی؟

همه به سالون رفتن پس گشتند. چشمه دوم شامپانی نیز افتتاح شده بود.

تمام کار سونها، بارمن ها و خدمه مثل سنگ و فا داری بمجرد ورود خانم و آقای ناکسوس تا روی زمین خم شدند گاریس سون گفت:

— یئکفر دیگر هم است که مورد استفاده قرار بدیم.

گریج جوابی نداد ولی همینکه ناکسوس دست در دست فلپیا وارد شد گاریس سون چهره در هم کشیده باز به سخن درآمد:

— اوه: راستی گریج من تصور میکنم این باکرة کوستال از تو چندان خوشش نمی‌آید. گریج به فکر شیشه اسید افتاده جواب داد:

— من با او مشغول میشوم، تو این یکی را زیر نظر داشته باش.

در آن موقع مارک سوی ون رو بروی صاحب خانه ها رفته تعظیم کنان ادای احترام میکرد. گاریس سون بجواب گریج پرداخت:

— تو کاملاً راحت باش. گریج پیش رفته با ناکسوس و فلپیا صحبت کرد و از آن ها راجع به پیا پرسید.

فلپیا جواب داد: الساعة می‌آید. می‌دانی مثل خواهر دوگانگی من لباس پوشیده‌است. پیچاره محبوبم بادیدن آتوضع از من خواست کرد لباس دیگری بپوشم اما گفتم این غیر ممکن است. حوری‌ها تنهایی گردش نمی‌کنند آیا اینطور نیست عزیزم؟

ناکسوس جواب داد:

— آنچه تو می‌گویی، همان درست است. عزیزم. بعد بسوی گریج برگشته پرسید:

فضیلت بر نظیری است، نیساجان؟ گریج جواب داد:

— فوق‌العاده است اما راستی تو فراموش کرده‌بودی پروگرام بازیها و تفریحاتی را که آن بالا اتفاق می‌افتد، بمن بدی.

فلپیا مداخله کرد:

— هر چه باشد آغاز میشود، بیاید فوراً بالا برویم.

گریج گفت:

— خیر، شما بامن بالا خواهید آمد. ناکسوس اظهار داشت:

— فعلاً لازم نیست بالا برویم، اولتر باید این کار را دوباره کنیم (باصر بطرف از دحام جدبیت که نزدیک می‌شد، اشاره کرد) بعد چنانکه تو میل داشته باشی خواهیم کرد جان. ساعت ۲ شب همین‌جا باهم خواهیم دید.

گریج باسر اشاره موافقت کرد و بعد خودش به تنهایی بطرف طبقه بالا رفت.

در سالون در حدود پنجاه نفر دیده می‌شد ولی چنان بنظر می‌آمد که تن و بدن نیمه عریان و زیبای فلپیا همه را بی‌هوش کرده باشد. در آتیمیان يك خواجة حرامسرا و سرخ پوش را دیده میتوانست که با مردی ملبس به لباس جارج سوم صحبت میکرد. بعد از میان تعدادی اتاقها که پر از اکتورها و دانسر ها بود عبور نمود که باوضعی مسخره و اسانهای قدیمی را تقلید میکردند و اگر بخند!

پوسه در آن جمع شنیده می شد و جمعی هم باباد بزن های نفیس شان بصورت یکدیگر زده می خندیدند و هزالی میکردند .
نشا هارپ نواز در میان آنها بوظیفه خود جدیانه می پرداخت و مشغول نواختن یکی از آهنگهای باخ بود . ولی پوسه به آن قناعت نکرده فرمان داد : (نه نه - آهنگ نشاط انگیز بزن .) هارپ نواز که همیشه پوسه از بار چه کلاسیک او چیزی نمی فهمد ، ظاهراً اطاعت کرد و به نواختن پارچه پرتغیوی آغاز نمود .

گریج در حالیکه بانو سه نفر مجلس به لباس دزدان دریایی ناگزیر به تنه زدن شد بزرگمت راه خود را گشوده مجدداً به بالکون برگشت . اینک تعداد مهمانان تقریباً به دوصد نفر بالغ شده بود معذلك اوناکسوس را خیلی زود پیدا کرد . حالا در دو سوی او دوحوری زیبا دیده می شد . پس پیاهم بدانها پیوسته بود ، گریج تگاهی بسوی بار انگند و ناگهان برجای خود میخکوب ماند و نگاهش نیز همانطور مستقیم باقی ماند . آنجا شخصی نظر او را جلب کرد که از سرتاپا سیاه پوشیده دستکشهای سپید داشت و نقابی از محفل روئیدن مو برپیشانی تابانین گردنش آویخته بود ولی باوجود این لباس جسامت وجودی او از نظر پنهان نمی ماند .
در اطرافش سه نفر با لباس راهزنان باکارد های آویخته در پهلو دیده می شدند که باهم شامیانی می خوردند .

مرد قوی الجثه دستش خالی بود و اینسان میداد که به میخواری رفقایش سپیم نیست و نگاهش را نیز يك لحظه از ناکسوس بر نمیداشت ، گاریر سون که از زینه ها بالا میرفت خود را به کنار گریج رسانیده سگری روشن کرد و گفت :

- نگاه کن ، دوستان ما هم آمده اند .
گریج باسر خود بتائید او اشاره کرد و افزود :

- تو برو ، دنبال پوسه را رهان کن و این را بهی واکذار .

فصل دوازدهم

گاریر سون دور شد ، درین موقع گروهی ازرقاصان گردا گرد ناکسوس و حوری های زیبایش را گرفتند و لحظه بعد ازان دوحوری یکی برجامانده بود گویا آن دیگری باناکسوس برای رقص رفته بود . گریج از زینه هایتین شده و بسرعت برق از میان از دحام راه خود را کشود . ساختمان لباس تمام زیباییهای مناسب و چشمگیر زندا که رویای سکس ترین زن هالیود را جان می بخشید ، بمیدان کشیده بود .

یامی شد باور کرد معشوق انسانوی علی بابا روی قالیچه پرنده آنجا ظاهر شده است .

گریج به او نزدیک شده گفت :

- فلیپ ، بیا دانس کنیم .

- برویم .

و بسوی بازوان گریج پیش رفت . گریج همیشه با او تماس گرفت حرارت و جود سالم وزنده فلیپ ، گوئی از کمر باریک و ظریفش گذشته سرپای گریج را به آتش کشید ، فلیپ بیخ گوش او گفت :

- من امشب یاد تیز خوبی نیستم .

- خودت را در بازوان من وهاکن و راحت باش .

فلیپ سر خود را از ناراحتی چنانچه

گفت :

- ممکن نیست می تو رسم .

خوشخانه هردو به دانس ادامه دادند ، وجود فلیپ برای يك لحظه تکان خورد و بعد گریج نزدیکتر شده آهسته پرسید :

- مرا چگونه شناختی ؟ خیلی ممکن بود ببارا بجای من گرفته باشی ، راستی چطور استیاه نکردی ؟

- شناختم . فقط همین .

- این خیلی خوب است . خوشحالم ولی اگر قدری بیشتر همت بفرج بدهی بمن کدلیمان هم گفته میتوانی .

و تن بی نظیرش بعد ازیں گفته ، بگریج نزدیکتر شد و گفت در هرحالی از تو میتوانم دانس کنان بسوی بار لغزیدند . مرد غول پیکر آنجا بود . فلیپ باز هم اندکی لوزیدولی گریج بروی او نیاورد . فلیپ لبخندی زده گفت :

- از اینکه حاضر به پاسداری ازم شده ای ، سپاسگزارم . این يك زن میتوانست اعتماد فراوان خلق کند .

بعد انگشتانش را روی عضلات بازوی گریج فروبرده افزود :

- آه ، خیلی نیرو مند استی .

زبان دانس میگویم ، این خودش یکنوع تهرین است .

فلیپ بر صبرانه تقاضا کرد :

- ادامه بده . حرف بزن نمیدانی من چقدر باین احتیاج دارم . میدانی درین لحظه چه کاری می خواهم بکنم ؟ فریاد بزنم . آنقدر فریاد بزنم تا این گروه لا عقل قانع شوند موضوع مهمی در بین است . ولی تو که نیر و مند استی باین چیزهای عاطفی زیاد متوجه نمیشوی نیشوی و بیشتر به قوت بازوی خود متکی میمانی ، آیا راست نمیگویم ؟ گریج آیا میدانی من در مورد تو دچار اشتباه شده ام . شاید توهم ازان دیگران متفاوت نباشی .

جوان جذاب ولی میان خالی .

گریج بالحن نیمه ملامت آمیز در جواب او اظهار داشت :

- من از تو خواهش میکنم ازیں طور صحبت کردن متصرف شوی ، هری آرزو دارد تویک

خانم عالیجناب ووالا اتیار باشی .

فلیپا گمی از او دور شده خواست با سیلی صورت او را گرم کند ولی گریج به آسانی دست او را در هوا گرفت و بسوی خود کشیده سعی کرد دگر باره بدانس ادامه بدهند . فلیپا همینکه میان بازوان گریج رفت آهسی کشید و گفت :

معدرت می خواهم عزیزم . سراچه میشود ، خودم هم نمیدانم . چند لحظه بعد گریج او را آزاد گذاشت و بسوی ناکسوس که باحوری دیگر صحبت میکرد ، پیش رفتند .

ناکسوس بادیدن آنها گفت :

- احسنت ، جان . اداره کردن فلیپا حقیقتاً کار دشواری است .

گریج جواب داد :

- متشکرم . سلام بیا !

بیا ، سری به جواب سلام او خم کرد و بوج خفیف خنده ای در عمق تگانش درخشید . معذالك گریج کمی تکان خورد که پایا بفکر او بوده است ؟

پیاهم در زیبایی و خوش اندامی از فلیپا عقب نمی ماند حتی خصوصیت های جالب تری میتوانست در نظر مشتاقان برای خود محفوظ داشته باشد . در هرحال گریج قدم بسوی او پیش گذاشت ولی در همان لحظه ناکسوس دوباره دست خود را روی شانه های لغزان وی عیب پیا نهاده او را بقصد ادامه دانس بمیان جمعیت برد . فلیپا بادیدن وضع

بلا تکلیف گریج گفت :

- او میتواند از تو دور باشد ولی من جز گذشته ازان من بتو احتیاج دارم ، جان !

گریج بحث را تغییر داده پرسید :

- راستی فلیپ ، تگفتی وجود تو چسان اینطور قهوه می شد ؟ آیا تاثیر استعمال روغن

بلا تکلیف گریج گفت :

- او میتواند از تو دور باشد ولی من جز گذشته ازان من بتو احتیاج دارم ، جان !

گریج بحث را تغییر داده پرسید :

- راستی فلیپ ، تگفتی وجود تو چسان اینطور قهوه می شد ؟ آیا تاثیر استعمال روغن

شد آفتاب زدگی است ؟

چشمهای فلیپا در عقب ماسک برقی زده جواب داد :

- این یاد کار زمانی است که مودل بودم .



آیا تو از اینکه من مدتی مودل بودم ، خبر داری ؟

- آری .

- حتی اینرا که یکنون هیروئینی و تن فروش بودم ؟

- و اینرا که ستاره سینما هم بودی .

- در دو فلم فیچر (د استانی) و بیش از هفت فلم تلویزیونی شرکت کرده ام .

فلمهای تلویزیونی اغلب کاوایی بود .

- اینهم يك تویست جدید . ولی در برابر دوستانت همیشه صادق و صمیمی بودی .

- آری ، اینطور عادت کرده ام .

- مقصودم دوستان نزدیک و جانجانیات که با آنها از مهربانی دریغ نمی ورزی ولی درنصورت به آن روغن ضد آفتاب زدگی چه احتیاجی پیدا شد ؟

- من نمی دانم تو از چه می خواهی صحبت کنی ؟ بیا برویم کمی بازی هارا تماشا کنیم .

گریج خونسردانه شانه بالا افکند و بعد هردو راه زینه های طلایی رنگ را پیش گرفتند در همان لحظه ناکسوس و بیا نیز بطرف آنها

حرک کردند .

هنوز آنها پابریده اول نگذاشته بودند که ناکسوس و پیادرچند قدمی آنها بودند .

جمعیت کمی به آنها راه داد ولی بزودی باردیگر بیروبار شد و آن سه نفر داهزن دوبروی آنها قرار گرفتند . گریج دست فلیپا را رها کرده

بالدمهای سنگین آرام آرام به پیشروی ادامه داد ولی در آخرین لحظه یکی ازان سه نفر درست رو بروی او قرار گرفت و آنوقت

گریج توقف کرده تگاهی بر است و جب خود افکند . سه نفر دیگر عقب مانده بودند . گریج

بعد از يك مکث کوتاه دگر باره برای افتاد و منتظر ماند فلیپا زیر بازوی او داخل شود .

وقتی زینه هارا تا آخر پیمود ، آنجا منتظر تاناکسوس و دیگران بوی ملحق شوند . بیا

با ناکسوس دیده نمی شد . سه نفر داهزن نقاب دار در اطراف او گوئی به رقص ماهی

مشغول بودند و بدون اینکه فشار مستقیمی وارد کنند ، سعی داشتند از میان جمعیت

جمعی او را بطرف همان رئیس غول پیکر خود ، برانند . گریج همچنان از نظر دور

نداشت آن الفسری که اینک لباس جارج سوم را در بر داشت ، دنبال آنها حرکت میکند

و مثل قزمش از دور مشخص میگردد . گریج نگاه از آنها بر گرفت و به تما شای

تما يشهایی که با آمدن ناکسوس آغاز شده بود ، پرداخت .

هارپ نواز پارچه کلاسیک واریته گولدربرگ

باخ را از نو شروع کرده دکتور ها و دانسر

هایی که تا کنون دیوانه وار میرقصیدند ، اینک سعی شان به ظرافت بیشتر حرکات

شان بدل شده بود . حقه باز در جانب دیگر به نمایش چشمه های حیرت آور از کار خود

سرگرم دیده میشد . بعضی هم درسالون

طولانی به دول مشغول بودند . لحظه یی

بعد تابلوی تیتیان ورونوس به جان گرفتن

آغاز کرد و پای صحنه مبتذل عاشقانه بیان

آمد .

فلیپا گفت :

- بعد از ساعات نیمه شب ، همه آنها

رول ونوس و تیتیان را بازی خواهند کرد .

- پوسه هم اینجا است ؟

- طبعاً این بازی ابلهانه ابتکار اوست .

بقیه در صحنه ۵۶

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

کشف جدید



بسیار پیشرفت و اختراعاتی که در دنیای طب صورت گرفته یکی هم کشف دستگاه مخصوصی است که توسط آن ضربان قلب و ریتم ها را بشکل بهتر و واضحتر از گذشته معلوم میکنند.

دستگاه جدید که شکل خیلی ساده دارد حتی مورد تا پید و پشتیبانی مریضان نیز قرار گرفته، زیرا بعد از این مریض تحت معاینه احتیاجی به این ندارد که لباسش را از تن بیرون کند.

وسیله ی جدید بحدی دقیق و حساس است که می تواند از روی لباس طرح عمل قلب و ریتم را پندرتی معلوم کند.

عکس جالب



موزه (رپین)

«پنات» (خدایان حامی خانواده) - عمارت ملکی ایلبار پین، نقاش نابغه روس که سی سال از عمر خود را در آنجا بسر برده و بسیاری از آثار عالی و خیرت انگیز خود را در آنجا بوجود آورده و اما فاشست ها آنجا را در زمان جنگ عمومی دوم خراب کرده بودند درین اواخر کاملاً ترمیم شده و مائید سابق موزه زیبایی گردیده است.

درین خانه بیش از یکصد اثر اصلی رپین و همچنین برده های نقاشی دوستان و شاگردان او نصب شده است.

عمار «پنات» که در ۴۴ کیلو متری لنینگراد واقع شده و جهانگردان شوروی و خارجی غالباً بتمشای این موزه می آیند.



وفا بعد در قرن معاصر

وقتی «البرت» از رنج و غمش بیهوش - من و ماری وقتی از آنهمه مشکلتراشی و لجاجت فامیل ماری که نمی خواستند ما به هم برسیم و زندگی خوبی را آغاز کنیم، بسته آمده تصمیم گرفتیم که هر دوی ما دست بخود کشی زده خود مانرا در دریا بیندازیم.

آنروز با همدیگر رفتیم بالای پل و پیش از اینکه دست بکار شویم، همدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدیم، بعداً ماری خودش را بدریا افکند.

جودج پرسید:

- و تو چه؟

- من هم وقتی متوجه شدم که هوا سرد شده، بیشتر به انتظار نهانده، بسوی شهر براه افتادم.



روزاستالف

يك مر غزار خوش
در سيب و زر فراز
يك آسمان ابر
يك سايه نيمرنگ
كه مهر پشته را بدهد آذرين فروغ
كه ابر روی سبزه نمايد مهر نثار

يك پشته از غوان
يك كوه برفگیر
يك جویبار آب
يك جنگل غلو
رنگها فتنه بر زبر دامن افق
از نقشهای آن هنر و شعر آشکار

آرای آبشار
داستان مرغکان
آواز شاخسار
پیچیده روی هم
آهنگ جانفزا و طربزا شود پدید
اندر خیال بسته شود شعر آبدار

يك حلقه دوستان
يك دو ورق غزل
يك رقص پایکوب
يكساز دلربا
مارا نمود لحظه‌ای خالی ز درد و غم
دلرا شگفت گرمی هر يك زهرکنار
«مایل»

مریم سفید

کسو کشاده گرم و عرفناک بر نشست
از خوابگاه ناز
آغوش باز کرده بغمباز
با چشم نیمه باز
در پای آینه
پیراهن سفید باندام سیمگون
چون موج یاسمن
افتاده هردو کاکلش از دوش تا کمر
بر شاخ نسترن
پیچیده مارها
موج نسیم صبحگاهی ، شوخ میگذشت
از لای موی او ،
آن مریم سفید
دستی بزلخ خویش کشید و بناز گفت :
کای بود آدین !
در خواب یا خیال بگو هیچ دیده ای
زیبای همچو من ؟
گفتم که دیده ام !!
و نگش پرید و سخت بر آشت و قهر شد
چشمان مست او ،
گفتا کجا ؟
شده بگرفتم آینه ،
دادم بدست او
کایتجاست جان من
زیبای همچو تو !
«آدین پور»

شهر عشق

الا ای دخت رؤیا ها
ترا بکروز می یابم
و شهر تار و پود پرورد قلب من
ز برق يك نگاه تو ...

فروزان تر ز اختر های تابان
نور می باشد ...
و تو با مهربانی ها

مرا با خود به شهر عشق
خواهی برد

و آنجا چون هزاران عاشق دیگر
بنای تازه می سازیم
نه عشق خود همی نازیم
نه عشق خود همی نازیم
شاه امیر (فروغ)



زیر نظر گل محمد ادیبیار

شباب آرزو

چون خوب می برد زمن آزار خستگی
جوش خیالها

ای آرزوی خفته زلای ترانه ها

يك موج نازن که درآید بروزگار
عشق من و شباب من و یاد رفته ها
نزدیک می شود بسوی ساحل قرار
آهسته می رود زمن آثار خفگی
در طول عمر ها

«لایق»

شکست هوس

در چشم نیمه باز فسونگار مست او
السانه شکست هوسها نشسته بود
از آسمان آبی آنچشم فتنه گر
تار هزار اختر زیبا گسسته بود

از بسکه دیو رنج بسویش دویده بود
همچون سینه سحری بود روی او
از آتش خموش ملال شکستها
خشکیده بود آلب لب بوسه جوی او

بر روی شیشه های کبود دو چشم او
رقصید اشک و بیخبر از خویشتن فتنه
گفتم بگو حکایت درد نهفته ات
آشفته گشت و پتجه بروی لبم نهاد

از پشت پرده های شفاف سرشک او
خواندم فسانه های غم جاودانیش
دیدم که باد سرد خزان امیدها
بر کنده برگ سبز نهال جوانیش

در تیره راه هستی بر باد رفته ای
رقصیده بود مرغ دلش پیش پای عشق
نشیده بود ساز غم انگیز زندگی
افسرده بود خاطر او راجعای عشق
«بهجت»

سرود کوهسار

سب اندر دامن کوه
درختان سبزو آبله
ستاره روشن و مهتاب در بر تو فشانی
سب عشق و جوانی

میان سبزه و گل
نشیمنگاه بلبل
زدوراید صدایی چون سروش آسمانی
زنی های شبانی

فراز کپساران
قدمگاه غزا لان
قدمگاه غزالانرا کتم گوهر فشانی
زاشک از غوانی

بیاد ابر نم نم
بلرزد شاخ کم کم
نباشد جز طبیعت هیچکس را حکمرانی
بغیر از شادمانی

من و تو هردو با هم
نشسته شاد و خرم
من از دل باتو اندر گفتگوهای نهانی
تو گرم مهربانی

بچشم گل برایت
بریزم پیش پایت
حمایل سازمت از لاله های ارغوانی
جویا قوت دهانی
(استاد خلیلی)

باده وصال

از باده وصال بنوشانمت بمهر
شاید دوباره باده پرستت کنم ز عشق

امروز آمدی که مرا مست ترکنی
نتکم بیرنگی که دیوانه توام
لب بر لبم گذار و بچشم نگاه کن
زیرا که مست تو گس مستانه توام

امروز آمدی که مرا با شراب وصل
از سال پیش ، سرخوش و شاداب ترکنی
امروز آمدی که در آغوش گرم خویش
دلدازه را زرنج جهان بیخبر کنی

بابوسه های خویش مرا مست مست کن
ای دختری که دلبر الفسونگر منی
بر بیکرم بیخ جو نیلوفری بناز
در بوستان عشق ، تونیلوفر منی

«سپیلی»

ای جان من فدای تو ، با چشم فتنه بار
باز آمدی که زبیر پرو دوش من شوی
باز آمدی که دست در آرم بگردنت
وز مهر خویش ، زیور آغوش من شوی

سالی برفت و تشنه ترم کرد عشق تو
از پیر دیدن تو دو چشمم براه بود
میخواستی به خلوتی آبی به صد نیاز
زانرو که دل دوباره به فکر گناه بود

باز آمدی به بستر من با هزار ناز
خواهم که جامه از تننت ای گل بدرکنم
تابوسه ها ربایم از آن ساق خوش تراش
وز راز عشق ، جان ترا با خبر کنم

چون بخت بازگشته در آغوشم آمدی
خواهم دوباره سرخوش و مست کنم ز عشق

پاهای

همه جای میبود : پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ. پاهای پر هنه و پوشیده. با کفشهای گو نا گون کفشهای کهنه و کفش های نو. و جرابهای گو نا گون ، سیاه سرخ ، درد ر آبی.

او روز ، هاکتار سرک ، روی زانو های مادرش افتاده میبود و این همه پاهارا میگر بست که از برابر او و مادرش میگذرند.

بعضی ازین پاهای پر سر و صدا میبودند :

تک، تک، تک !

و بعضی بیسر و صدا و آرام میگذشتند .

بعضی از پاهای شتابزده و با عجله میگذشتند و بعضی دیگر آهسته آهسته راه می پیمودند .

و اینهمه چنان روی زانو های مادرش افتاده میبود و این پاهارا میگر بست همه جا آواز ، همه ی پیچیده میبود - آواز مردم و مو تر ها - اصلا پاهای در میان این همه و آواز راه می پیمودند - همه و آواز را میشکا فتند و جلومیر فتند . پاهای گو نا گون . پاهای گو چک و بزرگ پاهای پر هنه و پوشیده . با کفشهای گوناگون ، کفشهای کهنه و کفشهای نو . و جرابهای گو نا گون . سیاه ، سرخ ، زرد و آبی.

اینها همه میگذشتند و میر فتند و او کنار سرک ، روی زانو های مادرش افتاده میبود . همیشه نیمه خواب و نیمه بیدار میبود - نیمه بیهوش میبود .

توان این را نداشت که بر خیزد و بنشیند . نمیتوانست مانند پاهای دیگر به راه افتد و برود . خوشش میآمد که همانطور روی زانو های مادرش افتاده باشد . نیمه خواب و نیمه بیدار - نیمه بیهوش باشد .

و در میان آواز همه ، در میان پاهای گو نا گون نی که میگذشتند و میر فتند ، آواز یکتا خت مادرش

را میشنید : - از بهر خدا خیر کنید ...! به این طفل معصوم ...! این کلمه ها روزانه هزار ها بار از دهن مادرش میبرآمد و در میان آواز همه ، در میان پاهای گو نا گون کم میشد .

او پسر شش ساله بود . ولی اندام خیلی کوچکی داشت زرد و ضعیف بود . بیمار بود ، همیشه بیمار بود .

سراسر روز را همینطور روی زانو های مادرش سیری میکرد . و شبها نا راحت میبود ، عرق میکرد تنش گر خت میبود و به سختی خودش را حرکت میداد . درین حال پیوسته خوابهای گو نا گون میدید .

ولی در همه این خوابها پا میبودند پاهای گوناگون . با جرابهای گوناگون و با کفشهای گو نا گون که به چپ و راست میر فتند . بعضی ازین پاهای با سر و صدای میر فتند :

تک، تک، تک !

و باز هم در همه این خوابها آواز همه ی را می شنید - آواز مردم و مو تر ها - و صدای یکتا خت مادرش را می شنید :

- از بهر خدا خیر کنید ...! به این طفل معصوم ...! بعد ، آواز ها بلند و بلند تر میشد . گوشخراش میشد . شماره پاهای تیز افزایش مییافت . همه جا بر از پا میشد . آسمان را ، گردو پیمش را ، همه جا را پا فرامیگرفت . احساس میکرد که پا ها از روی سینه وی میگذرند . احساس میکرد که زیر فشار پا ها خرد میشود ، درین حال هنوز مادرش میگفت :

- از بهر خدا خیر کنید ...! به این طفل معصوم ...!

و او احساس میکرد که پا ها از روی مادرش نیز میگذرند . احساس میکرد که مادرش هم زیر فشار پاهای خرد میشود ، و آواز مادرش را می شنید که بلند و بلند تر میشود : - از بهر خدا خیر کنید ...! به این طفل معصوم ...!

ولی پاهای پاهای بیشمار ، همچنان میگذشتند و میر فتند . و او احساس میکرد که پا ها خودش را و مادرش را خرد میسازند . آنوقت می شنید که مادرش با اصرار فریاد میزند : - از بهر خدا خیر کنید ...! به این به این طفل معصوم ...! به این طفل معصوم ...!

آواز مادرش هم گو شخراش میبود . و پا ها همچنان میگذشتند . و میر فتند . شماره شان خیلی زیاد میبود . آواز مردم و مو تر ها نیز بلند و بلند تر میشد . و او گلویش فشرده میشد ، تنش را دردی میگرفت . بیشتر عرق میکرد و در حالی که قلبش به شدت می تپید ، بیدار میشد .

همه جا سیاه میزد . مادرش گفتار خوابیده میبود . او وحشت میکرد . خودش را به مادرش میفشرد . باز هم همان حالت نیمه خواب و نیمه بیداری - حالت نیمه بیهوشی - به سراغش میآمد . و پا ها را میدید . پاهای بیشمار را با جرابهای گو نا گون . و آواز ها بلند و بلند تر میشد . صدای یکتا خت مادرش را می شنید :

- از بهر خدا خیر کنید ...!

شامگاهان که مادرش او را به خانه میآورد ، همانطور نیمه خواب و نیمه بیدار میبود . مادرش او را در گوشه ی میخوابانید ، و او در نور کمروغ چراغ به دیوار های بیرنگ اتاق و ستونهای فرسوده چت خیره میشد .

مادرش میرفت بیرون . او هنوز آواز های مردم و مو تر ها در گوشش طنین انداخته میبود . هنوز به نظرش میآمد که پاهای از پیش رویش میگذرند و میروند .

با کفشهای گو نا گون . کفشهای نو و کهنه . و مادرش پشت سر هم میگفت :

- به این طفل معصوم ...! به این طفل معصوم ...!

مادرش خاموش و افسرده بر میگشت . چیزی برای او آورده میبود که بخورد . او کاسه را میگرفت و با ولع شروع به خوردن میکرد . تمام آنچه را در کاسه میبود ، میخورد - از خوردن خوشش میآمد . و بعد ، پدرش به اتاق میآمد . چشمهایش سرخ سرخ میبود و تلو تلو میخورد .

پدرش قد بلندی داشت . مو های میانه سرش ریخته بود مو های دور سرش خاکستری معلوم میشد . همیشه ریشش رسیده میبود . پدرش هر شب سر و صدا به راه میانداخت . به مادرش دشنام میداد . به این هم بس نمیگفت . مو های مادرش را به دور انگشتانش می پیچید و با چلیپش به سر و صورت او میزد . مادرش اندام کوچکی داشت . مثل خود او ضعیف و ناتوان بود . در زیر ضرب های چلیپای آرام و بیصدا میگر بست او در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری میدید که از سرو صورت مادرش خون میآید .

و چراغ کمروغ خانه را روشن میساخت . صدا های مردم و مو تر ها شنیده میشد . پاهای بیشمار در رفت و آمد میبودند . به چپ و راست میر فتند . مادرش آرام و بیصدا میگر بست . به نظرش میآمد که آهسته میگو ید :

- از بهر خدا خیر کنید ...! به این طفل معصوم ...!

پدرش از زدن بس نمیگرفت . بو تلی را به دهن می گذاشت و مینو شنید باز هم مینو شنید . و او نیمه بیهوش میبود . پدرش درین حال مادرش را با لگد میزد . باز هم از بو تل مینو شنید و فریاد میکشید :

دوست من کجا هستی ؟

و مادرش میگر بست و او باز هم پاهارا میدید . با جرابهای گو نا گون سیاه ، سرخ ، زرد و آبی . دیگر چیزی نمی فهمید . به خواب میرفت . و باز هم پاهارا میدید . پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ . پاهای پر هنه و پوشیده . و همه ی را می شنید . همه بلند و بلند تر میشد . و مادرش با اصرار میگفت :

- به این طفل معصوم ...!

و بعضی از پا ها با سر و صدا میگذشتند :

تک، تک، تک !

و صبحها فضای اتاق پولادی رنگ میبود . مادرش به او جای میداد . پدرش خشمگین و بدخو میبود . برخی از روز ها مادرش رامیزد . مو هایش را دور انگشتانش می پیچید و با چلیپش به سر و روی او میزد . و مادرش آرام و بیصدا میگر بست .

بعد ، باز هم کنار سرك روی زانو های مادرش خوا بیده میبود. نیمه خواب و نیمه بیدار. و پاهای گو ناگون از برابزش میگذشتند. با کفشها و جرابهای گو ناگون. بعضی از پا ها باسر و صدا میگذشتند. و همیشه یی شنیده میشد. در میان همیشه و آواز پاها کلمه های مادرش گم میشد : -از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !... و او نیمه بیهوش میبود .

آزروز کاملاً بیهوش بود. مادرش وقت نر به خانه بردش. در گوشه یی خوابا نیدش. خودش رفت که خوردنی بیاورد.

بعد بخود آمد . سر و صدا های راشنید ، چشمهایش را که باز کرد. پدرش را دید. پدرش موهای مادرش را به دور انگشتها یی پیچیده بود چپلیش به سر و صورت او میزد . سر و صورت مادرش خون آلود بود. پدرش باز هم از بو تل نوشید. باز هم نوشید و باز هم . آنوقت بار دیگر به زدن مادرش شروع کرد. ناگهان مادرش فر یاد زد : -ای ظالم !

و باز هم فر یاد کشید : -مردم ، این مرد دیوانه شده ! بعد ، پدرش را دید که چاقو یی را از جیبش بیرون کشید. چا قو چند بار در هوا بلندشد و فرود آمد. مادرش دیگر فریاد نمیزد. روی زمین افتاده بود.

بعد بخود آمد. سر و صدا های پدرش به تیغه خون آلود چاقو نگرست . چشمهایش مثل تیغه چاقو سرخ میزد. چاقو را به گوشه یی انداخت. از بو تل نوشید. نوشید و نوشید. آنوقت فر یاد زد : -دوست من کجا هستی؟

و از در وازه بیرون رفت -سرك قلبش به شدت می تپید. باز حمت از زیر لحاف کهنه بر خاست سرش میچرخید. به سوی مادرش رفت. از سینه مادرش خون میا آمد. موهایش خون آلود بود. به نظرش آمد که بر چشمهای مادرش پسرده شفاف خاکستری رنگی کشیده شده است. دهن مادرش باز بود. از او وحشت کرد. قلبش همچنان می تپید. با سختی از دروازه بر آمد

به کوجه رفت و کنار در نشست. هوا روبه تاریکی داشت. و باز هم پاها را دید. پا های گو ناگون که راست و چپ می رفتند. بعضی از پا ها با سر و صدا راه می رفتند :

-تك، تك، تك !

آزراهایی به گو شش می رسید. ولی آوزا مادرش نبود. ناله سگی را

در کنارش شنید. سگ به پهلوا افتاده بود و از سینه اش خون می رفت. به

یاد سینه خون آلود مادرش افتاد بغض گلو یی را فشرد و به گریه افتاد. بلند بلند گریستن را گرفت :

-از بهر خدا خیر کنید ! از بهر خدا خیر کنید !

ناله سگ بلند تر شد. بار دیگر به سوی سگ دید که از سینه اش خون می رفت. گریه اش بلند تر شد :

-از بهر خدا خیر کنید ! از سینه مادرم خون می رود !

و بعد پا های آشنایی را دید. پا های پدرش بود که به سوی او می آمد. به نظرش آمد که پا های پدرش خون آلود است . به نظرش آمد که همه پاها خون آلود است. به نظرش آمد

که دیوار ها و در وازه ها نیز خون آلود است. فریاد زد :

-خون !

به سرفه افتاد. در دهنش چیز گرمی آمد . تف کرد. لخته خون بود. باز هم فریاد زد :

-خون !

و پدرش به سوی او خم شد. چشمهای پدرش سرخ میزد. با وحشت فریاد کشید :

-خون !

پدرش او را به شانه گرفت. پا های پدرش را دید که تند تند راه میروند. دیگر چیزی ندید . تنها احساس کرد که پدرش می رود. (پایان)



د عقل و عشق دعوه

چه داهسي به بالنگ راغله نوڅيزه
عقل و عشق چه سره دواړه په دعوه شي
هم پخپله جنگ آغاز کا جنگيالي
په بازي بازي و زلي گټل نشي
زه دښکليو په ډاکار پوري حيران یم
که له دله یی شلوم شلوله نشي
غوځول یی هسی نه دی چه څه پریردی
فید و گل سره داهوړه لذت نه کا
د معشوقی نوم عاشق په جهان خورکا
په کانه کانه زړه لاور ته ناو ناوشي
دلرگی لښتی په غاښ کړی دیزمیزه

د عقل کوتا هی

که دلدار په دلداري زما قدم ږدی
گویا هر قدم په لوري دحرم ږدی
خای لری که بی منته بوسه واکه
کوم کړیم په چا منت دخپل کرم ږدی
معشوقه مشفقه بویه مهربانه
نه فارون چه په ځان اسم دحاتم ږدی
خدای وماته گلونه دجنت کړه
که داغونهمی په زړه باندی دغم ږدی
هیڅ ماته دی څوک له مستو سترگو نه کا
کوم یو هست دی چه قدم په لاره سم ږدی
واسمان ته لاس د عقل نه دسیری
کنه عشق به عرش کرسی باندی قدم ږدی
(رحمان بابا)

معنی

لکه سمع په ما اور شیرین صورت شه
مکدر می له خپل سرسره صحبت شه
د سپر په خاطر کښی مېروښم
تیرگی دخپل اختر په ما افت شه
په هجوم کښی یی دل جمع پروښ وادری
انجمن چه به هر جا باندی خلوت شه
سزاواری لکه بناخ دبلندیه
چه عطایی دلهر خوی و عادت شه
د کمان کوښه به وایه گوهر خه کا
آریش کله لازم دغم قامت شه
شیدا نه رسی و هغه هیڅ معنی ته
چه محبوس لکه صورت دخپل زیشت شه
کاظم شیدا

د ذرگی فال

په سترگو چه می یاره ستا جمال لیدلی دی
قسم دی محبت کښی دی کمال لیدلی دی
په شانی دسجل مرم او پخپل مرک خوشالیرم
جا زانه پخپل مرک دی څوک خوشحال لیدلی دی
پرون نه دی زړگی چه د زړه حال درنه ښکاره کړم
ظاهر څولکه بت درته پوره په بدن ښکارم
سینه کښی کله تازگی پایمال لیدلی دی
داخو مړه نادانی ده چه نفس په سترگو وینم
خپل ځان راگیرومه ښه می جال لیدلی دی
له دی نه به لاور خوی چه ستارضا به وکړم
«گوهر» خوستا به مچر کښی وصال لیدلی دی

د ښو غشی

ته چه په لاری نه درومی له خیاله
لیونی چه شی ډیر ما غوندی تر کاله
په سینه می لک دتا دښو غشی
د زړه سرمی دی داغدار دتاله خیاله
لکه اورچه په پنبه کښی ساتی نشي
صبوری په عشق کښی هسی دی محاله
لنجن زړه زما هله مگر ووغ شی
که پری څوک ستا دوصال کیردی دسماله
داوبو غریق خبر له خانه نه دی
دغمونو ډوب په څه پوښتی له حاله
یو ساعت یی په دنیا ژوندون محال دی
که «کامکار» شی نا امید ستاله وصاله
(کامکار خټک)



هغه ته

چه دلبره دلریا ده هغه ته یی
چه خود رایسه خود ستاد هغه ته یی
چه مشتاق دی د خندادی هغه ته یی
چه دی تل و مالا ته شاد هغه ته یی
په جهان کښی ښا ښه دی یی حمایه
چه په واورو دی خندا ده هغه ته یی
د بهار کلو نه څه دی چه یی سنا ییم
تسک کولو چه زیبا ده هغه ته یی
ستا په مخ د چراغ نشته ده و تڼه
چه د نوری شیبی زیبا ده هغه ته یی
خپل عاشق سره وعده نکړی ترسره
چه په عهد یی وفاد هغه ته یی
که هرڅو دی دغو شحال معشو قی ډیری
چه ورتیره تر هر چا ده هغه ته یی
(خوشحال خټک)

د بیلتون کیسی

په ایمانو کښی دی نشی ویدی دی
ساقی غمزو کښی دی نغری یرتی دی
دگړوکی په زوږی مه وینوه
په میخانوکښی می توپی ویدی دی
گلی! د خدای دپاره ویی ښوړوه
دستا په څنوکښی می شیبی ویدی دی
په اوسیلو به یی را بیداری کړمه
که می دسرو اوښکو شیبی ویدی دی
سپانسیمه! شاپس ویی غوړوه
دیار په زلفو کښی نالی ویدی دی
دغه تاوان څوله ملیاره رشی
چه په سروکلو کښی ورمی ویدی دی
زما داوښکو دانی نه دی ویدی
شیخه! داستا په لاس تسبی ویدی دی
آستا! د زړه غوږی می مه راسپړه
ستا د بیلتون پکښی کیسی ویدی دی
وگورئ ستر، وپی زړه د حافظ
پکښی د عشق تودی لمبی ویدی دی
(نصرت الله حافظ)

خوږی لنډی

زما درنځ طبیب به څوک وی
د زړگی پټ مرض به چاته ښکاره کړمه
زما درنځ طبیبه راشه
علاج می وکړه چه دی پروت له غمه یمه
زما درنځ حال را معلوم کړه
طبیب می اوس سامان تری په سفر څښه
زما د زړی دسر خاله
امانت ماله خپل آستا نه دی ساتمه
زما د زړی حال دی ډنگ کړه
زه به اخیلی موړنه څه خواب کومه
زما د زړی حال دی وزان که
ماته می موړ په ډیر کړاو وعلی ونه
زما د زړی حال دارو دی
که نه پری جوړ شوی چاته مه وایه حالونه
(پښتنی مندوی)

د زلفو سیاهی

لکه زه چه یم په غم کښی دجانان ډوب
بل څوک مه شه په دا بحر یی پایان ډوب
نهمی سر نهمی اثر چاته معلوم شو
لکه کانی شوم په یم کښی د همان ډوب
بی صبری یی د دلبر لکه ټپنگ کړم
شپه ورځ دخپلواوښکو په طوفان ډوب
پر دردان یی لاسرخی د شفق بولی
که په وینو کړم برچونه د آسمان ډوب
سیننی سری اوښکی زما سترگو ساحل کړ
گنډوی په هر دریاب کښی د مرجان ډوب
زړه می هسی اندیښو د وصل ډوب کړ
لکه خضر په اوږو کښی د حیوان ډوب
مخ دیار دی ډوب د زلفو سیاهی کښی
خدای دی نکړی په مناه مسلمان ډوب
شمس الدین دشعر دربه په لاس راوړی
که د فکر په دریاب کښی کړی څوک ځان ډوب
(شمس الدین کاکړ)



دهار مندان خارک ساند



لوبشین در صحنه ای از فیلم «منظومه دربار، الب»

لوبشین هنرمند محبوب را فیلم «من بیست سال دارم» به شهرت رسانید

راجع به استعداد خارق العاده استانیسلاف لوبشین هنرمند محبوب سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۴ مجله «فیلم شوروی» مقاله‌ای منتشر کرد، منقد معروف سینمایی رینالدا مینه در مقاله مذکور چنین نگاشته بود: «لوبشین اولین هنرمندیست که توانست

کم حرف و متین

اولیل ازینکه هنریشنه سینما شسود در مسکو بحیث یک مستری عادی کار میکرد و سرو کارش باتخنیک بود. یازده سال قبل برای اولین بار لوبشین راتماشگران بروی پرده سینمادیدند. البته

لوبشین در سال ۱۹۶۴ مجله «فیلم شوروی» مقاله‌ای منتشر کرد، منقد معروف سینمایی رینالدا مینه در مقاله مذکور چنین نگاشته بود: «لوبشین اولین هنرمندیست که توانست



صحنه ای از فیلم راکت سوم

بعد از ختم تحصیلات خویش در رشته هنر تمثیل در ظرف دو سال در پنج فیلم ظاهر شود، او این پنج نقش را با چنان مهارتی بازی کرد که از هنرمند تازه کاری چون او انتظار برده نمیشد. این امر نشان میدهد که او را هوش رابوسی شهرت باتمایل فوق العاده خود بکلی

مشعل هنریار هنرمند محبوب رادیو طرفداران بیشماری پیدا کرده است. مشعل درین اواخر جز در رادیو فعالیت هنری ندارد. مشعل در بسیاری از نمایشنامه های روی سنج بازی کرده همچنان در فیلم روزگاران نقش داشته. درین عکس مشعل در برابر کمره عکس «قیافه» گرفته است قیافه که شاید تاکنون از او ندیده باشید.



مشعل هنرمند محبوب



لوبشین در فیلم «من بیست سال دارم»

هموار کرده است. این نظر منقد مذکور به حقیقت پیوست، لوبشین برآستی به چنان شهرتی دست یافت که معمولاً نصیب بزرگترین هنرمندان عالم سینما میشود. لوبشین باتمام شهرتش جوانیست متواضع

شماره ۴۵

هر فیلم با فیلم دیگرش متفاوت بود. در فیلم راکت سوم او نقش یک عسکر جوان را بازی کرد. در فیلم «منظومه دربار، الب» که از روی رومان بیگ اوف نویسنده بیلوروس تهیه شده بود در نقش ایوان جوان ساده دل دهانی ظاهر شد که فاشیست ها او را اسیر میسازند ولی اواز اسارتگاه گریخته به کوه میرود و در آنجا



در نقش یاپ میخائیل

لوبشین در فیلم آخر دنیا نقش یاپ میخائیل بایک دختر فراری ایتالوی مواجه میگردد. آنها زبان همدیگر را نمی فهمند. او ابتدا دختر را لک و کوب میکند و نمی خواهد با او بقیه در صحنه ۶



در نقش آبل

صفحه ۳۵

شروع کرده بود. در فیلم «من بیست سال دارم» سه رفیق نقش عمده داشتند. سه کارگر ساده که در محله کارگران زندگی میکردند، این سه گرکتر با همدیگر شباهت نداشتند. لوبشین نقش یکی از این سه نفر یعنی نقش ایوان را بازی میکرد. این نقش مشکلی بود، اما لوبشین جوان مهمترین نکته حساس این نقش را درک کرده بود، او به قهرمان فیلم بسیاری از صفات خود را داده بود. این نقش را برای لوبشین بصورت تصادفی نداده بودند بین لوبشین و ایوان قهرمان سناریو نقاط مشترکی وجود داشت. گرکتر های شان با هم شبیه بود. هر دو در فامیل های کارگری دنیا آمده بودند، هر دو در طفولیت بدبختی های جنگ را دیده بودند و در بیست سالگی هر دو پدر فامیل بودند. ایفای این نقش و بازی ماهرانه لوبشین او را بشهرت کاملی رسانید.

لوبشین در فیلم دنیا نقش یاپ میخائیل را بازی کرد، درین فیلم او یک یاپ زیبا و دهانی بود که چشمان نافذ قیافه بشاش و جوان داشت و تاحدی حيله گر هم بود. این نقش نشان داد که لوبشین میتواند در قالب هر تیپ و هر گرکتر درآید. فیلم های بعدی او این حقیقت را خوبتر آشکار ساخت. تمثیل اودر

مکر راول دی برمن آواز هم میخواند



راول دی برمن که اکنون از موزیک دایرکتران برجسته هند بشمار میرود آواز گیرایی دارد او برخی از آهنگ ها را خودش می سراید. آره دی برمن فرزند اسر دی برمن است که اکنون بخوبی جای پدرش را در موسیقی فلمی هندی پر کرده است.

مردی با نقاب بقیه

کرده است.

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

« من میخواستم عین پیشنهاد را بشما کنم. آیا برای دختر شما که درین ساعات سر صبح تنها به گردش رفته است خطری متصور نمی باشد؟ مردم ولگرد و او باش به روی جاده ها به کثرت دیده می شوند! »

بنت پیر هیچ جوابی به این سوال کار دون نداد. در کنار راننده نشسته نگاهش را با وحشت فراوان به جاده دوخته بود. موتور به سرعت زیاد حرکت کرد و پس از رفتن ۱۰ میل به امتداد جاده هور-سبام در جاده فرعی دور زد.

وقتی آنها به دهکده ی نزدیک می شدند دیک با اشاره دست یک راه باریک را نشان داد که از وسط جنگل میگذشت و پر سید :

« این جنگل چه نام دارد؟ »
بنت با تردد پاسخ داد: جنگل الزهام است. ایلا به یقین در این جنگل نرفته است.

دیک اظهار داشت: با اینهمه او را در جنگل جستجو میکنیم. آنها از وسط یک قطار درختان نیشتر گذشتند. شاخه های اشجار از دو طرف راه باریک خم شده آسمان آن را می پوشاند.

دیک گفت: « در اینجا آثار تاپیر موتور معلوم میشود. اما بنت سرش را شور داده جواب داد:

« در اینجا مردم زیاد می آیند و میله میکنند. »

اما دیک احساس نمود که چا پ تاپیر ها تازه میبا شد و هم متوجه شد که موتور از جاده عمومی وارد این راه باریک جنگل شده است. از

داخل موتور پولیس چیزی دیده نمی شد. پس از یک میل دیگر که پیش رفتند راه باریک ختم شد. آنها به زحمت فراوان رخ موتور را برگشتاندند و به طرف منزل بنت روان

الک وارد صحبت شده پر سید، مادموازل بنت لطفاً یک موضوع را بمن توضیح بدهید که شما دیروز به شهر رفته بودید؟
ایلا سکوت اختیار کرد.

جان بنت با پیجو صله گسی مداخله کرد: دخترم دیشب در ساعت ۱۰ به بستر رفته بود، من این موضوع را قبلاً به شما گفتم:

الک با لحن خشنی سوال کرد، شما مادموازل، در ساعات صبح در لندن بودید؟

ایلا با اشاره سر حرف الک را تأیید کرد و این حرکت او باعث حیرت دیک شد.

« در عمارت کاور لی بودید؟ »
ایلا فوراً جواب داد: « نی »

جان بنت پرسید: اما ایلا تو در شهر چه می کردی؟ بدیدن را ی رفته بودی؟

پس از لختی تفکر جواب نفی داد.

« تو تنها بودی؟ »

ایلا جواب داد: « نی تنها نبودم. لطفاً از من زیاد سوال نکنید. زیرا من نمی توانم درین باره آزاد حرف

بزنم. پدر جان، تو همیشه بمن اعتماد داشتی و حالا هم بمن اطمینان

داری همینطور نیست؟ صدای او بسیار لطیف و پر از ارتعاش لطیف بود.

بنت دست دخترش را میان مردو دست خود محکم گرفت: دخترم، من همیشه نسبت به تو اعتماد خواهم

کرد. و این دو آقا هم باید حرفهای ترا باور کنند.

آوردید؟ آمدن شما بدون شک برای من تعجب آور است! «
« آمده ام تا با شما در یک موضوع

خاص حرف بزنم. »

ایلا متعجبانه چیخ زد: « با من؟ »

جان بنت با عجله اظهار داشت: دخترم، آقای گاردون صدای ترانیمه

شب از رادیو شنیده است و اکنون آمده تا از تو توضیح بیشتر بخواهد

آیا تو به خاطر رای رفته بودی؟ او به هور سبام بر می گردد؟

ایلا سرش را شور داده به آرامی در پاسخ او گفت:

« نی پدر، و اما آنچه به صحبت در رادیو از تباط می گیرد، باید بگویم که در زندگیم هیچگاه از رادیو

حرف نزده ام. دیک گاردون به سرعت اظهار داشت: بلی ما هم فوراً متوجه شدیم که گوینده شما نبودید

الک فوراً توضیح داد که امکان دارد یک نفر دیگر صدای شما را تقلید

شدند. وقتی آنها از وسط جنگل انبوه خارج شدند دیک صدای یک چیخ را شنید. جان بنت دخترش را دید

که در وسط جاده دوان دوان از مقابل آنها خود شرا گوشه کرد و وقتی موتور نزد یک کشی رسید ایلا داخل سبزه های کنار جاده شده و

حتی روی شرا پر نکشتا ند. سپس به عقب تکر یسته پدرش را دید و رنگ از صور تشس پرواز کرد. در

یک چشم بهم زدن او در کنار دخترش بود و با لحن اعتراض آمیزی گفت: اما دختر عزیزم، تو درین صبح وقت کجا بودی؟

دیک متوجه شد که ایلا از آن پیشامد سخت تر سیده بود. چشم های الک متجسسانه بهم فشرده شد.

ایلا در جواب پدرش گفت: پدر، خوابم نمی برد و ناچار یک مقدار گردش کردم، سپس با سر اش را به دیک نموده پرسید:

« آقای کلونل گاردون شما درین صبح وقت چطور به اینجا تشریف

پرتکرار



آفریده میچاک

از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

قسمت دوم

«چند سوال عادی دارم می‌فهمی؟ وقتی این اتفاق رخ داده، باید به یک تعداد سوالات جواب گفت. متأسفانه نه یک تعداد کاغذ پرانی و جمع آوری یک اندازه اطلاعات را ایجاب میکند...»

دالی در تلفون جواب داد: «خوبست رئیس» پس از آن کمی مکث کرده به حرفش ادامه داد: «اگر اخلاص نشویم به دفترت می‌آیم در اینجا سرو صدا بسیار است و یک لحظه هم زنگ دروازه آرام نمی‌ماند...»

به دالی گفت: «موافقت دارم تا ۲۰ دقیقه دیگر با موثر خدمتی آمده ترا با خود می‌بردارم...»

هنوز نیم ساعت نگذاشته بود که دالی پشت میز کار مقابلش نشسته بود چهره اش هنوز هم مثل کج سفید می‌نمود و چشمهای آبی رنگش در خشم سابق خود را باخته بود و اگر به آن شوکی که دالی پس از کشتن دو ستش بر داشته بود، فکر می‌شد که او با خون سردی تن به قبول سر نوشت داده باشد...

از دالی پرسیدیم: «تفنگچه را از کجا کردی این سوال را بدون چیدن کدام مقدمه مطرح کردم و دالی هم بلا مطلق پاسخ داد: «تفنگچه میراث پدرم است...»

«و امروز صبح برای نخستین بار به فکر برون آن به بانک افتیدی؟»

او با اشاره سر حرفم را تأیید کرد: «تومی فهمیدی که امروز شتاینریا کدام شخصی دگر تصمیم دارد از بانک پول ببرد؟»

او تقریباً به چشمهای من راست می‌دید پس از سکوت مختصر پاسخ داد: «از کجا باید می‌دانستم چگونه؟»

این یک سوال خوب بود...

«آیا شتا ینر راجع به گذشته خود، در باره خانواده اش، از شغل خود و از اینکه اصلاً برای چه منظوری به هیل کرست آمده بود به تو حرفی زده است؟»

«او بمن گفت که نماینده یک شرکت است و کمپنی مربوطه اش تصمیم دارد یک نما یندگی فروش درین شهر باز کند و به عرضه تولیدات خود پیر دازد... چون هیل کرست تقریباً درین نواحی مرکزیت دارد و آدم می‌تواند در اینجا آرامتر و با مصرف کمتر زندگی کند... او میخواهد ست تا وقتی جای مناسبی برای دایر کردن شعبه فروش تولیدات کمپانی خود پیدا نکرده، در موتل هیل کرست اقامت گزیند...»

دالی به دستهای مرتعش خود که رویهم گذاشته بود، دیده پس از مکث کوتاه به آرامی دنباله حرفش را از سر گرفت و اظهار داشت: «من من اکنون میدانم که او مرا فریب می‌داد و به من دروغ می‌گفت...»

شما باهم مناقشه کردید؟ آیا بینتان کدام نا ساز گاری یا نقطه بر خوردی پیدا شده بود؟

آن - نی ما با هم روابط خوب داشتیم...»

من با لحن دوستانه می‌گفتم: «گوش کن... دالی... من بعضی سوالات از تو می‌کنم که اصلاً مایل به طرح و پرسش آن نیستی و مخصوصاً خوش ندارم کلمه استنطاق را استعمال کنم... اما یک چیزی درین ما جبراً خوشم نیامده و باعث تعجب شده است این بانک در طول یک صد سال که از عمر افتتاح آن می‌گذرد، همیشه همگونی نه بدون حادثه به کار داده ستد پر داخه و در طول زمان هیچگاه چنین اتفاقی برای بانک رخ نداده بود و امروز برای بار نخست در تاریخ این شهر چنین سرقتی واقع میشود و یک نفر به قصد دستبرد زدن به اداری بانک وارد عمارت بانک می‌شود... تو هم تقریباً دو سال از بقیه در صحنه ۱۳

می‌کند... در میان خریطه جهمام بلخ ۱۲ هزار دالر موجود بود... روزنامه یک تصویر هم نشر کرده که در آن اپرنیگای پیریک چک حاوی ۵۰ هزار دالر را بعنوان قدرشناسی از ابراز شجاعت دالی بوی میداد... اپرنیگایا زهم خصلت خست و امساک خود را در آن تصویر نشان داده بود... اینها همه برای من واضح بود... مگر یک سوال رانمی فهمیدم: آیا دالی به راستی تفنگچه را با خود به بانک برده بود زیرا او میدانست همانگونه که نوشته بودند، هنگام صرف ناشتا بدگمان شده بود که جوالدشتاینر فی الواقع به بانک دستبرد میزند...

من برای خودم یک ساسج بانان برداشته، درانای فکر کردن خوردم... به تعقیب آن گردش مختصری کرده سرانجام به دفترم برگشتم...

با خود گفتم، نباید موضوع را به عقب انداخت... من مارشال آن ناحیه بودم و نمیتوانستم چنان جلوه دهم که اصلاً اتفاقی رخ نداده است... زیرا هنوز جوابی از واشنگتن نرسیده بود... چه میخواستم یا نمیتوانستم باید از دالی چند سوالی میکردم... من تمام جراتم را بکار برده به دالسی تلفون کردم و به او توضیح دادم که باید یک پروتوکول ترتیب دهم و به او گفتم:



جسد راجعت حفاظت در میان یخ به سرد خانه گرایز شست فرستادم و آنگاه به تقاضای مسامحه و نظمیه جهت دادن راپورنزد اوبه دفترش رفتم... متعاقباً پولیس شهر، شاروال محل و خبرنگاران و عکاسان و خلاصه یک تعداد دوستان و آشنایان بترتیب دوم را گرفته طالب معلومات شدند... و مراجعات پیهم و مکرر چندان وقت را گرفت که چاشت همانروز نتوانستم برای صرف غذای منزل بروم و تاجار گرسنه به کارم ادامه دادم... فقط وقتی دوباره به دفترم رسیدم فرصت آنرا یافتم که نفسی به راحت بکنم و مجال تفکر برایم پیدا شد... بعضی مسایلی بود که آرامش مرا سلب میکرد...

نخست به سادگی نمی‌توانستم قبول کنم، که دالی شیرین ماکسی را گشته باشد... و آنهم بغضی که آن شخص بیک بانک دستبرد زده و میخواسته پولهای بانک را بسرقت ببرد... این همان دالی نبود که من می‌شناختمش؟ آن دالی که همیشه با مردم با محبت حرف میزد و تبسم هیچگاه از لبانش دور نمی‌شد؟ به یقین او روی دکمه زنگ خطر پای گذاشته و آنگاه بدنیاال سارق بیرون دویده تانمیر مورتش را یادداشت کند... اما کشتن مردی که سه گلوله به مغزش خالی نماید...

نه... این کار به خصلت دالی تطابق نمینمود، چه یک سارق بانک مینمود یا یک جنایتکار دودگر... چگونه و از کجا توانسته بود اسلحه بدست آورد؟ من تفنگچه را برداشته به دقت دیدم... امروز پیش از چاشت این اسلحه را ضبط کرده و در درون میز کار خود گذاشته بودم... سه مرمی از آن خارج شده بود... اپرنیگای پیرمسلما برای این خانم که در بانک اوبه صرافت اشتغال داشت هرگز تفنگچه نخریده بود... تا او در برابر سارقان بانک از خود دفاع کند... من حاضر بودم با هر کسی شرط ببندم که اپرنیگای پیر هیچ سلاحی در بانک نگاه نمی‌کرد...

و دالی - از آنجمله خانمهایی نبود که با اسلحه و صورت استعمال آن آشنا باشد یا بتواند یک سلاح را بکار ببرد...

سه دگر: و همچنان این سوال لاینحل ماند: آیا دالی میدانست که پشت آن پلوجه سیاه صورت جوالد شتاینر پنهان بود؟ من هنوز با این سوال مشغول بودم که دروازه دفترم باز شد و پیشخدمت وارد شده یک نسخه روزنامه عصر را روی میزم گذاشت... درستون حوادث و اتفاقات یک عنوان چهار سطره به این گونه نوشته بودند:

دیسولی ټنگلی او په زړه پوری موسم وو، مخکې، لاسونه، او دغور لمسی تکی شنی معلومیدي، غرونه او رغونه تازه په نظر رانلل، د آسمان پر پاک واوزین تندې باندې خړی او خپلواکي ورځی پوی خوا او بلی خوا ته په لږ کښی وی، یو وېل ته یی لاسونه غورځول او سینکارونه یی کول او په خپلو ښانستو مر غلرو یی باغونه او کښتونه اوبه کول، ټول خلک خوشحاله او صو سیدل، پښتني پیغلو په پاکه مینه او زیات محبت سره اېتنونه کول، مېنان خلسمان او پیغلانې دگرانېت او عشق په غېږ کښی یو تر بل جاريدل او دخپل راتلونکي ژوند دپاره یی راز راز هیلې او امیدونه روزل، ددغه ټنگلی موسم په خوږه لمر کښی د طبیعت تر قانون لاندی دیوه خوار او پښتوا بزگر په کاله کښی پوی ښانستی او گمکي تجلی سترگی روڼی کړی، دلخلی پېداېښت غوږو، چه مور او پلارته یی دتیکمرغی او سعادت لمر راوخوت او ددیری خوښی څخه په جامو کښی نه شايدل په دریمه ورځ سهار یی پر دغسی تجلی باندی د پیروزی نوم کیښود.

ورځی شپې او شپې ورځی، میاشتی او کلونه یو په بل پسې واوښتل دطبیعت دقانون په غېږ کښی ددی وخت دتیریدو سره سم ټول ژوو خپل دتکاملی سیر او تحول فلسفی ته

د پیروزی مور! که حقیقت درته اظهار کړم اوس می نو دژوند او بزگرۍ دکمپڅخه خوا توره ده، لورنده د خدای غضبیدی.

- ولی، ولی خبرکي، څه پېښه ده؟ لورمی په تا څه کړی دی چه داسی ورته په قهری، آخر لږ څه فکر خو وکړه. زما لور ده ځوامی په بدیږی.

- ته کوره ښځی! ماکله پیروزی ته په وویل: او یا می ښکښل ورته وکړه. خبره داسی ده او ته یی په خپله وینی چه دیوه خان مرکښی او دبل خان مرکه راځی زه اوس هکښک تللی یم، که یی یوه خان ته ورکوم دهغه بل خوا راڅخه بدیږی او زما سره دښمنی پالی نوزه خو مسکین سړی یم ددی خلکوسره زما دیلار دوسه څه نه دی پوره.

- سړیه داڅو رښتیاده، لاکن دومره راته وایه چه چاره یی څه، که می و پوښتی، ولواوس می نو ددی ډیرو مرکو څخه نفس پزی ته راغلی دی. زه ولاودی خلکونه حیرانه یم چه خپله دغریبی دودی یس را پوری سور اور کړیده.

- ته کوره ښځی! یوه چاره چه یی مسا دځان سره سنجولی ده، هغه داوه، که چیری ستا او دپیروزی خوښه وی، ددی کلې څخه به ښارته پارسو، او هلته به خپل دغریبی ژوند شروع وکړو.

ځانونه وکارو او ښار ته به کوچ وکړو.

- پلاره! داڅو ورځی زما په نیت کښی وه چه وناټه ووايم خو دومره جرئت می نشوای کولای، څنگه چه تاسی په خپله یاد کړه نوزه باید ورته ووايم، چه زه اوس هیڅکله مېړه نه کوم، که می چیری مېړه کاوه نورځان لوندی دیو غریب او اخلاقی ځوان سره واده کړم که چیری ستاسو خوښه وی چه ددی کلې څخه بار شی، زما خوښه ده او هیڅ نه پکښی وایم.

- بس، بس، ما هم دخدایه دغه غوښتل، چه دپیروزی خوښه ده. زما په سړکښی خوښه ده لندو داچه ستا دڅیره به ددغه کلې څخه دښار ولور ته کهه کوو....

شبه تیره شوه، سهار وختی جمال اکاله خوږه راوپا خید، سیمستی د جومات په لور روان شو، هلته یی اودن تازه کی او لمونځ پویولی، وروسته دزمانه څخه یی دجومات دملاه او نورو کلیوالو څخه د خدای په امانی وکړه او دوباره دخپل کاله په لور روان شو. کوم وخت چه دجومات څخه راوتی، لمړخپل زړینی وټانکی دکانفانو پروښانه تندې څلولی وی او هرشی ته یی ښکلا ورپه برخه کړی وه. کله چه کاله ته را ورسید، نو دپیروزی مورهم خپل ټول کالی او سامان راغونډ کړی وه. وروسته لهڅو شیبو څخه دوی درې واپس دخپل

درحمت خبر زوی لیکنه :

دغی خان وو واژه؟

دسره دگاونډی اویا نورو خلکو کورونو ته تله او دغی سره به یی دخلکو په چوپړ کښی مرسته کوله.

شپې او ورځی یو په بل پسې سببا کیدلی زمانې هرڅه ته په خپل غېږ کښی تحول ورکاوه، ژړو فکرؤو وروړو خپل ځای ونازه او نوی اندیښونه یی پېښاوه ټول انسانان دخپل راتلونکي سر توشته څخه بسی خبره پاته وه دهری پېښی او واقعی اختیار به یی قدرت ته سپاره هیڅوک نه پوهیده چه څه به راشی او څه به وویتو.

ښکلی او معصومی پیروزی هم خپل دژوند تاریخ او خوږی شپې او ورځی یو په بل یی سببا کولی ځوانی او پیغلنوب یی سترگی تردی اندازی پوری پېښ کړی وی چه هېڅ ته یی پام نه وو.

یوه ورځ ځوانه پیروزه چه خپلی پاکي جامی یی په تن کړی دی، دخپل کور څخه دگاونډی دکور په نیت راووتل دلساری په منځ کښی دهمدغه شتمن سو ډاگر وروچه محبوب نو میده ولاړوو، کله چه یی سترگی پرښکلی پیروزی وښتی نو ورو دغی خواته ور روان شو او دارنگه یی ورته وویل.

- پیروزی، ها پیروزی.

- څه وایی چه لاره دی راته نیولی ده، مقصد دی څه دی.

- که یوه خبره ورته وکړم چاته خوبه نه وایی؟

- وایه، څه خبره ده.

- که رښتیا راڅخه پوښتی، دغی ورځی راهبسی چه ماته لیدلی یی، زما څخه دی ژړه وږی دی، زه ستا سره د سره مینه او علاقه لرم، ستا دمنی په اور سوځم، نو که چیری ستا خوښه وی زما سره ددوسنی او

اصلی ټاټولی څخه مخ دښار پرلور روان شول ټوله ورځ یی لاره ووهل دغېت مازدیگر قایې ووجه ښارته را ورسیدل. هغه شپې یی یوه سړای کښی سېاکړل. کله چه سهارشو سیمستی یی دیوه ځای دیندلو په هغه خپل فعالیت شروع کړی. ورځ لانیسې نهوه تیرم شوی چه جمال اکا دښار په یوه کوربه کښی دیوه شتمن سړی په څنگ کی دکاونډی په صفت پوځای وموند او دهغه شتمن سره یی داومتل چه دپیروزی مور په دهغه دکاله چوپړ او خدمت پر خپلو اوږو واخلي. پداسی حال کښی چه شپې خپل د ظلمت پېڅول ورو ورو دښار پر مخ غوړاوه، جمال اکا خپل ټول کالی او سامان همدغه ځای ته را ورسول او درې درې سره ځای په ځای شول. شپې یی بهر ترتیب چهوه تیره کړه، سببا سهار جمال اکا دخوب څخه راگښیښتی څنگه چه جومات لهوو ورته معلوم، په کور کی یی لمونځ وکړی. پیروزه او موری هم راوپا خیدل. لمونځونه یی وکړه.

پداسی حال کښی چه درې واپه په خپله خونه کښی ناست وه جمال اکا دپیروزی ومورته مخ واپاوه او ورته وی ویل.

- ښه، اوس خوږو دادی ځای پسرځای شوو. ماڅو دوه گاونډی سره داوعدله کړی ده چه دپیروزی مور به ستاسی دکور چوپړ پرغاړه اخلي.

نوته چالاکه ولاړپه هلته ورشه، ځان ورته معرفي کړه، زه به هم ولاړشم کونډی ځان ته کوم کار پیدا کړم. پیروزه دی دکور څخه نه ښوری اونه دی کور خوشی پریریدی. وخت دېد بختی دی، غل به راغلی دی او دغه دځواری کالی به یی راڅخه وږی دی.

سړی ته لیونی یی، موچه ښارته ولاړ سو، هلته به څه خورو او چیری بهه هستوگنه کوو؟

- ای ښځی! داټول خلک چه هلته ژوند کوی څه خوری او چیری ژوند کوی؟ خدای مهربانه دی مونږته بهم یوه کوله وچه دودی اویوه سر پناه راوړسوی.

که هلته نور هېڅ نه وی، دڅنگری کسب خو شته.

پداسی حال کښی چه دودی دواړه پدی خبرو لگیاوه ناشاپه دخونی در وازه خلاصه شوه ځوانه پیروزه چه په تندی کښی یی دیوه سخت او شوم سر توشته لغښی له وراپه غلیدلی، راتوتل.

- بابا جانه څه حال دی؟

- شکر دی لورکی ښه حال دی، ته څنگه یی، چیری تللی وی چه داسی خوشحاله معلومیږی.

- چیری نهوم تللی، دکاله په کار مشغوله وم، خیر خودی چه تاسی دواړه یو وېل نه گوری، څه پېښه ده؟

- بچي! څه نه ده پېښه، صرف دمورسره می دی پوڅه خبری درلودی.

- خبری یعنی څه؟

- لورکی! خبره څو داسی ده چه ته ښو اوس شکر دی پیغله شوی یی، هرچا وناټه دطمع او امید سترگی نیولی دی، څنگه چه ته یی په خپله وینی، چه ستا دغوښتلو دپاره یوه مرکه ځی او بله راځی، زه اوس حیران تللی چه دجا سره څښی او دوستی وکړم که دی یوه ځان ته ورکوم لودهغه بلد خفگان طاقت را پوری لشته نو همدغه ووجه ستامور ته می وویل که ستا اود پیروزی خوښه وی داکلی به پریردو او دخلکو دخولو څخه به

غاړه ایښی وه. زاپه نوی سول او نوی ډاډه سول، پیروزی هم ددغه وخت دتیریدو په جریان کښی خپل دخاړ پوڅو اوکوچنی والی دوره دخوب او خیال په شیرین ټال کښی تیره کړه او دپیغلنوب او ځوانی په سبته اولیونی دنیا کښی یی قدم کیښود. اوس پیروزه ډیره ښکلی او دلربا پیغله وه. دغی دنورو اوغلو سترگو، چښکی ونی، تورو وریښتانو، سرو باړو گانو اوتازکو شونتوانو دلیدو توان او طاقت په چاپوری نه وو، بلکه ډیر ځوانان او پاڅه خلک یی لیونیان کړی وه.

په ډیره لږه موده کښی د پیروزی دښکلاو کړبنده توب آوازه په ټول گلی او اولس کښی خبره شوه. په ټولو کورونو کښی دپیروزی دغی ځوانی او ښایستوب ستاینه کېده او خلک یی په صفت نه می پدل.

پدی وخت کښی دکلی اووطن د شاوخوا څخه دټولو شتمنو او پیاوړانو، ځاانو دپیروزی غوښتنه کول، دروی کاله ته به یوه مرکه تله اوبله به راتله، څو کله چه به دپیروزی پلار دیوه شتمن خان سره روغه او جوړه وکړه نو و به یی لیدل چه هغه بل پهای خان دده څخه خوا بدي کیزی او امکان لری چه دده دډیرو سختو دښمنانو څخه شی، څنگار چه دپیروزی پلار یو ډیر غریب او پښوا بزگروو او ددی ځاانو سره یی ددښمنی اومقابلی توان نه درلود، نو دایې دځان سره فیصله وکړه چه پیروزه به پدغه کلي او اولس کښی هېجانه نورکوی، په یوه پرده او ښه وضعیت به ددغه کلي څخه ښارته بارپزی څوچه هلته به ډیره آرامی او هوسایی سره خپل د غریبی ژوند وکړی، نو په دغه چرت او خیال یوه ورځ ددباندي څخه خپل کاله ته راغی او میرمنی ته یی وویل:

رفاقت لاره یوه کړه ، هرڅه چه وا یی هغه
د سره کوم .

- څه څه ووک شه زه وگوره او نه . زه
دیوه خواړ او بی وزلی خټگر لوریم دماښام
دروږی په پیدا کولو پوری حیران یو ، اوت
دیوه شتمن او پهلای سوداگر وروړ یی .

ته باید دخپلی سویی سره برابره تجلی
پیدا کړی او د هغی سره واده وکړی . نور
احتیاط کوه چه ومخې ته ونه درپړی کشته نو
وور او وروړ ته دی خبر ورکوم .

- پیروزی ! داته څه وایی ، خبری دی
لکه خنجر زما پر زړه لگېږی . زه درشتیا
درته وایم ستا سره مینه لرم او غواړم چه

ستاسره واده وکړم . ته که هر څومره زما
څخه شان گوښه کړی ، بیا هم زه دی ته
پرېږدم ، نورنو ستا خوښه ده . هرڅه چه
دی زړه غواړی ، هغه وکړه .

محبوب په هېڅ ډول د مظلومی پیروزی
څخه لاس نه اخیست او تل به یی هغی ته
لیاره نیول او دخپل مینې اظهار به یی ورته
کاوه . وروسته له هغه ددی څخه یی معصومه پیروزه
ودی ته مجبوره کړه چه دهغه سره دوستی او
رفاقت مزی ټینګ کړی او د هغی دساده والی

او سپیڅلتوب څخه ناوړه استفاده وکړی
یدی ترتیب د محبوب او پیروزی دوستی
اوبارانه توب غوښی وغوړیدل . دوی دواړه
به په پټه بودبله سره لیدل ، مجلسونه یی
کول او یو تر بل به جاریدل .

پیروزه پدی عقیده وه چه د محبوب سره
واده وکړی او دهغه دژوند و فاداره او خوږه
مفکری شی . لکن محبوب بیا داسی خیال
دراوړ چه پیروزه په خپلو شته او پیسو
ودولوی ، ناوړه استفاده ختی وکړی او په پای
کښی یی دیوه تر یخ اوتیاه کوونکی ژوند سره
لاس په گریوان کړی .

ددوی دیاری او رفاقت څخه دری میاشتی
تیری شوی ، ددی وخت په جریان کښی
محبوب د پیروزی څخه ډیره ناوړه استفاده
وکړه او خپله شپوانی تنده یی په ماته کړه .
اوس یی نوچندانی ولیدلو ته نه ور تلی اونه
بی دومره چرت په خرا باوه . یوه ورځ
پیروزی دشان سره چرت واهه چه ترڅو پوری
به د محبوب دوددی په خیال شپې او ورځی
بیا کوی ، سبا به رسوا شوی یی ، کور او
کېږل په ټول در باندی خبر شوی وی . بیا
به نو څه کوی . نو ځکه یوه ورځ یی محبوب ته
په احوال ورکړی او هغه یی خپل کور ته را
واوښت . محبوب هم د پیروزی غوښتنه ومنل
او کورته ورته راغی ، وروسته تر سلام او
دوځی پیروزی ورته وویل :

- محبوب چانه ته اوس چیرې یی ، هغه
پخوانی مینه دی نشته ، که څنگه ؟

- څه وکړم . ټوله ورځ په کارونو لګیایم
دومره وخت نه پیدا کېږی چه ستا پوښتنه
وکړم .

- ښه هغه به خدای په خبر کړی . خودومره
رانه ووايه چه پر خپله پخوانی وعده ولاړی
او که ؟

- دڅه شی وعده ، ته اوس خوب وینی او
که وینه یی ؟

- ولی . تازما سره په لمړی ورځ دا
وعده نه وه ایښی چه زه ستاسره واده کوم
اوس بیا پر پښیمانه شوی .

- پیروزی ! ته لیونی شوی یی ، زه وگوره
او ستاسره واده .

چه بیا دی داسی خبره تر خولی راونه وړی
که می مود او وروړ خبر شول ، حتما دی

وایی .
- خوتا په لمړی ورځ رانه وویل ، چه زما
سره دوستی وکړه ، ډیره را باندی گرانه یی
اوبیا ستاسره واده کوم .

- ما هیڅکله داسی ندی ویلی او زه
دومره احمق نه یم چه دیوی بیوزلی او غریبی
پیغلی سره واده وکړم ، نه ښه فکر وکړه ،
بل چایه درته ویلی وی .

- ولی دروغ وایی ، تازاته وویل ماڅو
داسی فکر کاوه چه ته به یوه ډیر پاک او
ایمانداره ځوان یی او رشتیا هم زما سره مینه
کړی . که زه داسی پوهه وای چه ته دومره
چال بازه اوبی غیرته ځوان یی ، نومابه هیڅکله
ستاسره دوستی او رفاقت نه وای کړی .

- پیروزی ! ماته دچال بازه اوبی غیرته
ځوان خطاب مکوه ، خپلو خبروته متوجه شه ،
چه څه وایی .

- اوس هم درته وایم چه تر تایی غیرته
ځوان نشته ، ځکه چه یواری وعده وکړی او
نه پر خپله خبره پښیمانه شی . که زه داسی
پوهیدای چه ته زما څخه خپل مقصد اخلی
اوخواته ځوانی او پیغلنوب می را خرابوی ،

ما به پخوا لاڅان وزلی وای اویا به می ته
ترشان قربان کړی وای . ماته اوس څرگنده
شوه چه ته یو ډیر ظالم او ناوړه ځوان یی ،
تش دخپل شخصی منفعت لیاره دی زما ژوند
او ځوانی په خطر کښی واچوله .

- څو ځله می درته وویل چه ماته دبی
غیرته اوبد ځوان خطاب مکوه ، بی غیرته او
نایوه ته یی چه زما په خبرو و غولیدی . په
آینده کښی احتیاط کوه چه بیا زما نوم واخلی
که نه نوهغه چل به در باندی وکړم چه پر دغه
حال به دی شکر وباسی . ددی زه درڅخه ولاړم
نه دی پیژنم اونه می دوستی دوسره درلوده
څه دوس نو دنورو ځوانانو سره یاری شروع
کړه .

یدی ترڅ کښی محبوب په ډیر قهر او غضب
سر ، د پیروزی دکورڅخه وژی او پیروزه یو لاری
پاتیږی اودخان سره داسی وایی :

- ای خدایه ! داڅه چل را باندی وشو ،
ځوانی او پیغلنوب می دتورو خاورو سره
برابر شول ، لکه دیوی ښکلی غوښی غولدی
دتنه پار له کبله ورژیدم . زما ژوند دژبا
او افسوس وړدی .

وروسته تر دی نو پیروزه ډیره لمکینه
اومړای په نظر راتله کله چه به یی پلار او
مور دکور څخه ووتل ، نو هغی به په ژبا پیل
وکړ او تر ماشومه به یی ژول . په لړمده کښی
سترگی یی دسترگو په کو لکانو کښی
یی دمنځ بڼه ژپړه واوښتل ، غټی اوښانستی
ننوتلی ، بدن یی ورځ په ورځ ویلی کیدی
دنیا دیوه زندان په څیر ورته ښکاریده ، دشان

اوبورو خلکو څخه یی کرکه کیدل له ډیره غمه
او ویر څخه به یی زړه دسینی په صندوق کښی
پورته پورته کیدی ، پر خپل تیری ځوانی او
ښکلی پیغلنوب باندی به یی دارمان اوښکی
تویولی ، مور او پلار چه به یی دخپل گرانې
نور داحال کوت ډیر به یی چرت په وړاندوړو
اونه پوهیدل چه په نازولی لوری شه سوی دی

یوه شپه پیروزه په خپل ځای کښی پرته وه
دخان سره یی فکر کاوه ، چه تر دی ژوند
خومی مرګ ښه دی ، څله ژوندی یم باید
شان مړکړم ، خوچه په دغه وحشتناکه خوب
کښی خوب یوږه کله چه سهار راوښته شوه
نور دیا د هغی په خیال کښی بل رنگ درلوده
هرڅه ته یی دنفرت او کرکی په هنداری کښی

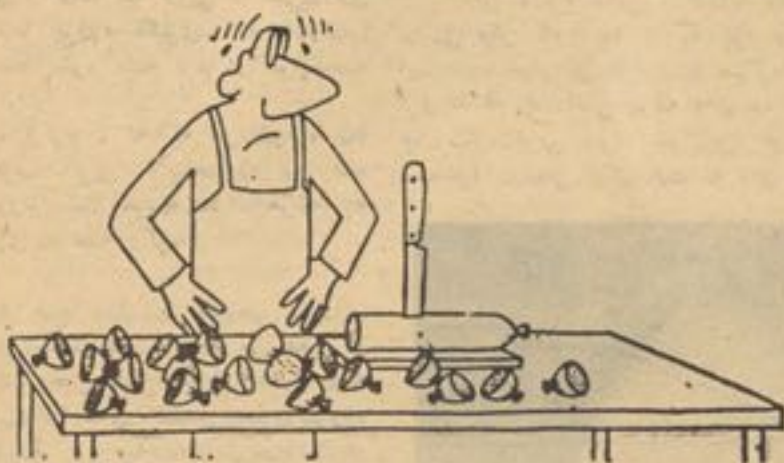
کتل اودخان سره دیوی خطر ناکی نقشه په
طرح کولو مشغوله شوه ، ناڅاپه یی دافکر
وکر ، چنه ب باید خامخا پوخه زهر پیدا کړی
اوهغه وځوری خوچه ددی نارامه او ننگ آوره
ژوند څخه شان بی غمه کړی . پدغه نیت دکور

څخه راووتل ، وروسته تر ډیر زحمت او
کوڅښ یی لړشه زهر ومیشل . تقریبا د
ماښم تایی و و چه زهر یی په پیاله کښی
واچوله او خپل منځ ته یی کښیښودله ، کله به یی
دزهر پیاله را پورته کړی شونم اونه به یی یوږه
او کله به یی بیرته پر څمکه کښیښودله واقعاً
چه دلته دژوند او مرګ تر منځ یو ډیر زړه
خوږونکی دیالوګ روان وو ، ژوند و معصومی
پیروزی ته ډاډونه ورکول اوهغه یی وراتلونکی
ژوند ته امید واره کول . لکن مرګ هغی
ته دژوند اوانسا نانویه متعلق ډیر د احساس
ورکاوه او هغی ته یی دپستی او رسوائی
دژوند ټوله ویر چنه فلسفه بیا ټول اوددی
ژوند په مقابل کښی یی مرګ ته دښو خطاب
کاوه .

پاتی په ۶۲ مخکښی



گدازگاه



بدون شرح :

علت طلاق

زن جوانیکه تازه عروسی کرده بود بد فتر طلاق رفته و خواها ن طلاق خود از شوهرش شد ، شوهر حاضر شد و قاضی رو کرده به زن جوان و پرسید : به چه دلیل میخواهید از شر هر تان طلاق بگیرید ؟ آیا شوهر تان با شما بد رفتاری میکند ؟

- نخیر .

- به خانه و زندگیش توجه ندارد ؟

- نخیر

- شما را دوست ندارد ؟

- نخیر

- پس به چه دلیلی میخواهید طلاق بگیرید ؟

- بدلیل اینکه یکنفر خو پتر از او یافته ام .

ام دیوف

شب عروسی

شب عروسی است . داماد با تعجب بطرف عروس نگاه میکند . مهیا نا نهر لعلله صدا میکند : (تلخ است .. تلخ است) معنی حرف های شان ا نیست که عروس و داماد باید همدیگر را ببوسند آنها همدیگر را می بوسند و قص ها و سرو صدا تا ناو قش شب دوام میکند . مهیا نا های خسته از رقص و پا یگو بی بالآخره میروند و عروس و داماد تنها میمانند مادر عروس در از عقب می بندد . عروس و داماد فوراً بطرف میزی می روند که تحفه های مهیا نا ن روی آن مگه ار ده شده : داماد آهسته میگوید :

- این دو سیت ظروف شیشه ای .. اگر هر کدام بیست و پنج لیوه قیمت داشته باشد پنجاه لیوه میشود .

- عروس میگوید :

- چه خوب لعلای بغل .. اگر شصت لیوه قیمت داشته باشد میشود یکصد و ده لیوه .. باین یک صد و سی ..

- داماد میگوید :

- دیگر چه آورده اند ؟

- بالشت ها ، رو جا یی پیرا ها .. جمعاً پنجاه لیوه میشود .

- و این دیگر ها ... ؟

- بیست لیوه ..

- شش گیلان و این خودی .. اوه یکی آن شکسته ..

- چه مردم خرابی .. گیلان شکسته را آورده اند ... خوب همه آن میشود دنود لیوه ...

- خوب دیگر ... ؟

- دستمال ها تر مو ز ، قاشق کالان سوپ خوری ، گل ها ...

- همه آن ممکن است یا زده لیوه شود ..

- اوه قلم های خود کار سه بو تل و این و چند دانه کیک ..

- خوب ... دکه ... ؟

- خواننده های عزیز .. حالا چه میگویند بهتر نیست عروس و داماد را تنها بگذاریم ؟

(پایان)

رفع توهین

مستی آخر شب وارد میخانه ای شد و دید عده ای در چپ و راست میخانه نشسته اند و مشغول میخوارگی هستند . مرد مست که از همان نگاه اول از حضار بدش آمده بود برای اینکه آنها را تحقیر کرده باشد با صدای بلند گفت :

- ای ماکیا نهایی که طرف راست نشسته اید وای خروس های که .

طرف چپ نشسته اید سلام ، یکی از مشتریان که طرف چپ نشسته بود

باقیافه ای برافروخته بلند شد و نزدیک مرد مست رفت و گفت ؟

- خوب چشمهایت را باز کن ، من خروس هستم ؟

- مست بدون اینکه خودش را ببازد خونسردانه جواب داد .

- خوب اگر خروس نیستی برو بنشین طرف راست .



قصه لباسی که بعد از هر دفعه شستن خرد شده میرفت .

ویتاتوی کوچک!!!

در سالون سوم آثار سالهای بعدتر
۱۴ و ۱۵ دیده میشد و ویتا تو تو کار ی نیز

دورتر هر اثر نظر میخورد.
شوهر رو بطرف خا نمش نموده گفت:
- تو بحر ف ها یم مثلک به باور ندار ی؟
- چه زند می دشواری را تو گساری
مگذرانده است. ویتا تو تو ی کوچکی حتی از
آوان طفلی علاقه به نقاشی داشت و قتی
ویتا تو جوان شد

این زن و شوهر همچنان در سالون
های چهارم، پنجم و ششم و قتی دا خل
شدند باز هم دیدند که در هر سالون
آثار هنری زیادی وجود دارد و وزیر هر کدام
باز هم جمله ویتا توتو کار ی دید ه می
شود که همه متعلق به قرن هفده میلادی
میشد.

خانم که باشوهرش در هر سالون
داخل میشد و به تعریف های شوهرش
درباره ویتا تو تو کار ی گوش داده بود
گفت:

- اما در سالون هفتم طور یکه در نشریه
معرفی گری مطالعه نموده ام آثارا ییل
ودورتر هر عکس باز هم جمله ویتا تو

نمایش گذارده شده.

شوهر هیچ جوابی به سخن خانمش
نداد.

در سالون هفتم و هشتم و بالا خیره
نهم باز هم ویتا توتو کار ی در هر اثر هنری
و حتی در یک کوچکی کهنه خیلی باستانی که
در روی سالون به نمایش گذارده شده بود
بنظر میرسید.

خانم بر سیل استیلا و تمسخر از
شوهرش پرسید:

این اثر هنری ویتا توتو کار ی خواهد
بود؟

- و ضمنا در نشریه راهنمای گلیری
نوشته شده که در سالون نهم آثار هنری
تیتسیان و باولو وجود دارد آیا آنها کجا
هستند؟

شوهر در سالون نهم شروع به دس زدن
نموده چیز هایی به خانمش تعریف کرد و
همینطور از گلیری خارج شدند.

وقتی از گلیری بیرون رفتند باز هم
شوهر کتابچه راهنمای گلیری را از جیب
آورده و ناگهان چشمش به جمله ویتا توتو کار ی
افتاد که ترجمه آن از اینطور بود:

ویتا توتو کار ی یعنی «دست زدن به آثار
هنری بکلی ممنوع است».

از خجالت عرق از سر و رویش سرازید
شد و با همان حالت خجالتی و عرق پر بجاده
کوچک آفتابی به حرکت افتادند.

پایان

دیده میشد. زن گفت این تو کار ی دارای
آثار زیادی است

شوهر با غرور و تبختر زیاده روی به
طرف خا نمش نموده گفت:

- من کم کم یاد دارم که راجع باین نقاش
چندی قبل تحقیقات یک محقق را نیز
خوانده ام.

سپس هر دو وارد سالون دوم شدند.
تمام آثار نقاشی شده این سالون مربوط

به قرن چهاردهم بود و تنها یک قسمت کمتر
آن از آثار هنری قرن پانزدهم نمانده.

میکرد و دورتر هر عکس باز هم
ویتا توتو کار ی دیده میشد.

شوهر از پس باین جمله آشنا شده بود
فکر میکرد از دوستان و آشنایان قدیمش
است و لذا گفت:

بین، بین! (بعد از کشیدن صلیبها)
ویتا توتو کار ی و فرشته را ویتا توتو کار ی
- هر می تو کار ی! حالا من خوب
می دانم و بیدار دارم که راجع به تو گسار

جایی ای را خوانده ام. بسیار یک اثر قوی
است! یک اثر قوی! اینا لیا یی ها در
آن وقت آثار خوب و ارزشمند ی از خود
بیاد گار گاه داشته اند.

بود خیلی کهنه و فرسوده بنظر میرسید.
در یک قسمت شکستگی ایسن عکس لوحه
کوچک مسی نصب شده بود و در آن جمله
بنظر میرسید که نوشته شده بود: (ویتا تو
تو کار ی).

شوهر به خانمش گفت:

- بین ویتا تو تو کار ی قرن سیزدهم را
که خوب یک اثر هنری خیلی تار یخی و
قدیمی است.

خانمش به تأیید گفته شوهر گفت:

- او هو! چه قدر جالب! ... حتی وحشت
آور و هراس انگیز.

زن و شوهر هر دو بسوی منظره
دیگری روان شدند.

شوهر اشاره به زیر عکس نموده -
گفت:

- اینهم ویتا توتو کار ی قرن سیزدهم
میشد. زن در حالیکه خیره خیره بسوی
عکس می نگریست لبان خود را شور داده
گفت:

- سام! بلی اینهم همان طور و حشت
آوراست.

دیوار های تمام سالون از عکس پر بود
و دورتر هر کدام جمله ویتا توتو کار ی

مسا فر تازه وارد ی با خا نمش در
کشور ایتا لیا خوا ستند از مو زیسم
معروفی دیدن کنند. مو زیسم در یکی از
شهرهای ایتالیا مو سوم به میلان واقع
شده بود. وقتی آنها به میلان رسیدند برای
بود و باشی خود در جستجوی هو تلسی
شدند تا اوزانتر ین قیمت داشته باشند
هو تلسی اتاقی را بگرایه گر فتند. مسا فر
بعد از استراحت مختصر کتابچه جیبی
کوچکی را بنام (خارجی ها در ایتا لیا)
از جیب کشیده بعد از چند لحظه مطالعه
دانست که در میلان یک کلیسا و یک
گلیری آرت خیلی معروف وجود دارد و
لذا تصمیم گرفتند از آن دیدن کنند.
مسافرت به خانم خود گفت:

- اول باید از کلیسا دیدن کنیم و بعد
به گلیری برویم.

کلیسا در یک قسمت شهر از دور جلوه
میکرد و خیلی دارای ارتفاع بود. بهموردیکه
نظر مسافر بر آن افتاد رو بختانش نموده با
تعجب زیاد گفت:

- او هو!! چه کلیسای بزرگ و بلند.
خا نمش به تأیید گفته شوهر -
افزود:

تعجب سا ختمان ی دا رد مانند جالی
مثلک از جالی ساخته شده.

زن و شوهر بسوی کلیسا روان شدند
و پیش ازیکه به تماشای عمارت بپردازند
اولتر از همه به زیر زمین تار یسک و
وحشت آور آن پایین شدند و چند مرتبه

دور مقبره که در آنجا واقع بود گردش
کردند. سپس لحظه درهما نجا نشسته و
خستگی خود را رفع کردند.

بعد از رفع خستگی از آنجا خارج شده
به بام منزل اخیر عمارت کلیسا با لاشدند
در آنجا رستوران کوچکی وجود داشت که

غیر از شیر یخ چیزی دیگری ندا شست
نفسه هر دو با هم شیر یخ خوردند.

در حین شیر یخ خوردن ناگهان نظر
شان به منظره شهر افتاد.

- او هو! تمام شهر ما زند کف دست
معلوم میشود.

لحظه بعد هر دو روانه گلیری آرت
شدند.

شوهر بخا نمش گفت:

- بدون رهنما و داشتن کتاب گلیری
را تماشای میکنم و ضرورت به کتابلا رهنما
نیست. زیرا نام نقاش در زیر هر عکس
نوشته شده و ما بدون رهنما می توانیم
آنها بدانیم.

وقتی داخل سالون شدند به او لین
الرهنمای ای بر خود دادند که از قرن سیزده
بود نسبت این که خوب نگهداری نشده



حقوق پس مانده

- نوکر - آقای دکتر دلم دردمی کند.

دکتر - من که طب نیستم.

نوکر - پس دکتر چه هستید. دکتر - دکتر حقوق.

نوکر - پس شش ماه حقوق پس مانده ام را بدهید.

کف شناسی

دور رفیق با یکدیگر درباره ای علم پیشگوئی از روی خطوط دست
صحبت میکردند. یکی از آنها منکر بود ولی رفیقش گفت:

- من چند وقت پیش با دید ندست یکی از رفقا با و گفتم که در
قمار حتما میبرد رفیقش با تعجب پرسید:

- مگر چه چیزی جالبی را در دست او دیدی که چنین پیشگوئی
باو کردی؟

- هیچ، سه ترس کاکه.

شماره ۴۵



زنان و دختران



رمز زیبای و موفقیت :

مادر و کودک :

وزن طفل شیر خوار و افزایش آن

در چند روز اول از وزن طفل شیر خوار بطور طبیعی کاسته می شود . بعدا بطور متوسط روزانه ۲۰ تا ۳۰ گرم بر وزنش افزوده میگردد افزایش و وزن شیر خواران همه روزه یکسان نیست و مقدار آن بستگی بوزن تولد و بنیه خانوادگی وی دارد . بطور کلی يك كودك شیر خوار تندترست و وزنش طی شش ماه اول دو برابر و در پایان سال اول سه برابر وزن تولد میشود . این قاعده بیشتر در مورد کودکانی صادق است که وزن تولدشان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ گرم است . آنهایی که وزن تولدشان کمتر از ۲۵۰۰ گرم و بیشتر از ۳۵۰۰ گرم است سرعت افزایش وزنشان نسبتا بیشتر یا کمتر بقیه در صفحه ۵۷

آرایش مژگان و ابروها



چون آرایش چشمها و ابروها در زیبایی چهره نقش بارزی دارد برای زیبا تر جلوه دادن آن و خوب آراستن آنها به نکات ذیل توجه کنید :

- قبل از برداشتن ابروها لا زمست قسمتی را که می خواهید موی آنرا بر دارید با الکل سفید نود درجه ضد عفونی کنید .
- قلم ابرو و مژه ها بهتر کار میکند اگر قبلا آنها را به آتش گوگرد گرم کنید .
- اگر مژه مصنوعی را به پلک زیرین بچسبانید خواهید دید که چشمان شما را بزرگتر نشان خواهد داد .
- اگر ابروهای شما پر پشت و پررنگ است قلم ابرو استعمال نکنید .
- بلکه فقط کمی گرم مرطوب کننده بروی آنها را نرم و درخشان کرد .
- اگر می خواهید مژه های ضخیمی داشته باشید کمی به آن پودر بزنید و بعد ریمل را به آن بکشید .
- اگر مژه های تان کوتاه و کم رنگ اند ، بهترست باروغن «گرچک» (در دوا خانه ها وجود دارد) روی آنها بمالید و هم از ریمل مخصوص که موهای ریزی دارد استفاده کنید .
- رنگ کردن مژه ها آنها را تقویت میکند ولی هر رنگی را نباید به آن بزنید .
- اگر شما از درد های کمی که از برداشتن موی ابروهای شما حاصل میشود ناراحت میشوید ، قبلا ابروها را واسلین و یا کرم جرب بمالید و بعد موهای زاید را بردارید .

آشپزی :

کباب سبک ایتالوی

مواد لازم برای هشت نفر : يك كیلو گوشت گوساله .
۴ عدد پیاز - يك قاشق نان خوری نمک - کمی مرچ - يك قاشق جوش شیرین . چهار دانه تخم مرغ .
طرز تهیه : گوشت را از ماشین نیر کنید ، نمک و فلفل بزنید و بعد گوشت را در ظرفی انداخته و با دست تان مواد فوق را با هم مخلوط کنید . چهار زردی تخم مرغ را هم اضافه کنید ، جوش شیرین را در يك قاشق نان خوری آب حل کرده روی گوشت بریزند و بعد مجددا آنها را با هم مخلوط کنید زردی تخم مرغ مانع افتادن گوشت از سیخ کباب میشود . هنگام سیخ گرفتن دست راست خود را کمی با



از : ملالی هما فضلیار
دانشجوی زندگی :

طرز معرفی کردن و دست دادن

نخستین مرحله معاشرت طرز معرفی کردن و دست دادن است وقتی در يك مهمانی یا جای دیگر خواستید شخصی را بکسی معرفی کنید به این نکات توجه داشته باشید :

- اگر طرف مقابل شما خانمی است و می خواهید آقای را به وی معرفی کنید باید قبلا آقا را به خانم معرفی نمایید درین مرحله خانم باید اول دستش را برای دست دادن به طرف آقا دراز کند .
- وقتی طفل خردسالی را به شما معرفی می کنند حتما دست تانرا به طرفش دراز کنید فکر نکنید که او خورد است و شخصیت طفل را از کودکی باید مدنظر گرفت .

حتی المقدور در موقع دست دادن سعی کنید که سبک و محبت آمیز دست بدهید اگر آقای دستکش به دست دارد حتما در موقع دست دادن باید دستکش خود را از دست بکشد اما اگر خانمی دستکش بدستش دست میدهد آنقدر ایراد به او وارد نخواهد شد ، اما فقط اینرا بسايد در نظر داشت که دستکش ضخیم نباشد .

وقتی وارد مجلس میشوید بهتر است که فقط با میزبان دست داده هیچ لزومی ندارد برای اینکه با همه دست بدهید میزچوکی را بهم زده و صدای آنرا بکشید . و هم در موقع خدا حافظی فقط با میزبان دست بدهید و با سایر مهمانان خدا حافظی نکنید از تکرار زیاد خدا حافظی و سلام بقیه در صفحه ۵۷



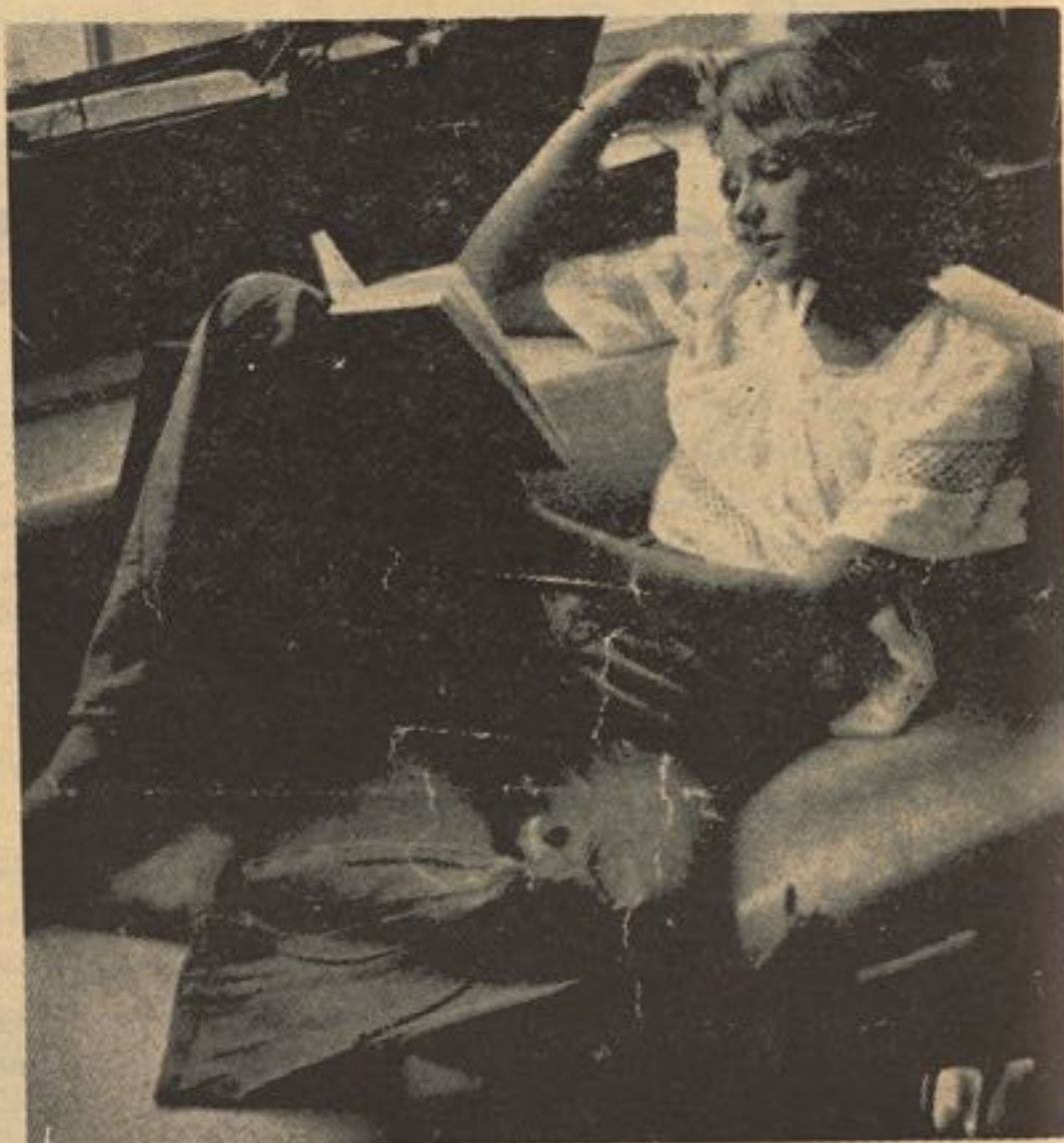
:۵۸

آرایش موی

همه ساله آرایشگران معروف جهان طرح و یا سبک خاصی را به عنوان مد سال برای آرایش موهای زنان و دختران شیک پوش انتخاب می کنند. بنابراین هر مد موی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیک پوش جهان قرار میگیرد. اما امسال آرایشگران متکبر عنوان (سال تنوع و دلخواه) را به سال جدید ۱۹۷۴ داده اند. زیرا که در سال جدید هیچ مدی



بیشتر مطالعه کنید تا کاملتر شوید



«خواندن انسان را کاملتر میکند» این جمله گفته ای فرانسیس بیکن دانشمند معروف قرن هفدهم است. واقعا که اگر هر قدر بیشتر بخوانید و به مفهوم نوشته ها دقیقتر شوید و معانی آنها را بهتر دریابید، اندیشه غنی تر پیدا خواهید کرد، اعتماد به نفس شما بیشتر خواهد شد و حرف زدن و قوه درك تان بهتر خواهد گردید. وقتی شما بدنیای جالب و لذت بخش کتاب و مطالعه آشنا شوید آنوقت دیگر محال است از آن دست بر دارید. مطالعه هر قدر جدی تر و بیشتر باشد، افق اندیشه گسترش

یافته فکر روشن تر گردیده و ابعاد معرفت فزونی میگیرد. و وقتی واقعا تصمیم گرفتید مطالعه کنید این سوال پیدا میشود که چطور و چگونه آغاز کنید؟ بهتر است ابتداء از کتب ساده و آموزنده که خیلی پیچیده و مشکل نباشد شروع کنید و آنوقت میتوانید به مرور به مطالعه کتاب های سودمند تر و آموزنده تر که به تمرکز فکر و شکیبایی و تلاش بیشتری نیازمند است، بپردازید. و برای اینکه بیشتر از مطالعه لذت ببرید خوب است ابتدا نویسنده کتاب را بشناسید معمولا در مقدمه بعضی کتب نویسنده مختصرا معرفی شده است که این تا حدی میتواند برای معلومات خواننده موثر واقع گردد.

دختر انسان

ژوندون



خانواده ماکه سالها به آن عادت داشتیم برهم خورد. خانم جدید پدرم یابه اصطلاح مادراندرم خویشاوندان ردوستان زیاد دارد. هرشب مهمانی ودعوت درخانه ما برپاست باوجودیکه پدرم مرد ثروتمندی نیست و زندگی متوسط دارد با آن هم از زندگی جدید خویش نهایت رضایت دارد. من میگویم که چرا آنها این همه دعوت میدهند و مهمانی می روند ولی ایجاد سروصدا درفضای خانه ماکه سالها درخانه ما از آن خبری نبود و با محیط آرام آن خو گرفته بودیم کنون برایم خیلی مشکل وخسته کننده میباشد. زیرا شما خود میدانید درس خواندن از خود محیط آرام وبدون سرو صدا

دختری هستم ۱۸ ساله و در صنف دوازدهم دریکی ازلیسه های مرکز مشغول ادامه تحصیل خویش هستم .
یگانه آرزوی من ادامه تحصیل و گرفتن شهادت نامه از صنف ۱۲ میباشد و اگر خدا بخواهد میخواهم شامل پوهنتون نیز گردم تا تحصیلات عالم تری داشته باشم .
ولی افسوس که بامرگ مادرم که یگانه مشوق من در زندگی محسوب میشد این آرزوی من نیز آهسته آهسته می میرد . راستی فراموش کردم که برای شما بگویم که پدرم بعد از یکسال فوت مادرم خانم دیگر گرفت وباین ازدواج محیط آرام

نامه ها

باید عرض کنیم که حق الزحمه داستان نظریه ارزش آن است امید است که شما را قناعت داده باشیم .

بیغله نجیبه ازلیسه عایشه درانی!
نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر امید است که در آینده نیز این همکاری ادامه داشته باشد به امید موفقیت شما.

نباغلی حمیداله ازلیسه غازی!
معلومات شما در قسمت تاریخ افغانستان واقعا دلچسپ است اما این مطالب با رها در این مجله و نشریه های دیگر بچاپ رسیده است . امیدواریم همکاریتان را با ادامه دهید .

ژوندون

نباغلی محمد امین نظری از لیسه حبیبیه!

نامه های شما که عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود بمدیریت مجله رسید از همکاریتان تشکر . در آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید .

نباغلی قدرت اله نصر تی قاریزاده!

درین دفته از شما دو نامه داشتیم یکی آن «بزرگترین ها» ودیگری آن در قسمت حق الزحمه داستان ها از ما معلومات خواسته اید . برادر عزیز نامه اولی شما نشر شد اما در قسمت نامه دومی شما

از کتاب روانشناسی برای جوانان

اساس عصبی رفتار آدمی

مهمترین امواج مغز امواج آلفا هستند که تقریباً ده نوسان در هر ثانیه دارند. مغز انسان از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت بیرونی مغز که کرتکس نام دارد. و قسمت داخلی و پشت مغز دماغه مغز که از لحاظ هماهنگ کردن حرکات بدن اهمیت بسیار دارد. در ساقه مغز هیپو تالا مرس و تالاموس قرار دارند. هیپو تالاموس با خواب و هجانات ارتباط دارد. تالاموس نوعی دستگاه توزیع مرکزی است که تحریکات عصبی را به قسمت های مختلف مغز می فرستد. تاجدی نیز تالاموس با حساسیت و یادگیری مرتبط میشود. کرتکس در نواحی مختلف خود با شیوایی و بینایی مربوط میشود و نیز حرکات ارادی بدن در قشر اوست. در عکس العمل ارتباطی کرتکس تخصص کمتری از عکس العمل حس و حرکت را مشهود است. فعالیتهای ارتباطی و توحیدی کرتکس بخصوص از لحاظ سخن گفتن وحافظه و تفکر مهم است. آسیب های که به مغز برسد منکست موجب فلج یا اختلال تفکر یا حافظه گردد. ولی در تشخیص بطور کلی اختلالی ایجاد نماید. برای معالجه بعضی بیماری های روانی گاه به عمل جراحی مثلا لوبوتومی متوسل میشوند تا بدان وسیله از درجه تشویش خاطر و نگرانی بنابر بکاهند.





شما گرد ممتاز



نام : محمد شریف
سن : ۱۷ ساله
صنف : دهم دب لیسہ عالی حبیبیہ
درجہ : اول نمبر
علاقہ : به مطالعہ و کتاب
آرزو : میخوام درآینده داکتر شوم.

آیا میدانید؟

* بزرگترین راه های کشتی رانی !
کشوریکه دارای طو لانی ترین راه های دریایی قابل کشتی رانی است کشورفنلاند است . مجموعه دریا چه ها ورود خانه های قابل کشتیرانی این مملکت «۴۹۹۰۰» کیلو متر مربع میباشد.

* بزرگترین مساجد جهان !

بزرگترین مسجد جهان مسجد جامع دهلی در هندوستان است. بنای این مسجد از سال ۶۴۴ الی ۱۶۸۵ بطول انجامید این مسجد «۸۴۰۰۰» متر مربع مساحت دارد.

* بزرگترین تکت پستی :

بزرگترین تکت پستی جهان درسال ۱۹۱۳ درچین طبع گردید. اندازه این تکت «۲۴۸» ملی متر در «۷۰» بود. و بزرگترین تکت پستی فرانسه درسال ۱۹۴۹ طبع گردید که «۴۸» در «۳۷» ملی متر میباشد. فرستنده قدرت الله نصرتی قاریزاده

سوفیالورن

مادر خوب برای فرزندان و زن خوشبخت

سوفیالورن ستاره معروف سینما پاداشتن دو طفل پناهمای «کارلو» پنج ساله که «سیبی» نیز یاد میشود و «ادوارد» و «چما» ملقب به «دودو» یکی از مادران خوشبخت ایتالیا بشمار میرود . شوهر سوفیالورن را شاید همگان بشناسند که کارلو یونتی بوده و یکی از کارگردان های معروف جهان سینما بشمار میرود . اطفال سوفیا لورن در روی فلات یا آنجاییکه «پیترو یو سیکا» میخواند فیلم «سافرت» اثر «پیراندیلو» را تهیه نماید. بی اندازه شوخی و مسخرگی کردند. در فیلم مذکور سوفیالورن و ریچارد برتن نیز سهیم گرفته اند.

«سیبی» باخوشی زیاد در مقابل کمره قرار گرفته و صریح و واضح گفت :
« وقتیکه من بزرگ شدم. نقاشی رایشه خود قرار خواهم داد»

دیده شود که آیا پسر سوفیا واقعا نقاش خواهد شد یا مانند مادرش هنرپیشگی را برمیگزیند . بهر حال سو فیالورن باچه هایش بعد از شرکت در مرحله فیلم. کشتی ریچارد برتن که خود یکی از معروفترین ستاره گان هالیوود بشمار می رود در «کالیزما» به «شیراکیوز» لنکر انداخته و سوفیا و کارلو را به منزل رسانید.
سو فیال میگوید:

«من غیر از زندگی آرام بافرزندانه دیگر آرزوی ندارم»



سوفیالورن ستاره معروف سینما بافرزندانش

میخواهد . من باین محیط هیچ آشنایی ندارم و از آن هم خوشم نمی آید . بدتر از اینکه بعضی از خویشاوندان مادر اندرم با پررویی میخوانند که من هم درین مجالس شرکت کنم . ولی من باین محیط ساخته نشدم .

و پریشانی من برای سال آیند که کم کم از راه میرسد میباشد زیرا سال آینده آخرین سال تعلیمی من در مکتب میباشد و من آرزو داشتم که صنف دوازدهم را بدرجه اعلی به پایان برسانم ولی افسوس که با چنین شرایطی که فعلی مشکل خواهد بود که به این آرزویم برسم و یگانه عامل آن هم پدرم میباشد زیرا او میتواند و برایش مشکل نخواهد بود که کمی بحال دخترش متوجه باشد و بدرد دلش گوش دهد ولی صد افسوس که او با دنیای جدیدش بکلی مرا فراموش کرده است .

ی رسیدہ

میر من نفیسه از کارته پروان :
نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به ما رسید . احساس شما واقعا قابل قدر است امیدواریم که همه مادران این احساس را داشته باشند واقعا تربیه فرزندان مهمترین وظیفه برای يك میرمن خانه محسوب میگردد .
به امید موفقیت شما .

بنا غلی عبدالرحیم از لیسہ شیرخان کنلز !

نامه شما به اداره مجله رسیده اما باور کنید از نامه تان چیزی نفهمیدیم امیدواریم که در آینده واضح تر مطالب خود را بنویسید به امید همکاری بیشتر شما .

شماره ۴۵

خدا کسی را در خانه مریض نسازد

مریض را در خانه شما د چار غلذاب می
کند؟ او گفت:
- بهیچر دیکه فرض میکنم شیر آغا یسم
مریض شود دیگر اعضای فامیل از ما در
کلانم گرفته تا داماد ما و سگینه خواهر
شوهر دارم بوتل هاو تابلت های نوا را
قطار میکنند. شیر یسن گلم بر هیژانه
هامیند و بیچاره شیر آغاز را مجبور
میسازد حرف زنند، حرف گتی نکنند و دوا
هارا بخورد و بخورد تا که ...
گفتم: این دلسوزی نیست بلکه یکنوع
وسواس گری است .
گفت:

- به همین علت میگویم که خدا کسی
را در خانه مریض نسازد .
وقتی که این کار تو ن را دیدم بیاد
شیر آغا اشرف جان القادیم و فامیل
دلسوزش



دوستم اشرف گفت:
- عیدانی شرمند و لا، خدا در خانه
ما کسی را مریض نسازد .
گفتم:
- آمین

گفت:
- منظورم اینست که در خانه ما تعداد
دلسوزها نام خدا فر اوان است .
گفتم:

- پس به این حساب اگر در خانه شما
کسی مریض شود زیاد قابل تشویش
نیست چون تعداد دلسوز ...
حرفم را پریده گفت:

- نه خیلی قابل تشویش است زیرا
تعداد دلسوز زیاد است ... و ایسن
دلسوزی باعث آن میشود که مریض
بیچاره دچار عذاب عظیمی شود .
گفتم: این چگونگی دلسوزی است که

روزبرگشتگی لاله کوی بیچاره

کشیده و خواستم . یک آدم به او بی
گفت: (خیر اس بی بی جان آیدیش سفید
یک آدم محترم اس شما کاری خو بی
نکردین ای کاره قصدی نکرد بلکه از
یکطرف بیرو بار اس و از طرف دیگر هم
موتربزرگ زد ...)

اما آن خانم محترم سخنان او را قطع
نموده گفت: (چپ شو گمشو، تره چه غرض
که تره هم بی آب میکنم . دیدم که باز
چیزی بگویم میا دا تکر از او مورد لطف
و مهربانی قرار بگیرم خودم محکمتر گرفته
بایکی به صحبت پرداختم .

متوجه شدم که به ایستگاه نز دیک خانه
رسیدیم، هر چه آن نفر را که سودا را
ازم گرفته بود تا برایم نگه کنه پا لیم
نیافتم . تازه فهمیدم که آن رفیق غریب
دوست در ایستگاه های قبلی همراه سودای
مه یگجا پایین شده، جگر خون شده از
موتربزرگ طرف خانه روان گشتم در
کنار سرك که رسیدم یک موتربزرگ رفتار

با سرعت فوق العاده از پهلویم گذشت
و آیه در بغل سرك در یک چتری جمع
شده بود یسی و رویم آبپاشی کرد و -
لباسها یه کشیف کرد بکلی عصبانی شدم
و بفان خود رساندم ننی گلو و قتی
دید دست خالی آمدیم غافلش بالا
شد و پرتکس کده گریه ره سر داد که
شامتم دگور چه بلا آمد سر د چارم
کدی که مه میگش برو بازار سودا بیار
دست خالی میایه او
بقیه در صفحه ۵۹

مام پیش رفته رفته نز دیک خط
سرحدی داخل مو تر رسیدم یعنی نز دیک
همان خطیکه حصه مردان را از زنان جدا
میکند، دیدم جوانان زیادی در چوکی
ها نشسته اند و اصلا بفکر ریش سفیدان
واز خود کرده بزرگتر نیستند . یک جوان
برخواست و میر بانی کرده جای خود بری
یک ریش سفید لطف کرد اما مه کم بغت
بیچاره هما نظور ایستاده ماند .
از طرف راستم یکنفر دلش سوخت و
سودایمه کش کده ازم گرفت و گفت
که برت نگه میکنم مام از ش تشکر کرده
برش دادم .

موتربزرگ کرد اما تکران بی انصاف
باز هم داد میزد که پیش برو . در همین
النا موتربزرگ کی زد که سواری مو تر یکی
بالای دیگر افتادند ، میدانم کسی
پیشروی مو تر آمده بود یا در یور از
خاطری بزرگ زده ما با هم (جق) شویم که
سواری اضافه تر بالا شود خبر مو تر به
حرکت مو تر چه مانند خود ادامه داد .

ایرام برت بگویم که بی ک زدن موترب
نیور که قاز خدا بود چو نز دیک خط
سرحدی ایستاده بودم در النا برك زدن
مه بایک زن تصادم کردم زن خدایا مرز هم
روی خود را دور داده سیلی جانا نه یسی
برویم حواله کردو به ستایشم شروع
کرد: (مرد که بی شرم اینه ریش سفید
هم شده و پایش دلب گور رسیده اما هیچ
حیا نداره ... خاك دری قد و قوار یست
مرگ میمانت کنه تو بمبور ره) .

منکه از سیلی اش میم گنج شده بود
و ستاره هاره در روز دیدم خنوده پس

بود و ستمه سر راه انداخته بود .
و فیکه یک پایم با لای پو ستمش آمد پایم
اتومات یگان نیم متر پیش رفت پای دیکم
هم تعادل خود از دست داد ، سودا یکه
ده دستم بود تیت و پاشان شد در همین
وقت یک جوان که میگم خدا بخیرش بته
دفعتا از بازویم گرفتو نمائند که پیچه
شوم، سودایمه جمع کده یرم دار و رفت
بعد از او بسیار احتیاط کده در راه روان
بودم تا به ایستگاه سرویس ها رسیدم .
هر چند ایستادم مو تر نا مد آگه آمد جای
نبود و بسیار بیرو بار میبود .

لاله کوراسر فته گرفت و آنقدر سر فته
نمود که آب چشمانش سر از زیر شمس
گفت شو خنک خور دیم ، ننی گلو یسم
(جوشا نده) و (زوف) داد اما تاثیر نكده
بعد از سر فته نمودن لحظه یی نفس کشید
و گفت : ده کجا بودیم گفت: جا ونجه که به
ایستگاه سرویس آمدی و منتظر شدی
گفت ها یا دم آمده . بالاخره یک مو تر
آمد و به یک قسم بالا شدیم از یکطرف
بسیار ایستاده بودم، و از طرف دیگر هم
سو دا پیشم بود بسیار خسته و کوفته
شده بودم و فیکه به سر و پس بالا شدم
هیچ جای نشستن نبود آخر ایستاده ماندم
نگران مو تر داد میزد:

(پیش برو ، هله بیا در ... او آفاتره
میگم کمی پیش برو ... یکی برش گفت
او بیاد کوکی جای ، جای نیس ، جای خود
ماکم تنگ اس که دگام میگی پیش برو
آخرما خشت خو نیستم که یکی بالای دیگر
چیده شویم یکنه انصاف خو کنین .

نگران لبخندی زده گفت: (قر با نادل
تنگ نباشد ، جای تنگ نیس)

دیدم بفکر فرو رفته و چین بر چین
انداخته گویی بار خا کسترش را در زد
زده پرسیدم:

لاله کور چرا اخیریت است ، باز چه
گپ شده ، حرف بزن ، چرا چکس خون
هستی ؟

آهی کشید و بطرفم خیره خیره ایگه
کرد و گفت: تو دگه ماره نمی مانی ؟ رام ...
سه ...

گفتم قصه کلین که چه شده تا منم
خبرشوم و همراهیت یکجا جگر خون نمی کنم
گفت خدا نکند که تو جگر خون شوی
خو گوش کنی که برت بگویم گفتم
حاضرم . لاله کور شروع نمود: (د پروز
ننی گلو برم گفت که برم با زار کمی سود
و سودا بخرم و شما چند تکه رخت بیری
اشنتو کا بگیرم . به بازار رفتن اما و غازه
های نساجی ایقه بیرو بار بود که به
خیرین تکه موفقی نشد .م، خو به بسیار
زحمت تانستم از دگه دو کانی بزازی
چند متر تکه به قیمت اگراف بخرم بعد از
آن رفتم به دکان شیرینی فروشی، اما
توبه توبه از قیمت های شان فکر کردم
اگه بخرم بسیار قیمت اس اگه نخورم
ازغم ننی گلو خلاص نجات شدم ، خو
بیر صورت که بود چیزی خریدم و پول
باقیمانده را در جیب و اسکنم مانده طرف
ایستگاه سرویس ها روا نشدم، در راه
نز دیک افتیده و مرده بودم . گفتم چسرا؟
خدا نکند که سایه شما از سر ماکم شود
شما بر ما یک برکت هستید خو ادا مه
یتی گفت:
- کدام مرد خدا کیله نوش پجان کده

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(قسمت دوم)

تحقیق از: شبتاب



در کتاب دوم، اصول ساختن در حدود هشتصد نوع دوا، خصوصیت هر کدام و طرق استفاده از آنها بیان میشود. ابن سینا برای نخستین بار استفاده از سیماب و ترکیبات آنرا بحیث دارو توصیه میکند.

در کتاب سوم امراض که به ارگانهای مختلف انسان (حتی موی و ناخن او) عاید میشوند و طرق تداوی آنها بیان میگردد، میتوان محتوای این قسمت کتاب را مواد درسی خاص پتا لوژی نامید. و این کتاب امراض مخصوص سر، مغز، عصب، چشم، بینی، گوش، گلو، شکم، دندان، قلب، معده، جگر و گرده به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرند و طرق درمان هر یک نشان داده میشود.

کتاب چهارم به امراض عمومی ارگانیزم انسان از قبیل تب، امراض استخوان، علل پیدایش و طرق تداوی آنها و نیز به تسمم از رهگذر استعمال انواع ادویه و طرق درمان و جلوگیری از آن اختصاص داده شده و ضمناً انواع امراض ساری چون چیچک، سرخکان، جذام، طاعون، و با (کولرا) مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس توصیه او هنگامیکه سنگ گرده به مثانه برسد باید عملیه جراحی صورت گیرد.

در کتاب پنجم «القانون» تأثیر داروهای ترکیبی بر ارگانیزم انسان و اصول ساختن و بکار بردن آنها بیان میشود. این بخش کاملاً به فارمکولوژی اختصاص دارد. ابن سینا در مورد مرض و پیدایش

تا زمان ابن سینا دانشمندان یونان باستان چون سقراط، جالینوس و دانشمندان قرون وسطای شرق محمد بن زکریای رازی در طبابت شهرت فراوان داشتند، ابن سینا در کتاب معروف خود القانون

فی الطب که خود مشتمل بر پنج کتابست، افکار و نظریات آنها را در پرتو تجارب خویش مورد بررسی و تحقیق قرار داد و در زمینه آموزش اورگانیزم انسان یک سلسله معلومات جدیدی بیان داشت که تا آن زمان برای جهان دانش نا شناخته بود.

«القانون» اثر کلاسیک علم طب در قرون وسطی است. طی این کتاب تعلیمات پیشا هنگام این ساحت دانش راه انکشاف می پیماید و افقهای نوینی در برابر آن گشوده میشود. ملاحظات ابن سینا در باره امراض گوناگون و مشوره‌های که در مورد تداوی برخی رنجوریها میدهد حتی همین اکنون در دهه هفتم قرن بیستم نیز که مرحله اوج و تکامل بی نظیر علم طب و دیگر علوم میباشد تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارزش و اهمیت خویش را حفظ نموده است.

مؤلف در قسمت اول این اثر (کتاب اول) ضمن شرح اساسات نظری موضوع و وظایف طب تصنیف این علم و توضیح متودهای آن، پیرامون علل پیدایش انواع بیماریها طرق حفظ صحت و سلامت انسان و تشریح انا تومی او طی مباحث جالب مختصر اما پر محتوی، معلومات میدهد.

اندیشه‌های ابن سینا در اطراف تحلیل ارتباط حالات روانی با حوادث جسمانی، روابط و تأثیر متقابل پسیکولوژی با فیزیک و نیز نظریات او در باره نقش ورزش و تربیه بدن در حفظ صحت و سلامت انسان، نشاندهنده این حقیقت است که وی در تحلیل و درک تکامل

ارگانیزم انسان چقدر از پندارگرایی بدور و در جستجوی واقعیت بوده است، چنانچه امراض را با بررسی شرایط عینی که خود موجب بروز رنجوری میگردد، تصنیف میکند و بر همین اساس اصول تداوی هر مرض را تعیین مینماید. این اصول وی کاملاً بر اساس تحقیقات تجربی و معلومات تجربی اساسگذاری شده اند.

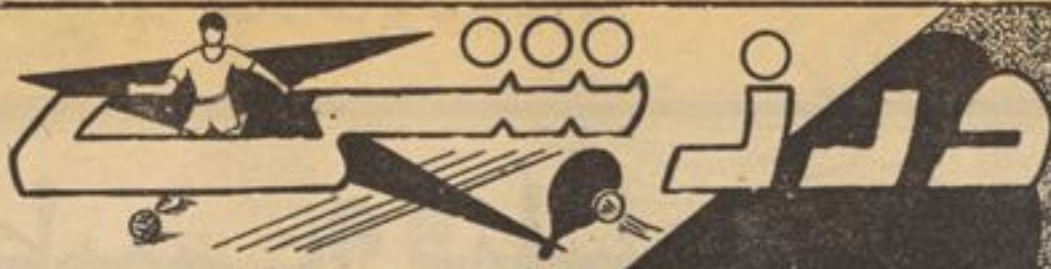
ابن سینا ضمن رد نظریات آنانی که روابط علمی پدیده‌ها را رد میکنند چنین گفته بود:

«هر چیز با پی بردن به علل آن و هر گاه چنین عللی داشته باشد با بقیه در صفحه ۵۷

آن و نیز در تشخیص و تداوی آن «تر مینیسیم» را اساس قرار میدهد: هر مرض را در حال ارتباط با عواملی نظیر محیط، شرایط تغذیه، خصوصیت‌های بدن و مناسبت ارگانیزم انسان با عوامل بیرونی، بر اساس سیستم معینی بررسی میکند.

بعقیده ابن سینا در تشخیص و شناخت هر مرض درک همه جانبه شرایط عینی اهمیت بزرگ دارد. او مفکوره خود را در باره «حیوانات پس کوچک» غیر قابل رویت با چشم که از طریق انواع عوامل طبیعی چون آب، هوا و غیره باعث انتشار انواع بیماریها میگردند بجلومیراند و بدین ترتیب هشتصد سال پیشتر از «پاستور» نظریه پیدایش امراض ساری توسط میکروبها را اساسی میگذارد و بدینوسیله بکشف مهمی دست می یابد (۱).

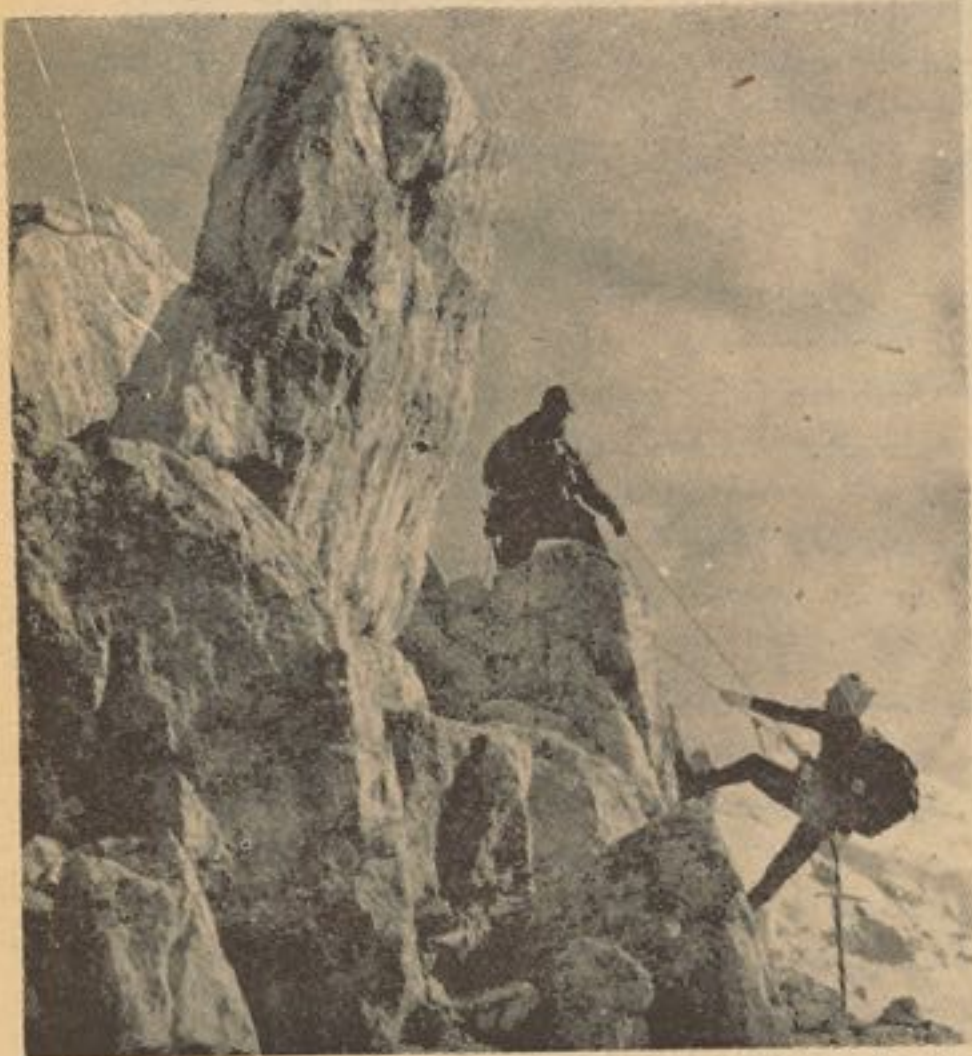
(۱) اوژ پیک سویت انسیکلو پدیه سی ذیل آرتیکل ابن سینا..



کوهنوردی

از ورزشی پراز مخا طره ۱ ست که در سراسر جهان طرفداران زیاد دارد.

این ورزش که در پرو گرام های اکثر مراکز تحصیلی جهان گنجانیده شده عده زیادی از جوانان نیرومندانرا بخود جلب کرده است. این عده ورزشکاران بیشتر علاقمندی به صعود بر قله های



دارند که قبلا هیچ کوهنوردی در آن راه نیافته باشد.

از پر حادثه ترین کوهنوردی میتوان از تاریخ کوهنوردی به قله ای ایو رست که بلند ترین قله ای جهان است و در همالیا در شمال هند موقعیت دارد یادآور شد که از اولین اقدام برای فتح آن فجایی بارآمد و سرانجام توسط کوهنوردان شجاع فتح گردید.

تورنمنت باسکتبال در هفته قبل: تورنمنت بزرگ با سکتبال به استراک دوازده تیم ورزشی در جمنازیوم پو هنتون کابل افتتاح گردیده را پور مفصل در شماره آینده خدمت خواننده گان ارجمند این صفحه تقدیم خواهد شد.

سکی روی یخ

یکی از بازی هاییکه در زمستان ورزشکاران زیادی را در اروپا بخود مصروف داشته و علاقمندان زیادی دارد سکی روی یخ است که این ورزش را از سنین خوردی آموخته و به تمرین آن میپردازند و وقتی هم که یخ طبیعی موجود نباشد مواضع مشخص و معینی برای این بازی اعمار گر دیده که توسط وسایل تکنیکی در سطح آن یخ مصنوعی را بوجود آورده به تمرین این بازی میپردازند و هم مسابقات بزرگی ازین بازی در گرم ترین موسم سال برپا شده و عده ای زیادی از جوانان ورزشکار اروپا و امریکا را بخود مشغول نگه میدارد.



هاکی

یکی از تماشایی ترین ورزش‌ها که در سراسر جهان علاقمندان زیادی نیز دارد هاکی است که در کشورمان نیز نسبت به بسیاری از رشته‌های ورزشی علاقمند دارد و بهترین تیم‌ها را در گذشته درین رشته داشته ایم. ولی درین او آخر کمتر به آن ورزش شکاران علاقمندی نشان داده و چند تیمی هم که داریم به قدرت تیم‌های گذشته نیستند.

گرچه این ورزش تنها در میان طبقه ذکور کشور ما رواج دارد و ما هم عادت کرده ایم که وقتی از هاکی نام برده میشود مردها در مقابل چشمان ما نمایان میشوند ولی در کشور های دیگر این بازی مختص به مردان نمائند و در میان زنان نیز نفوذ کرده و امروز عده زیادی از ورزشکاران زن باین ورزش علاقمند شده اند چنانکه در عکس مشا هده مینمائید.



چهره‌های ورزشی

بنیاعلی (بابی) در میان فوتبالیست های خوب ولایت کندهار یکی هم بنیاعلی بابی است که از اولین روز شمولیتش به تیم جوانان قند هار آوازه خوبی کسب کرده و هستند تعداد زیادی از علاقمندان فوتبال دران ولایت که این ورزشکار را با آینده درخشانش پیشبینی میکنند و پیشرفت چشمگیری را در ورزش این جوان می بینند.



پیغله مکی سلیمی:

یکتن از دختران پر آوازه دوورزش باسکتبال لیسه رابعه بلخی است، پیغله مکی که هنوز در صنف دهم آن لیسه مشغول تحصیل است با آنکه چندان از تمرینش نمی گذرد با آنهم خوب درخشیده و با نیرو و توانایی بازی میکند.

پیغله مکی عقیده دارد که پشت کار و صبر و حوصله از صفاتیست که هر قدر ورزشکار از آن برخوردار باشد، کم است.



بنیاعلی (بابی)

پیری مانع تمرین

ورزش نمیشود

بعضی اشخاص به این عقیده اند که ورزش تنها برای جوانان است و تنها این طبقه میتواند به ورزش سروکار داشته باشد و تنها رشته های از ورزش را پسران و اطفال باید بخود اختصاص بدهند که فشار زیادی بر پیکر شخصی ورزش شکار وارد نگردد.



اما دیده میشود که امروز پسر مشقت ترین ورزش ها را حتی پسران نیز تمرین مینمایند در عکس پسر مردی به مشاهده میرسد که با وجود کبر سن باز هم به ریلی که يك نوع از ورزش های ثقیل است اشتغال داشته و در مرحله ای قرار دارد که میخواهد نتیجه ای خوبی از مسابقه خویش بدست آرد زیرا او خواسته قدرت نمایی کند.

در مسیر تاریخ

(دودمان شنسبانیه بامیان)

بامیان یکی از ولایات معروف و تاریخی کشور ماست که در قلب این سرزمین باستانی پست یافته است و دارای مناظر زیبای تاریخی است. بامیان محصور به کوه شامخ و پربرف هندوکش غربی و کوه بابا پوده، آب و هوای آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد است و پر از باری درین ولایت خیلی زیاده می باشد .

بامیان در ادبیات پهلوی بنام (بامیکان) یاد شده. باستان شناسان فیلسوفی خصوصاً پروفیسور هاکن، را عقیده بر آنست که : حرف (ک) در دوره تازه تری به (ی) بدل گردیده و اسم بامیان از آن تشکیل شده است. و در مآخذ چینی نیز از بامیان نام برده شده که در ضبط آن خیلی معروف است که عبارتند از: (فان- یز- نا) و (فان - یان) که صورت تلفظ ضبط اخیر بشکل موجوده نام بامیان (بام - یان) نزدیکتر است .

شهرت بامیان بیشتر مرهون منظره هنری صنعتی و مذهبی بوده و آثار پر عظمت آن زمینه را برای شهرت جهانی این ولا مساعد نموده است . چون این ناحیه مدت هشت قرن یکی از مجلل ترین کانون های بودایی آسیای میانه و یکی از کانون های مذهبی پیش از اسلام افغانستان محسوب میشد . لذا اهمیت تاریخی آن در پیرامون حرایات اخیر بیشتر از همه تلالو کرد . اما این شهرت تاریخی که تنها مبنی بر موقعیت بامیان استوار است که در فاصله ۲۴ کیلومتری شمال غرب کابل روی معبر کاروان روی قدیمی واقع بوده و نواحی باختر راه گامیسا ارتباط میداد ، بلکه موجودیت مجسمه های ۵۳ متری و ۳۵ متری بودا که هر دو ۴۰۰ متر از یک دیگر فاصله دارند . قابل اهمیت میباشد و ساختن این مجسمه ها را وجود دیوار کبیر سنگی سبب گردیده که از اختلاط سنگریزه و گل در عهد سوم جیولوجیکی تشکیل گردیده است .

بامیان بین خطوط ۶۷ درجه ، ۲۹ دقیقه و ۴۱ گانه طول البلد شرقی و ۳۴ درجه ، ۳۳ دقیقه و ۲۲ گانه عرض البلد شمالی با ارتفاع ۳۰۰۰ متر از سطح بحر موقعیت داشته و بنابه عقیده موسیوفوشه «روی معبر مهمی قرار داشت که از وسط امپراتوری کوشانی میگذشت و معبر مقدس بشمار میرفت و اکنون نیز یکی از مناطق عمده توریستی در افغانستان محسوب میشود .» (ص ۷۵ جلد ۱ دائرة المعارف افغانستان)

بامیان در تاریخ بعد از اسلام افغانستان دارای شهرت بوده و نویسندگان مسالك الممالك در آثار بزرگ و پراچ خویشتن از آن نام برده و منظره و خصوصیت جمال مدنی و طبیعی و تاریخی آنرا مورد مطالعه و بر رسی قرار داده اند .

(این خبر داد به) در المسالك الممالك (ص ۳۷ طبع لندن) خراج سالنامه بامیان

ولایت بامیان چندین شهر آباد داشت که امروز تعیین محل آن پراهمیت سخت دشوار و بزرگ . (یا قوت حموی) قبل از حمله مغل از بامیان دیدن کرده و نگاشته است که آنجا به خانه ایست بسیار بلند بر ستونهای استوار و در آن شکل همه پرندگان که خداوند آفریده است نقش گردیده و بر سطح کوه دو بت بزرگ از پائین تا قله کوه کتده شده است که یکی را سرخ بد (بو دای سرخ) و دیگری خنک (بودائی خاکستری) می نامند که آثار ادر تمام جهان همتانست . (قزوینی) جغرافیا نگار معروف ، از خانه زرین بامیان و دو مجسمه بودا سخن رانده و معاین زبیری را در حوالی آن وانمود می سازد . (ولسترنج) مستشرق معروف غرب در جغرافیای تاریخی ممالك خلافت شرقی (ص ۴۴۵ ترجمه محمود عرفان) راجع به بامیان بحث مفصلی دارد که استناد به آن بحث ما را بطویل میکشاند . (ابن بطوطه) بلخ را از راه بامیان و غرجهستان به عزم هرات ترک گفته است (ص ۳۸۹ جلد یک سفرنامه) .

بنابه تصریح گردیزی (زین الاخبار ص) و تاریخ سیستان (ص ۲۱۶ طبع بهار) یعقوب لیث صفار از راه بامیان به بلخ حمله ور شده در سال ۲۵۶ نوشاد را خراب کرد . و مینورسکی در تعلیقات حدود العالم (ص ۱۸۱) ترجمه پوهاند میر حسین شاه) تصریح میکند که نیزک با دلیسی اموال زینت دار خود را از راه بامیان بدوشی فرستاد و این وضع مسلماً زمانی بوقع پیوست که نیز تصمیم علیه آن قتیبه اتخاذ کرده و حکام تخارستان علیه آن بسیج نموده بود . و ازین واقعه چنین مطلب استنباط میگردد که بامیان در حین هجوم اعراب راهی بود که مدافعین آریانا از آن استفاده میکردند . در نزد بعضی مورخان عرب بامیان وابسته به تخارستان علیا بود . نویسنده گمنام (حدود العالم) معتقد است که بامیان شهرت میان گوزگان و حدود خراسان و گشت و برز زیاد داشته و پادشاه آن شیر نامیده میشود و دولت سنگی در آن وجود دارد که یکی را (سرخ بت) و دیگری را (خنک بت) خوانند (ص ۳۹۱ حدود العالم ترجمه میر حسین شاه) .

از خلال تحقیقات مورخان و مستشرقان روشن میگردد که بامیان روزی بنا به اهمیت خود محل شرب سکه های بعضی امرا بوده است که از آنجمله سکه های که در بامیان شرب شده فعلاً در موزه های جهان موجود است . که سکه های (دیودادیان بلخ) از جانب (وسم) شناخته شده است .

جغرافیه نگاران فاصله بامیان را از شهر های ماحولش این طور تعیین کرده اند که : فاصله بین بلخ و بامیان ده منزل و فاصله بین بامیان و غزله هشت منزل . و بقول (اصطخری) از بلخ تا اندر ۶ مرحله و از آنجا تا گاه (کهر) یک منزل و از آنجا تا بامیان

را در سال ۲۱۵ (خمسده آلف درهم) نوشته است. و اصطخری در مسالك و ممالك (ص ۳۹ طبع لندن) فرمان روایان آنرا بنام شیر بامیان مینگارد . مولف کتاب فضایل بلخ (ص ۱۵ طبع تهران) بنای نخستین بامیان را به عاد که وجود افسانوی دارد، نسبت میدهد ، و حمد الله مستوفی در رزته القلوب (ص ۱۹۰ طبع تهران) موقعیت آنرا در اقلیم چهارم قرار میدهد، اما این خلل در مقدمه معروف خود (ص ۱۲۱ جلد ۱ طبع تهران) برخلاف (مستوفی) بامیان را از مربوطات بلخ دانسته و در نواحی اقلیم سوم قلمداد میکند و ضمناً معتقد است که بامیان در جانب شرقی بلاد غور واقع بوده و از پیششای خراسان بشمار میرود .

با میان در آوان بعد از اسلام که افغانستان در اوج عظمت و فراخی خود قرار داشت ، جلال و جبروت چشم گیری را نصیب گردیده بود که این مقام شامخ ناشی از اهمیت مرکزی آن و هم وابسته به ارزش راهی بود که صفحات جنوب هندوکش و غزنی را از راه غرجهستان به مروالرو و از مسیر پنجاب به سرزمین شکوهند بلخ، وصل میکرد . گو اینکه بامیان در دامان آن بسط یافته است نظریه جغرافیه نگاران را از لحاظ ثروت هائیکه در قلب آن جاداشته است بخود معطوف کرده بود . محمد بن نجیب بکران در جهاننامه (ص ۵۸ طبع امین دیاجی، تهران) این کوه را که بالغلب طن همسان هندوکش است ، ستایش نموده، کوهی پر ثروت و تفره خیز معرفی مینماید . نویسنده مزبور تذکر میدهد که این کوه نام مشخص نداشته و در هر ولایت نام جداگانه و علیحده بخود میگردد .

ابن حوقل (صورة الارض ص ۱۶۶ طبع تهران) بامیان را از شهر های کم اهمیت خراسان شمرده است . لیکن این کم اهمیت را باید نسبت به اهمیت شیی های بزرگی دانست که عظمت شان در خراسان از هر لحاظ تلالو کرده بود .

وسعت بامیان در نظر جغرافیه نگار مذکور به اندازه یک سوم بلخ است . در حالیکه (اصطخری) وسعت آنرا باندازه نصف بلخ وانمود میکند . بامیان از نظر نویسندگان مسالك الممالك . شهری بدون بار و دارد که بر فراز تپه ای اعمار شده بود که در نواحی آن رودی بزرگ جریان داشت که این شهر را نهایت شرم و شاداب گردانیده به غرجهستان سرازیر می شد .

مقدسی مورخ معروف عرب از شهری بنام (مدینه اللحوم) در بامیان نام برده که موقعیت واقعی آن بر ما معلوم نیست . وی در باره شهر مزبور گوید که «یکی از بنادر خراسان و غزاین سند است . سرمای سخت و برف بسیار دارد . از محسنانش آنکه کبک و عقرب در آنجا نیست . مسجد جامع در داخل شهر و بازارها در حومه آن واقع است و خود شی چپاردروازه دارد .» علیرغم آن در قرن چهارم

سه مرحله است، و نذر در حوزة سرخاب واقع شده و سرخاب همان دریای تاله و برفسک است که در دوشی پادریای اندراب می پیوندد . بامیان در پرتوی مساعی دودمان هائیکه در آنجا حکومت کردند از لحاظ منظره مدنی شهرت جهان شمول داشت . زحمات این دودمان در اعمار بامیان و انکشاف و حدود و ثغور آن زمینه را برای شهرت هر چه بیشتر و بلند تر این ولایت بیک سو و دنبال دار بود . و در واقعیت امر اسباب تعالی را درین شهر گرد آوری و تأمین نمود که مادرین مقاله یکی از آن دودمان های مشهور را مورد مطالعه قرار میدهم . اما ناگفته نماند که این ولایت که نمونه روشنی از عمران و تمدن در قلب افغانستان بشمار میرفت . بدست چنگیز بین سالهای ۶۱۸ و ۶۱۹ ویران گردیده هستی خود را از دست داد و این ویرانی بحدی ریشه دار بود که تا امروز بصورت درست جبران نگردیده است .

بحث مختصری گذ شته پیرامون جغرافیای تاریخی بامیان جهت روشن شدن موقف این ولایتیون در فصل او از نظر سوق الجیشی تجاری و سیاسی به ولایات شپیر ماحولش صورت گرفت . و حالاً در قبایل دودمان آن شنسب در بامیان و سلاطینیکه ازین مرکز بریک قسمت افغانستان فرمان رانند بحث خود را دنبال میکنیم تا بادر نظر داشتن موقعیت جغرافیای این ولایت و توضیح اوضاع گردد که چه عواملی سبب تشکیل این حکومت و انکشاف آن در افغانستان قرون وسطی گردید . زیرا تاریخ بر مبنای علت و معلول در قید زمان و مکان استوار است . بنابراین تعیین زمان و مکان مشخص شدن مکان را میکند و اگر زمان و مکان در تحلیل حوادث تاریخی مجهول باشد . نمیتوان آن تحلیل را تاریخی دانست و پایست در ردیف افسانه قرار گیرد .

۱- ملك فخرالدین مسعود بامیانی : سوختن غزنه بدست علاءالدین جهان سوز در سال های ۵۴۵-۵۴۷ و ۵۵۰ که سال اول الذکر موثق قریه نظر میرسد وین چیسده شدن بساط سیطره آن ناصرا لغزین و حوالی آن، زمینه را برای تشکیل دولت شنسبانیه بامیان مساعد گردانید . جهان سوز بعد از آنکه از انجام این مامول فارغ گردید . امور بامیان را برای برادر بزرگ خود که مادرش از کنیزك ترك بود تفویض نمود . ملك فخرالدین پس از سنه که سال ۵۴۵ هجری بود بنام ملك فخرالدین بامیانی موسس سلاله شنسبانیه بامیان معروف گردید، و اینکه چرا بنام خود کبر سن و بزرگی که نسبت به برادران داشت حایز مقام رفیعی نگردیده و براریکه فروز کوه جلوس کسره نتوانست . مسئله ایست روشن که آن در نظر گرفتن برتری نژاد شپزادگان غوری از جانب مادر بود که متیاج الراج جوزجانی در طبقات ناصری (جلد یک ص ۳۸۴ طبع کابل) پیرامون این مسئله روشنی انداخته، موضوع را چنین واضح میسازد که چون ملك فخرالدین از قادر سلاطین نبود او را به تخت ممالك غور جای ندادند بودند، بسبب آنکه پنج برادر هم از مار و هم از پدشمنانی بودند، و ملك العیال محمد که پزنی شهادت یافت از زن دیگر بود که خادمه مادر سلاطین بود و ملك فخرالدین مسعود از کنیزك ترك بود .

ملك فخرالدین مسعود زمانیکه شالوده سلطنت را در بامیان پیروزی کرد، قناعتش به آنچه که در حیطه تصرف او بود حاصل نشد . بنابراین به لشکر کشی در بلاد تخارستان و بدخشان اقدام نمود و در اندک مدت تا حدود شغنان و درواز جلورفت و دامنه فتوحاتش تا ناحیه و خشی که در ناحیه ماورالنهر بود، گسترش یافت .

پس از آنکه سلطان سیف الدین محمد بن علاءالدین جهان سوز که بعد از فوت پدر خود سرپرستار سلطنت فیروز کوه شده بود ، داعی اجل را لبیک گفت، امور سلطنت غوری به سلطانان غیاث الدین و مغرالدین تعلق گرفت ملك فخرالدین که نیل باین مقام را آرزو

افسانه کیبل هوگ

باشرکت :

جاسو روبردز - ستیلاستیونس -
دواید وارنر وعده‌ی دیگر ...

در لابلای فلم افسانه - داستان
ویاچشمه کیبل هوگ غالباً ضمن
يك داستان فلمی ، بمو ضاعاتی
برمیخوریم که برای ما بیگانه نبوده
وانگیزه پذیرش را درآذهان جان

محصول کمپنی برادران وارنر
بطریقه (۳۵) ملیمتر تکنی کالر، محل
نمایش سینما پارك .

برودیوسر و دایرکتر: سم پکن پا.
نویسنده: جان کراون فورد -
ادموندینی .

متصدی کمره: لوسین بالاد .
ترتیب و تروین: فرانک سانتلیو .
موزیک: هری گولد سمث .

میدهد. چه بارها از ملنگهای پلنگ
صفت، علمای بی عمل و غیره داستان
هایی شنیده و پیرامون آنها ضرب-
المثل هایی داشته ایم .

درطول ادوار گذشته کسانی بوده
و همین حالا بعضاً هم درقید حیات
اند که بمنظور گول زدن مردم
وسو استفاده از بی آلاشی اطرافیان
بعناوین مختلفی ظاهر شده بانوشتن

تعویذ و طومار پول بدست آورده اند
و یا اینکه خودرا قصیده خوان و یا
حکیم باشی جلوه داده باچند کلمه
آبدار، دار و ندار ساده دلانرا بیغما
برده اند. ولی دیگر اکنون باتحول
برق آسای جوامع بشری همه در
تشریک مساعی بی دست بهم داده
و بیبا خاسته اند تاباین ریا کاران
مجال بیشتر نداده باشند تا بازم
به چپاول خودها ادامه دهند .

فلم افسانه کیبل هوگ که درنیمه
راه فلم ، داستان را ازین نوع
انتقادات دلچسپ و دلچسپ تر
میسازد، درواقع از برخورد های
دوفلسفه متضاد کمیدی به میان
آورده شده است که ازیکطرف ذوق
همگانی داشته و از جانبی هم يك
واقعیت را بطور نسبی در ذهن
تماشاچی جانشین میسازد .

قصه :

کیبل هوگ مردیست تنها و بی
مدد. که بایگانه مرکب، یکطرف آب
و يك میل تفنگ او پیاسانهای
سوزانرا پشت سر میگذاشت تاخودش
را بمحلی برساند که از شربیکاری
نجات یابد .

او دربیابان مورد حمله رهنزان
قرار میگيرد، فریادهایش بی اثر
میمانند و داشته هایش را از دست
میدهد .

پس از چند روز سفر بدون آب
و غذا به محل مرطوبی میرسد
و بادستهایش ، چاهی در آن منطقه
حفر میکند که پسانها از فروش
مقداری آب چیری کوچکی برایش
درست کرده، بشهرمیرود تا مقدراری
پول بدست آرد که بتواند این منطقه
را سر سبز سازد .

سر انجام با نك مرکزی مبلغ
یکصد دالر بوی طور قرضه داده
و اومیتواند باخاطر آسوده در کنار
چشمه اش زندگی نوینی راپیریزی
کند .

درین میان بامسافری «کشیش» -
دواید وارنر» که با هم سرنوشت
بقیه در صفحه ۶۰



چهارپسر امروز

خوانندگان عزیز

(بخاطر ثروت) فوتو رومان تازه ای است که از این هفته آغاز می یابد، امید داریم مورد علاقه تان قرار بگیرد و باز امید ما اینست که فوتو رومان گذشته مورد توجه تان قرار گرفته و موجب سرگرمی شمارا فراهم آورد باشد:





سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

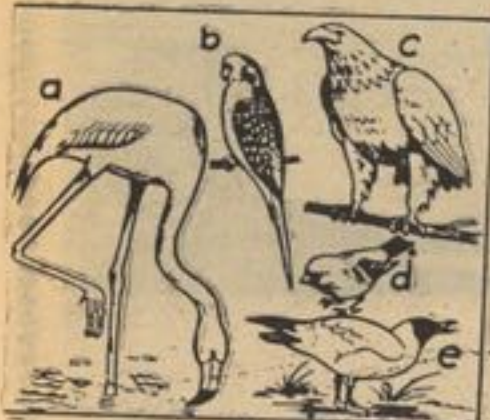
- ۱- شهری در شرق کشور این یکی بندر است در غرب مملکت -
- ۲- عددیست - تکرار حرفی - دوثلث بقا - خود ش است - از ضمائر -
- ۳- و سیله نقلیه در تعمیر های مرتفع - با گاو جنگ میکنند - دام موش -
- ۴- بیننده - عددیست - امر رفتن - در آن آب جریان دارد - پیراهن در -
- پنبه - ۵- از جبهه بات - یکنوع دانه زینتی - زیر ابرام - ۶- تکرار -
- حرفی - امروز پنبه - ضد خشک نصف کشمکش در وازه دهن - حرف -
- نهی دزی - ۷- به ناز و نعمت زیستن - کوچک يك ستاره هالیود - رفیق تیر -
- ۸- خود است - فلز سرخ - اول شب - ۹- غلام - رفیق پشتو - از -
- لسانهای کشور - از آلات باغبانی - ۱۰- آدم پسر حرف لنا و -
- صفت - وسط چوکی - بی سواد ندارد - ۱۱- میم نامرتب - در سر است -
- بعضی کلاه دارند - ۱۲- کم قیمت - معنای دوا فروشی میدهد اما عموماً -
- ازین کلمه استفاده نمیشود - پرند سیاه - ۱۳- چهره و صورت - مگس -
- (پنبه) ضمیری در پشتو - تکرار حرفی -
- ۱۴- نمیشود - نصفش روز نیست و نصفش ماه کوچک است - چه کس؟ -
- ۱۵- تارک دنیا - دشت ناتمام - اصطلاحی در شطرنج - آب دارد - از -
- دوای یونانی - ۱۶- بعد از نیمه مربوط به یاسمن - ناخن کشیدن -
- ۱۷- يك پشتو - درند - پهلوا نند یوار - جمع متکلم - ۱۸- جمع -
- شکاری - اتری از وکتور هوگو .

هنر پیشه شناسی



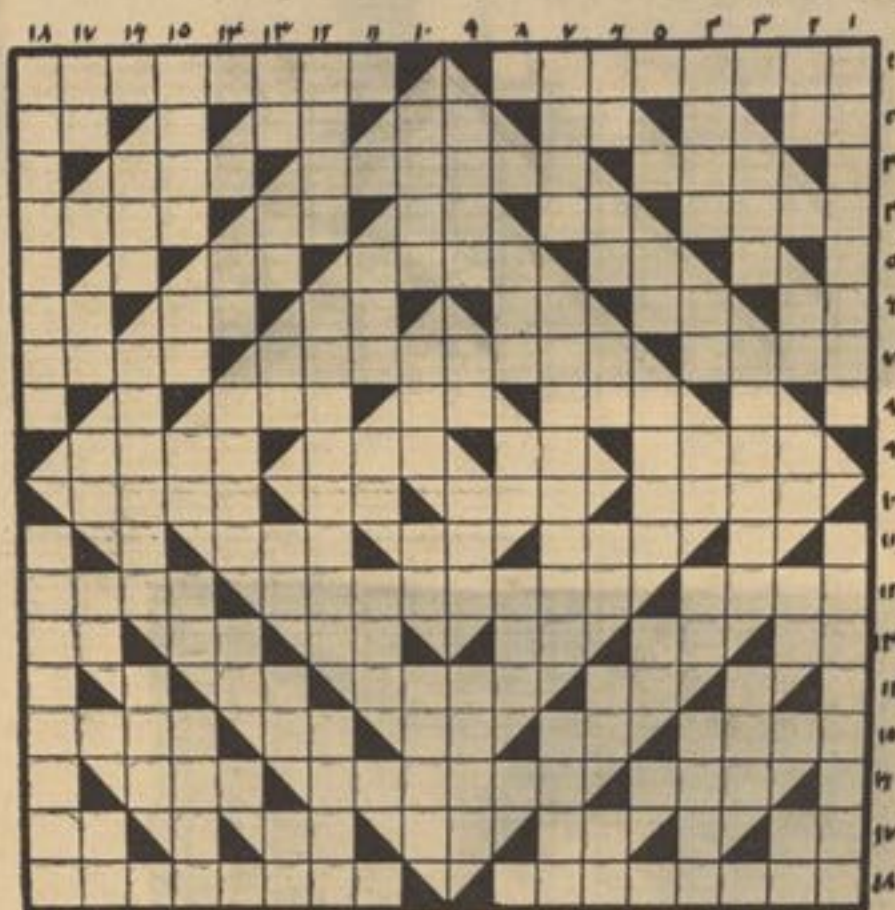
به این چهره ها نگاه کنید حتماً نفر از آنها را میشناسید، آنها هنرپیشه های مشهور سینمای غرب اند اگر به شناختن شان موفق شدید نام آنها را برای ما بنویسید !

پرند شناسی



در کلیشه رسم پنج پرند را
را مشاهده میکنید اگر اندک معلوماتی
راجع به پرندگان داشته باشید حتماً
این هارا شناخته اید، در آنصورت
نام چهار تای آنها را برای ما بنویسید.

بسیار تکرار شد - اسب پشتو - از حالات دریا - (الروپی - دیروز
دیشب - ۷- انگور نارسیده - از خواننده های هندی - خواننده فقید
کشور - ۸- از اعضای جهاز هاضمه حرف نفی است در عربی - حرف
افسوس - ۹- شکر - تکرارش چاه مقدس است - دام خراب - شب مانده
۱۰- چند قبر - ماهی شمسی - يك خارجی - نامعلوم - ۱۱- يك کلمه
بی معنی - میگوید برو - تازیانه شرعی - ۱۲- آله دوخت - هنر پیشه ای از
سینمای هند - از ولسوالی های شمال - ۱۳- نصف نام معشوقه مجنون
عریان - آخر زمان و مکان را میروساند حرف ندا - زیاد نیست - روز اردو
۱۴- همیشه پشتو - اصطلاحی برای شله گی - از من عربی - ۱۵- صاحب
- سبک ناقص - تکرارش دانه قیمتی است - حرفی در آلمانی - امروز نیست
۱۶- معاونت - از ملایك است - مردم يك سر ز مین - ۱۷- علم ناقص
حرف نفی دزی سرو پای نمیشودش - من وتو - ۱۸- از هند است حرفی
که دارد - کشور مغول .



طرح از : صالح محمد کهسار

عمودی

- ۱- فلمی با شرکت راجش کپنه (بدون قسمت اول) از فلم های هندی
- است ۲- صد هزار - حرف اشا ره سر و پای برف - يك عدد - نوك است
- سر ندارد ۳- ظلم پراگنده - جمع عارض - از ژنرور میگیرند - ۴- این
- هم يك فلم هندیست - مرطوب است از اعداد - دریای عربی - از فصول
- چاوگانه - ۵- موجود افسانه ای - دست آموز - ورقه که به بانك میدهند
- و پول میگیرند - مرکز يك كشو اروپایی این عدد .

صفحه ۵۴



هشت اختلاف

این دو تصویر که ظاهراً با هم مشابه‌اند در حقیقت در هشت مورد بایکدیگر اختلاف دارند اختلافات را پیدا کنید!



HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جورابهای لیا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



کشور صنعتی پستی

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.

برای دو نفر کتا یکمه موفق به حل جدول میشود بهکم قرصه یک سبت جوراب

اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

مسأله ریاضی

آنچه را که در اینجا به لباس معما می‌آورم و از شما می‌خواهم که آنرا توضیح نمایید در سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد، من دریکی از روزهای

آن سال بخانه دوستی رفتم، ضمن صحبت دوست من گفت:

— من برابر بادو رقم سمت راست سال تولد من است!

پدرکلان او که این حرف را شنید اظهار کرد که سن من هم برابر

بادو رقم سمت راست سال تولد

من میباشد، من و دوستم از این حرف تعجب کردیم چون درینصورت

باید پدر کلان و نواسه هم عمر می‌بودند و لی بعداً متوجه شدیم

که ادعای پدر کلان عین حقیقت است نظر شما در این باره چیست؟



مسأله شطرنج

در این مسأله طبق معمول سفید بازی را شروع میکند و در دو حرکت سیاه را مات مینماید. کلید حل مسأله را که عبارت از حرکت اول سفید است برای ما بنویسید!

قطعاتی از همین شماره



در کلیشه قسمتها بی از مضامین مختلف همین شماره را بنظر شما میرسانیم آیا میتوانید صفحه هر کدام از بریده ها را پیدا کنید.

آیا میشناسید؟

این عکس قسمتی از بدن يك تن از ستاره های سینمای ایتالیا را نشان میدهد، این ستاره بقدری مشهور است که توضیح زیادتیر در باره او بی مورد است و شما حتماً با يك نگاه به نیمه صورت او موفق میشوید که او را بشناسید، ضمناً بیاد داشته باشید که گردن بند او که در عکس دیده میشود مدتی قبل پس رقت رسید!



بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۲۹

گریح پیشی رفت و تانزدیکی حوض به اطراف خود توجه زیادی نشان نداد. آنجا دوتنر بالباسهای مسخره یی که در برداشتند، باهم مصروف مناقشه بودند و گاه گاه بطور ساختگی بهمدیگر حمله میبردند. ناکسوس بادیلن این صحنه تاب نیاورده فریاد زد: - من باین هاپول میدم که درست و حسابی یک مجادله را انجام بدهند نه اینکه شطرنج بازی کنند.

آنوقت دوحریف بحملات جدی آغاز کردند و صحنه یی از دودخورد های فلم های اول فلین را باشمشیر های آخته زنده کردند. زودخورد گنان پشت کوچا میرفتند، دوی میزهای برآمدند و بازپائین می شدند و لسی درهمه حال چکاچاک شمشیرهایشان همچنان آور بود و پارچه مومی را که روی لباس شان قرار داشت ماهرانه میزدند و در جزخوانی میکردند. ناکسوس بازوی فلپا را بسوی خود کشیده گفت: «حالا درست شد». درهمین حین دوتنر کتنده یی که نیم تنه آبی داشت، با سرعت یک حمله شدید حریف خود را در کرده خودش دست به حمله زد. وقتی جانب مقابل حمله او را نفی کرد، حمله کتنده این بار شمشیر خود را بسوی فلپا حواله نمود گریح خود را میان آنها افکنده فلپا را بشدت کنار زد و شمشیر روی دست او نشسته سوزشی چون فرو بردن سوزن ایجاد کرد و قسمتی از استین پیراهن او را قطع نمود و خون از زخم دستش بیرون زد.

درینوقت ناکسوس بسوی مردنیم تنه آبی روان شده و میگفت: «تودیهوانه استی، دیوانه» فلپا فریاد زد: «خیر، خیر». گریح در این موقع در فاصله آنها وارد شمشیردار قرار داشت بزخم دستش که اینک خون بیشتری از آن جاری بود، نگاه میکرد. مردنیم تنه آبی که رنگش مثل مرده پریده بود، تمجج گنان گفت:

- فکر میکردم نون شمشیر هاباد که رابری محفوظ شده است.

این را گفته روی زمین خم شد و چند لحظه بایک دکمه کوچک رابری در دست بلند شد و مرتباً سوگند میخورد که دیگر چنین حادثه یی تکرار نخواهد شد. گریح گفت: - ولی اکنون که واقع شده است. دوتنر راقطع کتید بس است چه من پیراهن دیگری ندارم.

فلپا بسوی گریح رفته گفت: اینطرف بیانازخمت رابه بندم. ناکسوس بانهایت خستگی روی کوچ فرو غلطید و به تماشای رقص پوسه که در عین نواختن فلوت با ۴ نفر خواجه حرمراسا دانس میکرد، مشغول شد و درهمان حال گفت: «متشکرم جان، تمام سرموقع رسیدی» بعد سر برداشته دو حالی که انعکاس نگاه گریح را از زیر ماسک جستجو میکرد، گفت: «بالماسکه خوبی است، نه جان؟»

گریح جواب داد: «خیلی عالی است». ناکسوس دوباره به پشتی تکیه داد و به تماشای پوسه و رقص خواجه گان سرگرم شد. حال مطلوبی نداشت.

فلپا از دست گریح گرفته بسوی دهلیز روانه شد. تا بلوهای چاندان و ونوس و سایر ارباب انواع باردیگر جلب توجه کرد و فلپا گفت: «بعد از نیمه شب این نمایش عالیتر و جذابتر خواهند شد». فلپا با آن لباس خیال انگیز و رقاصان ازینسو و آنسوی شان رقص گنان می گذشتند.

گریح با قدمهای خسته دنبال فلپا روان بود و یک لحظه فکر کرد که در چنین موقعیتی

از بر جستگی های حیاتی اسلام

طبقات نامتوازن و غیر متعادل را بر سمیت نشناخته است.

آئین اسلام همواره درجهیت تکامل معقول انسانها، بدل مساعی نموده و بعد فی جز فراهم آوری عوامل پیروزی مادی و معنوی قاطبه بشریت در سراسر تعالیم جاویدان آن سراغ نمیشود. ازینرو مبارزات اسلام بطور پیکر در برابر ظلم و استبداد و عوامل احیاف و ستم، و در برابر عناصر سختگیر و دشمن سعادت و عدالت اجتماعی، و آنها ییکه بخاطر تأمین سود های خاص و بخاطر پاسخ گویی بخواسته های خود خواهانه و متکبرانه شان، روی مصالح و منفعت همگانی و عمومی، پاک گذاشته و همه را فقط برای خویش خواسته اند، صورت گرفته است.

فلسفه های حیاتی اسلام هیچگاه و در هیچ نوع شرایطی با این روش و با این عنا صی ارتجاع پسند و تاریک اندیش، آشتی نمی پذیرد و بمنظور اینکه فعالیت های منفی ایشان شکاف عمیقی در پیکر زندگانی اجتماعی ایجاد نماید، همواره در برابر آن قرار میگردد و مبارزات انسانی و مترقی اش همچنان ادامه میدهد. با این اطمینان که سر انجام حق بر باطل مستولی خواهد شد و خورشید رخشند حقیقت و عدالت اجتماعی، بسر موجودیت هیو لاهای غول پیکر و ابر های سیاه بی عدالتی و امتیازات طبقاتی، پایان خواهد داد و هیکل منحوس آنها را محو و نابود خواهد ساخت.

جنگ های او در عهد رسول خدا ((ص))

وصداهای شور انگیز را از حنجره های شان بیرون نمایند. دومیان ازین پلان طرح شده ترسیدند و گمان نمودند که سپاه متقم دیگری جهت کمک خالد (رض) از جانب رسول خدا فرستاده شده است به حصار ها و سنگرهای شان اخذ موقع نموده جهت مقابله مسلمانان از آنجا برآمدند بلکه وجود شانرا در قلعه هابتر دانستند و از آنجا موقف دفاعی اتخاذ نمودند.

درین لحظه حساس خالد (رض) از فرصت استفاده نموده باردیگر سپاه خود را یکجا کرد و باین تدبیر جنگی توانست با لای رومیان تقو ق حاصل نموده ابتکار و بر ااعت حربی خود را ابراز کند.

پیغمبر اسلام (ص) ازین بر ااعت و تدبیر و عغب نشینی خالد (رض) بدون تلمات و نجات از سپاه رومی ها و پیشروی تقدیر نموده در آن روز لقب سیف الله را پراش افتخار بخشید.

(نا تمام) ضربت سنگینی بر تارکش وارد آمده بلا فاصله او را بدنیای تاریکی هافرورد. درین تاریکی نه ستاره دیده میشد و نه چیز دیگر.

فصل سمیز دهم

مادیرسون، راجع به گریح فکر میکرد. مدتی بود از آنجا دور شده بود. همچنان آندریوس که قرار بود مرد غول پیکر را تعقیب کند، درک نداشت. اگر دنبال شان طبقه بالا بروند، آیا بهتر است؟ با این فکر بسوی طبقه بالا حرکت کرد ولی در نیمه راه همان سه نفری که بلباس راهزنان ملیس بودند پیش رویش سبز شدند و درهمان لحظه دو دختر زیبا دستهای او را گرفته بدانس دعوتش نمودند و کشان کشان بسوی حلقه از جمعیت که مشغول رقصیدن بودند، او را با خود بردند. نا تمام

در خورتوجه است که وسعت نگاه و ادید این آئین بخشی است که پیامبر اسلام در سرامایش خود دو ست داشتن را تنها در مورد افراد مسلمان مختص نکرده بلکه آن را شامل افراد غیر مسلمان نیز ساخته است که ما از آن به کلمه (مردم) یاد کردیم نه به کلمه (مسلمان).

این طرز نگاه جهانی و وسیع اسلام، زاده این اساس است که رسالت اسلام، رسالتی است انسانی و جهانی، و قاصدی است سعادت بخش، برای همه انسانها.

خداوند جهان آفرین با این ارشاد بظا هر موجز، ولی پر معنی و ژرف خطاب به پیا میر بزرگ و واپسینش میفرماید: «تورا جز نجات بخش و عامل خوشبختی و رحمت، برای کافه جهانیان نفرستاده ام».

این بیان مختصر با ما هم گسترده و عمیق معنای خود، انداز نظر ناپیدا کردن اسلام را در مورد تصمیم پروگرام های اصلاحی و زندگی آفرینش، و روشن و روشنتر میسازد و چنان تصریح مینماید که اسلام برای اثبات جهانی بودن و انسانی بودن نش خواهان خوشبختی کتله ای و یا طبقه ای بخصوص نیست، بلکه پیام آور صدیق آن همه را از کوران تا کوران مورد نظر داشته و بر روی وظیفه آسمانی ای که دارد بمنظور تا میسن اسباب سعادت کلیه انسانها مساعی میکند. خویش را بخر ج داده و در هیچکس نه شرایطی و در هیچ محیط اجتماعی، تشکیل و اهمیت

از فلپا، ناکسوس، رقاصان و حتی خودش نفرت دارد. خود را در وضع بد و مشکلی میدید و اینک به آخر سالون رسیده بودند. تگاهی به پشت سر خود افکند. رقاصان ایستاده و تا بلوهای ظاهر را چاندان غیر متحرک به نظرش آمد. فکر کرد خیلی دلش میخواهد تن تنه علیه تمام این نوع پارتیها، تروتمندان یورپ و مظاهری ازین قبیل، به جنگد، حتی علیه ناکسوس نیز از این مجادله دست نکشد. ولی خیلی زود این اندیشه را از ذهن خود بیرون راند و به دنبال فلپا داخل انسا ق اوشد و تماش کرد که چگونه فلپا اول دستهای خود را شست و بعد دست او را از خون پاک کرد و باند داری زخم دست او را ماهرانه چسباند.

فلپا برسبیل سپاس گفت: - عین این حادثه شاید نصیب من بود. و کاش اگر اینطور میشد.

گریح گفت: - امشب شوهرت رول سلطان رابازی میکند و تو هم همسرا و هستی پس همسر یک سلطان نباید آسان مجروح شود و یک حادثه او را از پا در آورد. ولی این یک حادثه نبود، جان - قبول میکنی؟ - مگر تو قبول نداری؟ خودت که آنجا بودی.

فلپا در حالیکه می لرزید، گفت: - جان بمن گوش بده. من امشب، به آن ماده احتیاج دارم ناچارم یک مقدار بگیرم. چکنم؟ دستهایش را ممتسانه بسوی گریح دراز کرد، ادامه داد: این مگرسون. ینکی کجا رفته چطور پیدایش کنم؟ گریح با سر طوری جواب داد که نمیدانند و فلپا دوباره به التماس شروع کرد: - گریح، چه میشود. خواهش میکنم عزیزم چه میشود.

با تمام خونسردی و وجود آتش امروزش در آغوش جان فرو رفت. جان در حالیکه قلبا مایل نبود او را، این ونوس زنده را از خود دور کند، از بازوان او گرفته تگانش داد و تقریباً فریاد زد:

- دیوانه شده یی فلپا؟ و او را از خود دور کرد. فلپا روی یک کوچ سیاه و دراز در هم پیچید و نیمه یی از تن و بدن سیمینش در اثر لغزش لباس، بیرون افتاد. اینک او زیباترین، خواستنی ترین و جالب ترین حالت یک زن را ارائه میکرد. گریح فریاد زد:

- خودت را ببوشان، اگر آن گوریل در ینوقت وارد شود چه خواهد گفت؟ وقتی دید فلپا حرکتی نشان نمیدهد، دست پیش برد و باده من پیراهن، آن وجود خیره کننده و سرسام آور را پوشید و فلپا ناله گنان گفت:

- گفتی دیوانه استی؟ آری طبع دیوانه ام. نه هیروئین و نه هیچ مرد با قدرتی از عهد من برآمده نمیتواند. - ناکسوس؟ مگر او مرد قدرتمندی نیست؟ زن تگاهی به گریح افکند. خواست توضیحی بدهد اما از شدت غیظ خاموش ماند. فقط گفت: «حق، زود برو بیرون از اینجا». گریح خارج شد. ناکسوس هنوز روی همان کوچ افتاده و بانگاههای خالی گردن و ناح سالون و تماش میکرد. بالای سر او قبلا یک قندیل بزرگ روشن بود که اینک خاموش بنظر می آمد ولی رنگ شب را بخود گرفته در آن ستاره هاجش کم میزدند. گریح بطرف زینه یی که به تراس میرفت، حرکت کرد.

خدمات صحی ...

وزارت صحیه که عبارت از سهیل انگاری و بی مبالائی دا کتران در مراکز صحی است که با تاسف باید یاد آور شد اندکی صحبت کنیم آنهم این است که اکثر کسانیکه در مراکز صحی کار میکنند بدون در نظر داشت منافع ملی و سر مایه ملی، کارهای میکنند که نه تنها وزارت صحیه را مایوس می سازد بلکه بعضی از موسسات را نیز دلسرد می گردانند.

مثلا از موثرها طوری استفسار می برند که یک مو تر بیش از دو یا سه سال دیگر از کار بیفتند بدون آنکه حتی در همین مدت دو یا سه سال بدرد بیشتر از دو یا سه نفر مستحق خورده باشند و یا در حالیکه همه مراکز صحی دارای یخچال ها میباشند باز هم به کرات دیده شده که واکسین ها دواهای دیگر را بدون آنکه نقضش دران متصور باشد در یخچال نگذاشته و آنرا فاسد ساخته اند.

که با تا سف باید گفت که همه مشکلات را میتوان حل کرد و لی وقتی حس ملی مرده باشد وجدان مسئولی را کشته باشند با اینگونه اشخاص چگونگی نه میشود رفتار کرد. با آنهم امید است با همکاری وزارت اطلاعات و کلتور مخصوصاً از حریق رادیو بتوانیم مردم را بمرکز صحی جلب نماییم تا از یکطرف جلو امراض گرفته شده و از جانبی ذهنیت مردم روشن گردد. که درین امر نه تنها اطلاعات و کلتور بلکه همه اشخاص چیز فهم و طیفه دارند تا مردم را از هنمایی صحی نما یسند و آنها را از فواید مراکز صحی مطلع سازند.

بقیه صفحه ۴۲

وزن طفل ...

خواهد بود بطوریکه در پایان سال اول وزن کودکان صرف نظر از وزن تولد تقریباً به یکدیگر رسیده و در حد ۹ تا ۱۰ کیلو گرام خواهد بود. کودکی که هنگام تولد سبکتر به دنیا آمد سریعتر رشد می نماید و به اینقسم در پایان سال اول بسیاری کودکانی که هنگام تولد سنگین وزن تر بودند، می رسند.

شماره ۴۵

طرز معرفی ...

«حوالپرسی پیر هیزید لازم نیست که چندین مرتبه بگویند خدا حافظ، با مان خدا، به خدا میسپار مت و امثال اینها یا اینکه هنگام ورود به مجلس چندین مرتبه از یک شخص بپرسید حال شما چطور است. خوب هستید چه حال دارید و ازین قبیل جملات.

پس آداب معاشرت حکم میکند که یکمرتبه سلام، یکمرتبه احوال پرسی و یکمرتبه خدا حافظی کافیست.

ملالی هما (فضلیار)

بقیه صفحه ۴۳

بیشتر مطالعه ...

ضمن مطالعه فرصت فکر کردن بخود بدهید، تا بهره بیشتری از کتاب ببرید. سعی کنید کتابخانه کوچکی، از کتاب های سودمند و مفید در خانه تان تهیه کنید، نکته دیگری که به اشتیاق شما به مطالعه می افزاید ترتیب دادن دفترچه کوچکی است که در آن نام کتاب های را که خوانده اید با نام نویسنده و تاریخ مطالعه آن یاد داشت کنید هر قدر بر نوشته های دفتری افزوده شود اشتیاق شما برای مطالعه بیشتر خواهد گردید. هر کتاب مفهومی دارد و بمنظوری نوشته شده است بکشید آنرا درک کنید. برای اینکه مفهوم کتاب را خوبتر دریابید بهتر است آنرا دو بار مطالعه کنید.

بهترین وقت برای مطالعه کتاب اوایل صبح است، بخصوص اگر شما خانم خانه داری هستید و تمام وقت تان صرف امور منزل تر بیه اطفال و ... است بهتر است خود را عادت بدهید که صبح و قتر از خواب بر خیزید و نیم ساعتی را به مطالعه کتاب بد لخواه خود بپوشانید بگذرانید آنوقت خواهید دید که در طول یکسال پیش از چهل کتاب سودمند و ارزنده خوانده اید.

طیب و فیلسوف بزرگ

۱- تندرستی، به حالتی اطلاق میگردد که مزاج بدن انسان، ترکیب و فعالیت در وضع کاملاً صحیح و سالم قرار داشته باشد.

۲- رنجوری حالتی مخالف حالت قبل الذکر انسان است.

۳- بر اساس فکر جالینوسی حالتی است که نه رنجوری است و نه تندرستی.

ابن سینا یاد آور میشود که باید اطبا، فلسفه، منطق و طبیعیات را فرا گیرند و ازین علوم بهره کافی اندوزند و باید عموماً از طبیعت شنا سان یاری جویند. طیب در مورد اینکه عناصر چهارگانه اندو بیش از چهار نیستند، بدانشمندان طبیعت شناس باور داشته باشد! دوتای عناصر خفیف و دوتای آنها ثقیل اند. عناصر خفیف آتش و هوا و عناصر ثقیل آب و خاکند.

ما در اینجا به محدودیت اندیشه های ابن سینا (از لحاظ تکامل تاریخی) بر میخوریم (مثلاً در مورد عناصر) ولی توصیه او درباره اینکه باید اطبا بشقوق گوناگون علوم طبیعی آشنا گردند و درین زمینه معلومات لازم بدست آورند، بدون تردید تاکنون هم بحیث یک ضرورت باقی است (۵).

توضیحات عمومی که ابن سینا در باره عصب ها میدهد، تاکنون هم مورد دلچسپی اطبا قرار دارد: عصب ها دو نوع فایده دارند: فایده مستقیم مخصوص بخود و فایده بالو سیله مخصوص بخود. فایده مستقیم مخصوص بخود آنها عبارت ازین است که مغز توسط اعصاب به اعضای (بدن) حس و حرکت میدهد. فایده بالوسیله اعصاب اینست که گوشت بدن را سخت (وفشرده) میسازند و بدن را استحکام می بخشند. واضح است که اعصاب از مغز آغاز می یابند و پس

از انشمار به پوست بدن منتهی میگردند. مغز از دو جهت محل آغاز اعصابست، برخی از آنها مستقیماً از مغز شروع میشوند

بقیه در صفحه ۵۹

(۵) همانجا.

صفحه ۵۷

رما تیزم یوه...

وی اود هغه په اثر دغه ناروغی منځ ته راځي .

د ناروغی شروع امکان لری چه سخته وی ، مگر په زیاترو مواردو کښی تیر ایستونکی دی . سړی په ابتدا کښی دستریا احساس کوی اود هغه په تعقیب بی اشتها یی او دلکرتیا منځ ته راځی د تودوخی درجه ۳۷.۵ ده او ورو ورو د سختی تبی احساس کوی . وروسته مفصلونه درد او پرسوب پیدا کوی او حرکت یی خوږمن او محدود پزی . د مفاصلو پرسوب زیاتره په لاسونو کښی لیدل کیږی .

د مفصلی پرسوب بل شکل چه زیاتره په خواوو خلکو کښی لیدل کیږی ، مریو ته زیان رسوی اود مزمن رما تیزم په خلاف په نارینه و کښی زیات لیدل کیږی . شروع یی د مریو په وروستیو اود ملا په برخو کښی د درد سره یوځای وی . وزن کیږی

او وړاندی خوا ته کږیدل درد وروستونکی دی . ورو ورو مری یو د

بل سره نښلی او ټولی مری دیوی ټوټی په شکل گرځی په دی ډول چه سړی خان نه سمولای اونه کږولای

دی او حتی خپل سرهم نشی پورته کولای . گواکې مری له غاړی څخه نیولی تر گنده پوری دوچ او یوه ټوټه لرگی په شکل اوښتی دی .

(آرتروز) لکه چه پخوا ویل شول درما تیزم سره توپیر لری ځکه چه پرسوب نه لری . دغه حالت زیاتره

له پنځوس کلنی څخه په هاخوا زږښت کښی لیدل کیږی ، مگر د غلطی

تغذی اوزیاتی بی حرکتی په وجه په زلمیتوب کښی احساس کیږی . ناروغی په ټولو بندونو کښی په دوه ډوله لیدل کیږی : په لومړی حالت کښی عمومی وی او واره او غټ بندونه نیسی په دوهم حالت کښی یویا څو بندونه نیسی او

زیاتره د زنگنو گڼی اود ملاتیر مفصلونو ته زیان رسوی . په دغی ناروغی کښی لومړی د گڼی د هډوکي سر خړل کیږی اوله منځه ځی اود

هډوکي سر خپل شکل بدلوی اود هډوکي زیاتوالی پکښی پیدا کیږی مخکښی ویل شول چه دغه بدلونونه د زږښت له امله دی او هماغه شان چه دانسان پوستکی زږیږی بندونه او هډوکي هم د زږښت سره مخامخ کیږی .

(آرتروز) ورو ورو وړاندی ځی اوله همدغه امله سړی د ناروغی په لومړیو وختو کښی نه ورته متوجه کیږی .

شروع یی د مفصل د ټینگیډو سره ده او انسان احساس کوی چه په مفصلو کښی هغه پخوانی نرمی نشته

حرکت او فعالیت ورو ورو دنارامی

او دستریا سبب کیږی او درد منځ ته راځی . مگر داچه آیا درما تیزم علاج

کولای شو ، په خواب کښی باید ویل شی چه که څه هم مونږ تراوسه پوری د دغو ناروغیو په اصلی علت

نه پوهیږو او حقیقتا د هغو معالجه نشو کولای ، مگر ددی قدرت لروچه له نوو دواگانو څخه په استفاده سره د هغو نښی او درد له منځه یوسو او

له وړاندی ددی تگ څخه یی مخنیوی وکړو نن ورځ د هغو کسانو شمیر چه د دغی ناروغی په وجه بی وسه اوله کاره پاتی کیږی ، د پخوا په نسبت ډیر ځله لږ شوی دی .

د مفصلی حاد رما تیزم ناروغی چه په خواتانو کښی د زړه دناروغی اصلی علت دی ، د کور تیزون او پنسلین په وسیله معالجه کیدای شی اوله ناروغ څخه د کلکی خاړنی اود ناروغی د بیا پیدا کیدو په وسیله بی دزیان خطر لږ شوی دی . د مزمن

بیټا:

ستاره نهایت بردبار و خاموش طبیعت است که چون عروس ما حساب میشود دیگر چیز جز توصیف برایش ندارم .

وحیده رحمان :

دو شیزه خوب - وقت شناس - سنگین و متین بوده و بهر کدام احترام می گذارد .

وحیده رحمان مرا همواره پرودکشن منیجر خطاب میکند بخاطر اینکه هر فلم را من مال خود دانسته حداظم علاقمندی خود را نسبت بان نشان میدهم و در کلیه معاملات پولی پرودیسران دخالت کرده بهلو های اقتصادی آنرا تحلیل و بررسی میکنم و این امر سبب شده که اکثر ستارگان بمن خطاب بزنس مین کنند از بازی با وحیده رحمان در فلم ها همباز هایش خاطرات خوبی میگیرند زیرا او درغایت امر شریفانه و احترام کارانه پیش آمد میکند .

ممتاز :

در آغاز کار درهر کجا به ممتاز میگفتم که تو صاحب بینی بزرگ استی و علوتا در کارها دلچسپی

رما تیزم په قداوی کښی له زیاتسو دواگانو لکه اسپرین ، د سروزیو دمالکو اود کور تیزون له مشتقاتو څخه استفاده کیږی . په وروستیو کلو کښی ځینی نوری دوا گانې هم تر استفادی لاندی راغلی او گټوری نتیجی ور څخه اخیستلی شویدی مثلا پنسیلامین اود سرطان په ضد دواگانی اود غهراز له (اولتراشوند) یعنی د غبرنه د پوری څپو څخه استفاده هم د مزمن رما تیزم اوهم د (آرتروز) په تداویو کښی گټوره نتیجه ور کړیده فیزیو تراپی (دتودوخی په وسیله مساز او معالجه) او اورا ټوپیدی (دهډوکو جراحی) هم ښه نتیجه ورکړید او نن ورځ د هډوکو د جراحیو په پرمختیا اود سلیکون له مادی څخه د مصنوعی مفصلو په استفادی سره درما تیزم زیاتره ناروغان ژوند ته هیله من کیږی .

صحبت را چندر کمار

از خود نشان نمیدهی ممکن نیست روزی بموفقیتی نایل ایسی ولی او زحمت کش و عرق ریزی و حوصله واپیشیه کرد تا اینکه او از نقش های کوچک و بی ارزش بسوی رول های ارزنده و مهم گام های فراخ برداشت و در قطار بازیگران موفق خود را جاه زد . ممتاز ستاره ایست یسکدل و ساده که هیچگونه تفاخر و تبختر از او دیده نشده است در اولین فلمی که با او بازی کردم او را (مو مو) خطاب کردم که تا امروز این نام برایش باقی ماند ممتاز اگر قدری سکس جلوه میکند برای دفاع خود میگوید ما بخاطر کار چنین و چنان میکنیم و در کار اصلا نباید افاده فروش کرد او راستی ستاره خوب ایست که هر قدر با او بیشتر صحبت شود صمیمیت صحبت کننده نسبت باو اضافه تر میشود .

راکھی :

راکھی ستاره خو بیست ولی نهایت عصبانی مزاج است وقتی رشته اعصابش تکان خورد دیگر کنترول خود را از دست میدهد راکھی در بازی نقش های سنگینی و حساس استعداد فوق العاده دارد اما همین اعصابیت با موردو بیمار او برای داکتر و همباز هایش قابل تحمل نیست .

هیما مالنی :

در فلم های (تلاش - دهرتی - گنوار) قرار بود مقابل هیما مالنی حاضر شوم ولی در هر بار امکانات میسر نمیشد تا آنکه یک روز خودنم مستقیما خواهش کرد که میخواهد فلمی با همبازی من تهیه کننم مقابلتا تقاضای او را رد نکردم و سر انجام در فلم (گورا و کالا) باهم یکجا ظاهر شدیم .

هیما مالنی دوشیزه خوب با ذوق و علاقمند بکار است بهمه احترام می

گذارد و چون هنوز کاملاً به خود مسلط نیست در بازی هایش قدری ضعف نمایان است ولی این خلا بزودی دزدندگی هنری او بر خواهد شد .

طیب و فیلسوف بزرگ

و برخی هم از آن بخش مغز که از مغز دویله است، آغاز میگردند. این سینا در دوران زندگی خود با اتکا، به این تحلیل به پرورش و تدوین اعصاب نیز اهمیت خاصی قایل میشود.

رهنمودهای که در مورد استفاده از زالو ها بحیث یک وسیله تدوینی میدهد، نشاندهنده ذکاوتند، عقل رساد و سعیت معلومات این دانشمند متبحر است. مثلاً به توضیحات زیری توجه کنید:

«... برخی از زالو ها (جوکها) طبیعتاً زهر ناک اند و از همین جهت دارای سر بزرگ، رنگ سرمه‌ای مایل بسپاه و یا مایل به کبودی بوده، مانند مار ماهی... بر پشت خود دارای خطوط زنگاری میباشند. (از استعمال این زالو ها) و نیز از استعمال زالو هایی که دارای رنگ بو قلمون (سمیلیون) باشند، باید خود داری صورت گیرد: تمام اینها زهر ناک میباشند، استعمال این زالو ها، باعث پندیدگی، بیهوشی، خونریزی، تب، ضعف و پیدایش انواع جراحات نامطلوب میگردد همچنان از استعمال زالو هایی که از آبهای کثیف لوش آلود بدست می آید، خود داری شود. باید زالو های (مورد ضرورت) از آبهای پوشیده از علف و نیز از آبهای محل زندگی بقیه ها بدست آورده شود. بستخان کسانی که میگویند زالو های بدست آمده از آبهای محل تجمع بقیه ها بدست نباید از زش قایل شد.

باید زالو های (مورد استفاده)

دارای رنگهای مختلف و بیشتر دارای رنگ آبی و بر پشت خود دارای دو خط پرنک زرنیخ باشند و یا زر نمای مایل به آبی و دوجانب آنها کلوله نما باشند. همچنان زالو های جگری رنگ... و دارای سر نازک و کوچک شبیه دم موش خوبستند.

«زالو هایی که شکم سرخ و پشت کبود دارند و مخصوصاً زالو های که در آبهای جاری میزینند، قابل استفاده هستند. زالو ها یک روز قبل از استعمال بدست آورده شده

و در صورت امکان برای ریختن آنجه در داخل آنها است... بااستفراغ و دار ساخته شوند. قبل از استعمال برای آنها کمی خون...

شماره ۴۵

گل آغا یوسف...

با کار گردانی درامهای کجری قروت و آبارتمان اشخاص فعال تیار بوده اند در قسمت اکتوران نمی خواهیم یادی نمایم فقط توضیح میدهیم (چیزیکه عیانست چه حاجت به بیان است.) - می توانید از یک یا چند نمایشنامه

خوب که در سالهای اخیر روی استیج آمده باشد نام بگیرید و از ارزش کیفی هنری آنها دفاع نمایید؟

- (مفتش اثر گو گول که به کارگردانی احمد شاه علم بنمایش گذاشته شد نمونه

یک درامه خوب به مفهوم واقعی آن است، در مفتش گوگول تضاد های طبقاتی با شیوه طنز آمیز بشکل استادانه ارائه شده است،

عظمت این اثر مخصوصاً در این قسمت جلب توجه میکند که با وجود آنکه در یک مقطع خاص تاریخی زمان خود گوگول پرشته تحریر کرده است، هنوز و تا صد هاسال بعد از آن است چنانچه است این اثر

بتوصیه شاعر و نایفه جهان ادبیات روسیه تزاری (پوشکین) توسط گوگول نوشته شده، شاید هم از این نظر خیلی ارزنده است

که مفکوره یک شاعر بزرگ با قسط رت نویسنده می یک نویسنده بزرگ دست بهم

داده اثر بدیعی چون مفتش بوجود آمد و دایر گت و بازی های حساب شده

کشور نیز توانست ارزش آن را به پیسنده معرفی نماید.

هنوز هم حرفهای برای گفتن هست ولی می

بینم که از چند لحظه قبل نوع پیتابی در حرکات «چیچو و فرانکوی» وطنی بیخشید هدف و روشن محسوس است، علتش را

می پرسیم و در یک کلام جواب میدهند که وقت ما تمام شده است.

از جانب ژوندون و خوانندگان از نزد شان تشکر میکنم.

در حالیکه فکر میکنم پر گوی و پرسش های حساب شده میسوزد طنزهای آیندشان در پروگرام نمایش رادیوی تگرود.

میکردم و در خواستی و اگذاری نقشی وادی یکی از نما یشنا مه ها برای خود مینمودم، ولی این موقع برایش داده نمیشد، تا اینکه تصادفاً پای یکی از «مئلان شکست» من به جای او استخدام شدم و تا حال ماندم، البته اکنون چنین شرایطی کمتر وجود

دارد و یا اصلاً ندارد، ولی وقتی موضوع گسترش ساحه تیار در ولایات کشور و

استفاده از ظرفیت ها و استعداد های تازه بمیان می آید نباید اجازه داده شود که یکبار دیگر چنین جریانی تکرار گردد.

- اگر تصمیم گرفته شود که ممثل خوب، دایر گت خوب و دراماتیس خوب کشور ما

برای سال ۱۳۵۲ انتخاب گردد با توجه به حجم کار و کیفیت و ارزش هنری آن شما

بچه کسانی رای میدید؟

اگر رشن و عزیزالله هدف: ما فکر میکنیم وقتی صحبت از کارگران سال،

اکتور سال آواز خوان سال، کمپوزیتور سال و درامه نویس سال بمیان می آید.

مساله ازین قرار است که چه کسی چقدر در طول سال گذشته فعالیت هنری داشته

است، ممکن است هنرمند مقتدر و توانایی که ارزش کار های هنری اش دو سالهای

گذشته به مراتب افزونتر بود در جریان امسال کمتر کار های هنری را ارائه داشته

باشد، با این حساب با حفظ مقام ارجمندش ممکن است یکی از شاگردانش که در طول

گذشته فعالیت هنری داشته است جای او را بگیرد.

در طول سال گذشته سید مقدس نگاه با نوشتن دو درام (کجری قروت) و (پرچیره)

دایر نمودن نمایشگاه نقاشی، بازی کردن نقشبای مختلف در درامه های کجری قروت

و پرچیره، هنر مندی درامه نویس فعال بوده است، همچنان بنام علی حمید جلیا با

کار گردانی (هر که اول برد خانه نبرد) و کمیدی (عزیزم) و بازی نقش در همین

درام و همچنان استاد بیست با دایر گت (پرچیره) و بازی کردن در درام (هر که

اول برد خانه نبرد) و بنام علی ستار جلیایی

بقیه صفحه ۴۶

روزبرگشتگی لاله کو

گفتم: حق دارین که جگر خون باشین والله مام جگر خون شدم.

اما از جگر خون منی تان چه بدست تان میا به مسلما که هیچ پس هیچ خوده

جگر خون تکرین. دگه که بازار میرفتین بسیار احتیاط

کنین. گفت: لی دگه بازار میرم مفا میدم که بازار رفتن سر مه نمیره چرا هر دفعه

که بازار میرم حتما جگر خون میشم. گفتم: خدا دگه اوتاره انصاف پته

لاله کو! مه به اجازی تان رخصت میشم. گفت: برو الله یارت اما بسیار احتیاط

کنی. خندیدم و گفتم بچشم احتیاط میکنم از: احمد غوث (ژلمی)

صفحه ۵۹

حرفش را قطع نموده ما چرا ره برش گفتم اول خو هیچ اعتبار نمیکرد بعد از

آنکه مطمئن شد دروغ نمیکرد رفته بخاری روبرم روشن کدو کلای دیگمه بر م آورد

مه در پهلوی بخاری نشسته به تبدیل نمودن لباس خود شروع کرد که گل

پری جان دخترک ناز دایم آمده گفت: (پیشه پته که ناله تان و ای میبرم.)

دست به جیب و اسکت پرده دیدم از پول ها اثری نیست فهمیدم که در همان

پیرو بار سئو پس غم پو لبهای مه هم خوردند. دگه زمین جایم نمیداد و با خود

عید نمودم که دگه از خانه بیرون نمی روم. (۰۰)

لاله کو گفت: (خو اینا لی بگو که جگر خون باشم لیا شم؟)

افسانه گیل هوک

مشترک دارند باین تفاوت که «مسافر لباس کشیشی بتن داشته و میخواید ازین طریق امرارمعیشست نماید ولی کیبل هوک ازین وسیله هم محروم است، آشنا میشود بعدها بکمک هم‌رستورانی را ترتیب داده والی مرگ کیبل هوک که مدت اضافه از سه سال و شش ماه را احتوا میکند در عمان صحرا زندگی مینمایند.

در چند کیلو متری آندو، شهر کوچکی است که در آن خانمی «ستیلستینوس» مصروف بدکارگی است و ازینکه از تنهایی رنج میبرد خواسته تا آندو خنّه یی کسب و بکالیفرنیا سفر نماید. کیبل هوک نیز بعداً یکی از مشتریان وی میشود ولی از آنجاییکه سکنه این شهر همه مردم متدینی میباشند جبراً خانم را از شهر اخراج و او هم با کشیش و کیبل هوک موقتاً مییوندد.

همینکه در آخر فیلم «ستیلستینوس» که میخواید خانم مرد ثروتمندی شود، و به آرزوی خود نایل میآید و به سواری موتر دیداری از دوست قدیمی اش «کیبل» بعمل می‌آورد. موتر از روی پاهای کیبل هوک عبور نموده و متعاقباً بحیات وی خاتمه میدهد. و این قسمت پایان فلم است.

چگونگی فلم :-

فلم داستان کیبل هوک که دو ساعت تمام، تماشاچی را مصروف نگه میدارد فلمیست که در زمان تهیه شدنش از فلم های پرآوازه بی بوده و عاید کافی نیرا نصیب سازنده اش ساخته است، چنانچه تاهنوز که پرنس آن کهنه مینماید، هرگاه در بازار های خارجی موقع نمایش یابد میتواند تعداد زیادی از تماشاچیانرا بسینما بکشاند.

این فلم برای تماشاچیان ما نیز از نگاه محتوی آن بیگانه جلوه نمیکند. دایرکتر فلم «سمپکن» خواسته تا فلمش را گذشته ازینکه بشکل فلمهای «وسترن» عرضه دارد تا حدی بلباس انتقادی نیز که از آن صحنه های کیککی تراوش کند، آراسته سازد، و رویهمرفته بخواسته اش البته «بادرنظر داشت زمان و مکان» توفیقی هم همراه دارد، مگر هرگاه درین هنگام کسی بچنین پدیده

لوبشین هنرمند محبوب

را بالاتر از عالی بازی کرد و بعد از فلم منولوک يك قدم دیگر بسوی شهرت و محبوبیت برداشت آخرین فلم او تاحال فلمی است بنام «زندگی من» که از روی اثر معروف چخوف تهیه شده است. درین فلم نقش میخائیل راتیه کنگدان فلم در نظر داشتند به اسمک نتوسکی هیروی فلم ها مهلت بدهند ولی بعدتر فیصله شد رای گیری صورت گیرد تا تماشاچیان خودشان آرنیستی را برای این نقش انتخاب کنند.

و فتنه نتیجه رای گیری معلوم شد همه بفروردی لوبشین نظر داده بودند او این نقش را واقعاً عالی بازی کرد و بهر دیگر قدرت اکت و تمثیل و فانتیزی خود را اجرای نقش هانابت گردانید.

باشد تا بتواند خود را نجات بدهد ولی وقتی که خطر جستجو کردن فاشیست هردو را تهدید میکند آنها با هم دوست میشوند و در آخر عاشق همدیگر میشوند. فاشیست ها که ردیای آنها را پیدا کرده اند به تعقیب آنها می پردازند در آخر فلم که خطر هردو جوان را تهدید میکند. ایوان خود را بکشتن میدهد تا دختر را از جنگال فاشیست هانجات داده زمین فرار او را فراهم کند.

مهمترین نقش را که لوبشین بازی کرده در فلم شمشیر و سپر میباشد، درین فلم لوبشین در نقش آبل (الکساندر بیلوف به چرمی هانس ویس) ظاهر شد. این فلم در سه قسمت تهیه شده بود. در فلم میدان سرخ او نقش کمیسار آمیلین

خنده برخ مردم میکشیدند موفق بوده و توانسته است صحنه (رفتن کشیشش را بمنزل خانمیکه «فرنگ» یکی از و دبستانش فوت نموده و میخواید با استفاده از نام کشیشی بود نش باوی همبستر شود» را طور جالبی تجسم بخشد، ولی فراموش نموده است که در فلمها «گنتی نیوتی - اداه» در هر مورد امریست ضروری که نباید بی اهمیت تلقی شود. چه در صحنه قبل همین کشیش هنگامیکه از زیننه پایین می افتد کلاهش را فراموش میکند مگر در صحنه ها بعد هنگامیکه بمنزل خانم ماتم دار، داخل میشود باز هم کلاهش را بسر دارد؟

همچنان اضافه از چهار روز تشنگی، قهرمان فلمش را چنان بزانو مینشانند که دیگر یارای حرکت ندارد، ولی درین میان هرگز از نخوردن غذا شکایت نکرده و همچنان هفته هارا آنهم در بیابانی بدون غذا سپری مینماید (۱).

ازین هم که بگذریم، بدست آوردن چوب و غیره در هنگام قبل از بشهر رفتن کیبل هوک که اطراف چاه را پوشانیده و خانه کوچکی میسازد آنهم در بیابانی، چگونه امکان پذیر خواهد بود؟

از آنجاییکه فلم ویا هنر بازتابی واقعیت است بهتر دیده میشود که در تهیه آن قدمهایی سنجیده و حسابی برداشت تا اگر نمایشگر واقعیت نباشد از واقعیت فاصله هم نگیرد. رویهمرفته هرگاه داستان کیبل هوک را بعنوان يك فانتیزی بپذیریم فلم از نگاه جملات و ترتیب صحنه بندی که با تمثیل عالی و موسیقی پرکیف آمیزش یافته است، فلمیست دلچسپ و تفریحی، که میتواند وسیله برای رفع خستگی تماشاچیان گردد.

دودمان

از آنکه در میدان نبرد برسد. سریلدور والی هرات، یکی از متحدینش را سلطان غیاث الدین با استقبالش گسیل کرد. ملک فخرالدین از مشاهده این حال غنا اختیار راز دست داده مجبور به عقب نشینی شد. اما سلطانان جسوروی را تعقیب نموده سرانجام بدست آوردند. لیکن برخلاف آنچه گمان میرفت از نهایت ادب در مقابل صم خود استفاده کرده او را گرامی داشتند و او را بر تخت سلطنت فیروز کوه جلوس داده خورشان در مقابل از نهایت ادب در مقابل صم خود استفاده کرده او را نهایت احترام استادند. ایسن حرکات را جریان داده و غرض رهایی ازین لحن زار شرمندگی، بر برادرزاده های خود در غضب شده آنها را نامزدا گفت دال بر اینکه ایشان با چنین حرکات احترام آمیز او را مورد استیزا و اهانت قرار میدهند. اما سلطانان دست رد برین انتقاد زده و بیشتر ابراز انقیاد کردند. بنابران ملک فخرالدین قهرآمیز فیروز کوه را به قصد بامیان ترک گفته و تا آخرین رمق بر برادر زاده های خود مشفق و وفادار باقی ماند.

داشته و خود را نسبت به برادرزاده هاستحق تر میدید، از کسب قدرت سلطانان مسزبور در غضب شده عجلتا با قماج والی بلخ و یلدوز والی هرات، علیه برادر زاده های خود طرح اتحاد را ریخت. و با آنها تعهد کرد که بعد از امور غور بوی تعلق گرفته و نواحی منسوب به خراسان ایشانرا باشد.

روی این منظور ملک فخرالدین سپاه مجبزی را تبعیه نموده از بامیان به عزم جنگ بابرادرزاده هاجانب غور راقصد نمود. اما قبل

یاد داشت :- همچنانیکه در گذشته از نارسایی ها و طرز کار سینما ها بعضاً یاد آور میشدیم، بی جانیست تا از تحول اخیر سینما پارک از نگاه تنظیم و نظافت که وجهی بهتر گرفته است نیز یادای بعمل آریم.

دوره خبری

سخی انتظار

غاره غری

یو واری غاړه غری را شته
شنه په خندا شه د کلو ارمانجن یمه

د مینې آغاز د زړه د آواز، د
سوز او گداز په ژبه، ادا او انداز
کیرې خو دغه باطنې پټ راز ورو
ورو د حرکاتو اشارو راز او ایمانه
واسطه ابرازېر علاو خرگندېږي.

هو، د خوږو کلماتو پیوندول
د دوو زړونو په یوځای کولو کې
ستره برخه لری خو چې واقعا د
پاک نیت او رښتیني مینې څخه
سرچینه واخلې، په هره ژبه کې
دغسې کلمات کم پیدا کېږي چې په
کامله توګه د زړه د آرزو گانو
ترجماني وکړای شي نو ځکه دغه
ستره وظیفه یعنی د مینې رازونیا
زیاتره زړونو ته پریږدي، د حرکاتو
او استعاراتو لمنه نیسي.

دغه ټولې هلې ځلې د ځوان او
بیغلي یاد دوو مخالفو جنسو نو
بیلي بیلې خواری د یوې ستړي
آرزو د ترسره کولو په خاطر دی
دالوړه آرزو (وصال) نومېږي چې
دواړه مینان سره غاړه غری شي،
د کلونو او عمرونو ارمان وپاسي
بندی ترڅ کې زړونه په پخپله یوبل
ته خپل حالات بیان کړي. ژبه او
قلم ورته سر تر پایه غوږ شي وای
وری او تری خوند واخلې.

د بیلتون سوی ډاګونه او د
فراق په لمبو سوزیدلي زړونه د
همدغو زحمتونو او ډیرو زیارونو
د گاللوڼه وروسته د مینې په راز
سړې پوهوی او دوصال قدر ورته
خرگنده وی.

دا ټولې مرحلې په حقیقت کې
یوه لویه مدرسه او د ژوند په څرنگوالي
باندې د پوهیدو لپاره یو ستر
پوهنتون ګڼل کېږي چې هیڅ شی
په له زحمته خوند نلری او انساني
سرگرداني، لالېندی حقیقت ته
درسیدو زمینه او وسیله ده، کوم شی
چې په وړیا لاس ته راځي نه قدرلری

کسی حتی د (توبی) مرحلې ته
رسیږي.

یو واری داخلي پخلا شه
نورمی توبه ده جفک به نه
دوسره کړمه

مروړه مینه چې بیرته لاس ته
راځي نودوی گټې لری، یوې دملګري
پخلا کول او بل یې دوصال له ستر
نعمت څخه بیا برخور داره کیدل
دی، د پخلا کیدو څخه وروسته مین
خپلې مینې ته داسې بلنه ورکوي
چې:

یو وار څو ماله غېږ کې رانه
چې دی پرمخ د آسمان ستوری
و شمیر مه

یو واری جګه شه خوله واکړه
زه ارمانی ستاد خلګی راغلی یمه
هغه وخت چې دوصال نوری لاری
دغمازانو یاد موزیکي له خوا وتړلې
شي نو دواړه خواوې هک حیران پاتې
شي چې څه وکړي، دوی هم په
مختلفو ذرایعو لاس پوری کوي څو
دملنګي څخه هم ډډه نکوي مثلاً وایی:

یو وار ملنګ شه پرماراشه
دملنګانو لاری چا نیولی دینه

هو، زیار او زحمت د خوندونو
معیار دی او هر څه چې په ډیر
تکلیف لاس ته راځي ډیر ښه او په
زړه پوری وی، دغاړه غری کیدو
لپاره هم څومره رېږونه چې سړي
پرځان وگالي ارزښت لری، یقین
دی چې دقوی عزم او ارادی په مقابل
کې هر څه ممکن دی، انساني ژوند
دزحمتونو سره غاړه غری دی او
همدغه هلې ځلې دمرام او هدف سره
سړې غاړه غری کوي.

بندی ډول دخپلو متو په زور او د
ولس په اتکا غواړو چې خپل هدف
چې دگران هیواد دلوړ تیا څخه
عبارت دی غاړه غری شو، هوسا او
بسیار ژوند وکړو، په همدې شکل
(توبلی گڼي پوری خدای پامان)

فکر کوي، ځوان هم دژوند نوی باب
ته له مختلفو جهاتو څخه کوي، بیانو
«د مینې» په اور لاس پوری کوي.

دوصال لومړی مرحله یوبل ته په
یو خاص نظر کتل دی، بیادریار په
لاس دپیغامونو لپړل او را لپړل
سروع، ورپسې ددیند وعدی پیل
کېږي چې بیاد ښکلولو مقام ته رسیږي
دگودر او لارو څارنوباندې چې ستړي
ستومانه شي نو د اشنا دشونډو
شریت یې دغه ستومانی لیری کوي
او ورته نوی ساه ښیي.

دکوژدی او واده څخه وروسته
دوصال خوږه دوړه یعنی دغاړې
غری کیدو وخت را رسی چې دا واقعا
دډیرو زحمتونو په زړه پوری محصول
دی او د ژوند څخه دځوند اخیستلو
مرحله.

کله چې دوستان یو ډېل نه مرور
شي او بیا په لږه بهانه سره بیرته
پخلا شي نو عجیب خوند پیدا کوي،
د مرحوم ملنګ جان پندی لوبه کېږي
چې طلا محمد او امین جان ریکارد
کړي، دغه منظره ښه ترسیمېږي
چې:

راځه چې شو غاړه په غاړه مرور
مرور لالیه! نوډ به پخلا شو

لاس دغاړې لږه پریده
ورکه مانی مرګی نژدی ده
لدینه پس؟

دستا رسی او زما غاړه، مرور...
هو د مینانو ترمنځ موقتی بیلتون
په حقیقت کې دخوږ ژوندون یوبل
اړخ دی چه کله کله دزیاتې مینې له
امله پیدا کېږي، وګوري پندی لنډی

اونه دومره اهمیت نوڅکه په آسمانه
توګه بیرته له لاسه وځي.

غاړه غری کیدل د مینې د انجام او
هدف ټکي دی یا په بل عبارت د مینې
دبریالۍ کیدو څخه وروسته د مینو
دوصال ژوند بل فصل دی چې ورته
«دامه ورکوي» دی باب ته رسمیدل
په مختلفو ځایونو کې فرق کوي
دزمانې او مکانې شرایطو تابع ګڼل
کېږي مثلاً په پخوا زمانو کې دغه
مرحله یا څو ناممکنه وه یا څو ډیره
مشکله برښیده مګر اوس تر ډیری
اندازی پوری امکان لری خو زیات
تکلیفونه غواړي.

وایی چې په ځینو اروپایي هیوادونو
کې دځوانانو مینه دسینما څخه پیل
کېږي او په هوقل کې سترګه رسیږي
مګر واقعیت ددی چې دغه مینه لنډه
او تر زیاتې اندازی پوری پې خونده
برښي.

خو په شرقی هیوادونو کې ددی
لاری مزل دومره سخت دی چې دژوند
او مرګ مساله ګڼل کېږي دلته
دواړه خواوې دځانګړو شرائطو
له مخې د مینې پرمختګ لپاره زیار
باسي، مینه یوازی په سطحی معنائو
ګوري بلکه دسړي میرانسی، وفا،
اجتماعي ګوزاری پاک نیت دپوهې
څرنگوالي، د فکري کړنلاری، دارادی
او عمل توازن او نورو مختلفو اړخونو
څخه ژوره مطالعه کېږي بیاد هغه
دوصال یا بیلتون په هکله تصمیم
نیسي.

په همدې ډول چې پیغله دخپل
داتلونکي ژوند دملګري په برخه کې

هنگی خان و واژه

سر آغاز مصالحه در

شروعده ای این موضوع را چنین تلقی کردند که گویا این امر حقوق مردم فلسطین را پامال خواهد کرد بنام مصر باید تا بت سا زد که این امر نه تنها حقوق آنها را پامال نمیکند بلکه قد می است در راه تامین حقوق آنها .

بقیه سر مقاله

مبارزه با مشکلات

زیرا بدون سنجش و عجز لا نه حرکت کردن و به پیش رفتن در حکم دو باره بر گشتن است . به همین ترتیب به سیر عادی تاریخ اهمیت زیاد قایل شدن بدین معنی است که نقشی اساسی و قطعی برای تسریع جریان تکامل نداریم .

از طرف دیگر برای آنکه مشکلات را بر طرف نموده و تمام دشواری ها را که مانع رسیدن به هدف می شود، از سر راه خود دور سازیم، وظیفه تمام مردم بخصوص روشنفکران آگاه و مترقی است که مسئولیت ها و مکلفیت های اجتماعی خود را درک نموده و دیگران را متوجه وظایف شان ، وظایف سنگین که تاریخ بدوش شان سپرده است بسازند . بادرک همین مکلفیت ها است که در هر کار و وظیفه ای احساس مسئولیت نزد همگان پیدا میشود .

برای اینکه واقعا خویشتن را ، در قبال وظایف که به ما سپرده شده مسئول بشماریم مطالعه وضع موجود و گذشته و اینکه مردم ما در چه شرایطی به سر میبرند حتمی و ضروری پنداشته میشود .

اگر تمام مردم افغانستان بایک احساس ملی و اراده مستحکم بادراری ها و مشکلات مبارزه کنند و برای رسیدن به هدف از دشواری ها نهراسند ، راه پر خم و پیچ ترقی را تند تر خواهیم پیمود و به هدف خویش زود تر نایل خواهیم آمد .

در جریان مبارزه با مشکلات و عواملی که سد راه پیشرفت می شود، حرکت آگاه و عملکرد منطقی یکی از ارکان موفقیت و پیروزی به حساب می آید . چه در روشنا یی حرکت آگاهانه است که میتوان راه درست و معقول را باز یافت و بر مشکلات فائق آمد .

مشکل ود قیق است و مسا عسی زیادی را ایجاد میکند .

موضوع حقوق فلسطینی ها در مسائل شرق میانه از مسا یل اساسی تمام این معضلات بحساب میاید اما با وجود آن در بدو امر به نمایندگی این مردم آواره و جلای وطن حق داده نشد که با حفظ حق مساوی در کنفرانس صلح شرق میانه در ژنیو شرکت کند .

اما انکشاف اخیر در این زمینه آنست که انور السادات اعلام نمود کنفرانس صلح مذکور در ژنیو به تعقیب موافقت بین سوریه و اسرائیل راجع به عقب کشیدن قوا برگزار خواهد شد و پیشنهاد کرد که فلسطینی ها در کنفرانس با حق مساوی اشتراک نمایند .

سادات در یک کنفرانس مطبوعاتی حین مسافرتش به الجزایر گفت (منجیت پر نسیب و اساس باید فلسطینی ها در کنفرانس صلح شرق میانه شرکت نمایند) .

سادات گفت : (ما آماده ایم به هر سویه ای که اردن بخواد هد د رین زمینه با آن کشور به مذاکره به پردازیم . اگر پادشاه اردن بخواد هد من خودم با وی مذاکره میکنم و اگر به سویه دیگری باشد هم حاضریم ولی در هر حال هدف این است که اردن علنا باید اعلان نماید که فلسطینی هادر کنفرانس صلح شرکت نمایند) .

طی اعلامیه که در اخیر باز دید فہمی در مسکو نشر شد مقامات شوروی طرفداری خود را از سهمگیری نمایندگان فلسطینی در کنفرانس صلح ژنیو ابراز کردند .

ازین موضوعات که بگذریم آراء عامه جهان مسلما باین عقیده اند که شرکت نماینده فلسطین درین کنفرانس حتمی است چه ایشا اند که اصلا حقوق شان را از دست داده اند و بصورت بیرحمانه مورد ظلم و بیداد گری قرار گرفته اند . و مصر فعلا مجبور است که در راه احقاق حق آنها سعی بلیغ و جدی بخرج دهد چه امضای موافقتنامه جدا سا ختن عساکر به قسم سر آغاز مصالحه بین اعراب و اسرائیل از جانب مصر شروع

چه لورمی می شود دختکندن به حال کی و هله زر کوه .

کله چه داکتر ددی بیوزلی او غریبی بنجی داناری او بدحال ولید نو سمدستی یی خیل بکس را واخست اودیه یو سره په موتر کبشی کینیناسیت اومخ دهغی پر کورروان شو . وروسته ترخو دقبقو دجمال اکاپکور ورتوت . کله جه اطاق ته داخل شو ، ناخایی سترگی بریوی نجلی مینلی چه به تور پورنی کبشی یی خان پیچلی او اوچده غزیدلی ده ، داکتر هنگی نژدی کبزی . کله چه یی تور پورنی دمنخ خه لیری کوی نابیره یی سترگی پر پوری بنکلی اوخیالوری پیغلی مینلی چه په درانه خوب ریده ده واقعا چه به دهغخت کبشی دخوانمرگی پیروزی شیکلا نور هم زیاده شوی وه . لرو شونوانو او گیلایی خیری یی دیوه غمجنی سرگشت حال تمیلاوه . دژنی تور خالی یی نورهم دهغی شپاست اضافه کوی وه . په هرحال داکتر نیه ترا ورته متوجه شو ، ناخایه یی دهغی په پزه او وشونوانو پر مخ تکت سره شیان ولیدل اودا ورته خرگنده شوه چه معنی زهر خوولی دی او دوخته می شوی ده . وروسته ترهغه یی سر راپورته کي اویه یوه ارزانه آوازی ویل :
- مورگی دادی خه کبزی ؟
داکتر صاحب دایم لور ده خنکه مریضی یی خوه ؟
- مورگی ! داخو زمونی تر راتسک دمنه وفات شوی ده .
- خه وایی داکتر صاحب !
بدی وخت کبشی به یو او جمال اکا دخیلی لور پر شاوخوا را خرخی ، زاهی ، ناری وهی

دده صحنی په لیدلو سره داکتر په پیروغم اریشتانی دده غای خه وژی . وروسته تر خوددقبقو ددغی کبشی احوال پوولو گاونویانوته ورسیدی ، خو لیکن هیچانه نهوه معلومه چه پیروزی خه زهر خوولی دی اوخله یی خان وژی دی ؟
دغه بله ورخ سهار دخوانمرگی پیروزی معصوم اوناژنین بشت غسل ورکي شوه دخیرات کفن یی په وافقوست . په کفن کی یی معصومی چیری خه دایوینشی له ورایه شکاری .
ژولی می شوم ؟ زما دمرگ علت خاورا طار خورکی او مظلوم خوک دی ؟
لنډه داچه دخیالوری پیروزی جنازه دخیلو تولو هیلو او آرزوگانو سره یوخای دهدیری په لور روانه شوه ، وروسته ترخو دقبقو دخیالوری او ناکامی پیروزی سپین بدنه تورو خاورو کبشی کینینودل شو .
بلی ، هو ، داپیشه منځ ته راغله ، پیروزی می شوه خو ترپایه پوری هیچا ددی پینشی اسلی علت شان نه معلوم نکي . خو بیاهم وروسته له خه منی خه یو باشعور دخیلی پیداشو اودانریخ او ژوندی حقیقت یی بیان کس او خنکوت یی ویووهول ، چه پیروزی ولی می شوه اوچا می کړه ، داغه پوینشی دی چه دیوه اجتماعی شعور او درد لاکه ژبه اوامات قدم په واسطه دخلکو غورو ته رسیری .
پای

بقیه صفحه ۹

زندگی سردی در دل خالی

روح او همیشه شان و خشتو د است زیرا که همیشه از وی قدر و تو صیف میشو دوبر اهل تحقیق در از منه ما بعد لازم نیست که در تنون اوراق و اسناد رجوع کنند که استاد بر شان در کدام سال وفات یافته است و همینکه (عبدا لفقور) گفتند سال فوتش بحساب بسته قبری که تاریخ اساسی عالم اسلام است نمایان می گردودهمیده میشو د که در سال ۱۳۹۳ ق فوت شده است زیرا که از (۱۷) چها دی الاخر تا (۲۲) دیحجه الحرام سال مذکور مصادف به شهر اول دوره جمهر ریتو مطابق بهخواتم عمر استا دبرشنا است و من الله التوفیق

خوانمرگی پیروزی هم دژوند اومرگ ترمنځ خیل دخور ژوند حساس شیبی یو په بل پسی تیرولی ، کله به یی ژوند خویش کی او دهغه سره به یی په مینته خوله خدا وکړه ، لاکي کله به یی دژوند دسر گردانی او رسوایی خه لغرت پیدا شو دمرگ ولورته به یی میل ینکاره شوه لنډه داچه پیروزی باندی دمرگ خبی بریالی شوی اوغه دزهر و پیاله یی په سر پورته کړه ، سترگی یی یی کوی اوغه یی وچیل ، کله چه یی زهر ټول وچیل نودخان سره یی په یوه ارزانه آواز دارنگه ویل :
ریشتم . دژوند او مرگ ، خواری او بهایی ، پت او یی تنگی تر منځ خو دققی دمنه شته . انسان نه پوهیږی چه دهلیاره پیدا شوی یم او خله مرم واقعا چه ددی پوینشو حل اوجواب ډیر مشکل کار دی خو لاکس زما په عقیده دپستی او یی تنگی تر ژوند مرگ لوی نعمت دی . نو خنکه ما هم دمرگ لپاره غوره کړه ، لاکن طام او خدای ناکرسه خلک دی خدای په خپله سزا ورسوی .

وروسته ترخو دقبقو دپیروزی حال بدشو زهری په ټول بدن کبشی تیت شول اوده خیل اطاق کبشی یی په نارو او غالمعال لاس پوری کي . کله به یی ژول ، کله به یی خندل اوکله به یی بیا تر شیا نسته او کمکی خواه دوپراوغم ناری ونلی اوتر مازدیگره پوری یی په دغه وضعیت دژوند خوچی شیبی یو په بل پسی تیرولی

کله چه نوی ماز دیگر شو ، نوموړی د گاونډی دکور دچوپي خه فارغه شوی وه او مع دکور پر خوا را روانه وه کله چه کورته راتول ، ناږه یی سترگی پرخیل نازولی او لران لورکی وینبشی چه داطاق په منځ کبشی لپ لپ لکه مار وهلی داسی ناوپیږی ، دسترگو دتور په خای یی سپین راغلی دی ، په خه نا پوهیږی دختکندن خوولی پر دامانی دی ، حال یی ډیر بدو ، مورچه یی دکران لور داحال دژندی خه ولید ، نوچ یی پری وکي .
- لوری ، خه درته پیښه شویده ، ولی داسی لپ پر لپ ادی ، کوم غای دی درد کوی ؟
اوسوس چه دخنکی خه آواز پورته کیدی

چولانک دمعصومی او خوانمرگی پیروزی د خونی خه پرغ و ووت بلکه درد ورویی خان دمرگ په منگو کبشی ورکاوه اودخوژوند سره یی دتل لپاره دجلا والی زمزمه ویل مورچه یی داور دا حال دکوت نو په وارخطایی او نارو یی دوباره پر پیروزی پرغ وکي .
- لوری ! پیروزی جانی ، ولی خیری نه کوی ، خه دورپیښه ده ، ای خدایه ، مینا قربان شم داخه دبد بختی او در بدی ژوند دی تراکړی دی .

په یو لا په دغه راز خبرو لکیاوه چه ددیاندی خه جمال آکا اتان ته را نوت ، کله چه یی دخیلی میرمنی غالمعال او ناری واوریدی نو ورته وی ویل .

- ولی ، ولی ، خیری ، خه پیښه ده ؟
په پیروزی خوښه نه دی شوی ؟
- هغه ده ، ورته وگوره ، چه لپ یی لپ ادی خرخه ناری چه پری وهه ، پرغ نه کوی بدنه یی بلخ یخ دی دسترگو توری تلقی دی .
- زړکوه ، زړکوه ، په یوه داکتر پسی ولاړه شه چه دپیروزی حال ډیر خراب دی .
دادی ژبه په داکتر پسی شم ، ته ورته کښینه چه خان غور نکړی .

په یو پداسی حال کبشی چه دسترگو خه یی دپیوزلی او شم اوشکی را روانی وی اودیوی ابوی وضعیت یی درلود .
په ډیر چتکتیا سره مخ داکتر پر خواروانه شول . پر لیاری به یی کله ژول اوکله به یی لوی لوی ناری وهل

را روپانو چه به دهغی داحال کوت حیران نه پاته وه .
خینو به دلپولی خیال پر کاوه ، خینو به دل چه شعور پیښه ده .
په یوه دغه نارو اوژا دداکتر کتنخی ته ورپیدل او سمدستی دداکتر وخواه ووزغله اویه ډیر وارخطایی ورته ویل :
هله داکتر صاحب د خدا روی می دروپیږی

شعور زن

استخدامت درین بانک می گذرد و وظیفه سراف دوم را بتو واگذار شده اند. درین مدت فکر می کنم هیچگاه بفکر حمل اسلحه نیفتاده بودی. پسر حال امروز صبح، در یک صبح تاریخی که شخصی برای نخستین بار نقشه دستبرد زدن به بانک را کشیده می خواهد به آن عمل کند، در همین روز تو تصمیم می گیری یک تفنگچه پر از مرمی را با خود بر داری و با خود به محل کارت ببری چرا آنچه انگیزه ی تو را به این کار واداشت دالی به آهستگی سرش را از روی دستهای که بهم گره زده بود، بلند کرد برای یک لحظه آن نگاه های ما بهم تلاقی نمود و من یک بار دیگر در نگاه او خصوصیت یک ماده پلنگ وحشی را احساس نمودم.

دالی به آرامی در جوابم گفت: «هر طوری میخواهی تعبیرش کن رئیس و بهتراست به آن شعور زنانه نام بگذاری...» او بهر حال از حرفش نگذشت و به شعور زنانه با اصرار محکم چسبید البته علیه آن نمیشد کاری انجام داد. مو ضوع خاتمه یافته بود و من او را به منزلش باز گشتا ندیدم. اگر چهار روز بعد از آن واقعه مکتوب واستگتن بمن نمی رسید، بدون شک ماجرای سرقت بانک در همان شب خاتمه یافته و دوسیه آن حفظ می گردید:

من پاکت نسبت به دراز را در دفتر خود باز کرده متن آنرا مرور کردم. موی براندامم راست شد. هما نظور یک قبلا حدس زده بودم. جرال شتاینر نام اصلی مقتول نبود. درحقیقت نام اوستا نتون سی استنفورد بود. اف بی آی به اثر چند واقعه دیگر در تعقیبش بود بدترین فعالیتهای او، سرقت بانک



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تېلفون : ۲۶۸۴۹

کور تېلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

د پښتو د انکشاف او تقوی آمریت

د گران هیواد ملی افتخار اتوو معنوی هستیود ژوندی ساتلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی مانولو اود دوی دعلمی دخیری د دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته کتاب پلو رنځیو ته دخرخلاو دپاره ورسپارلی دی .

۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف دښاغلی عارض ژباړه .

۲- په کابل کبسی دافغانی سترپوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن(دداخلی او خارجی پوهانو د مقالو اوددوی د پیغا مونو او وروستی پریکړی یوه مجموعه) .

۳- ابدلی توره د ښاغلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا د فتوحاتو په باب یوتاریخی ناول) .

۴- دملگرو ملتو منشور چه دملگرو ملتو دټولو خانگو اود هغوی دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی په کبسی شویده .

پورتنی گټور کتابونه تاسو په مناسبه بیه دابن سینا کتاب پلورنځی څخه لاسته راوړلی شی .

(۲۳) ۱-۵

معرفی شتاینر گذارسته بودند! اما اواز کجا می توانست به هویت اصلی شتاینر پی ببرد؟ از کجا دالی می خواست نام اصلی او را بشناسد؟ و شتا ینر که حاضر نمی شد نام اصلی خود را به او بگوید و از روی یاد داشت و سکیج خیالی پولیس برای دالی شناخت او مشکل بود. اگر روی سکیج و یاد داشت متحد المال پولیس شناخت هویت اصلی شتاینر میسر می بود من باید زودتر و در همان نگاه اول می شناختم.

شانه هایم را تکان داده، یادداشت متحد المال پولیس را دو باره از دوسیه بیرون آوردم. یک بار دیگر دقیقاً به آن فکر انداختم تا اگر مطلبی از آن دستگیر می شود که به قضایا روشنی افکند...

دفعه جواب واضح و یگانه بی به اکثر سوالات خودم یافتم اما نی! چقدر پوچ و بی مفهوم! مکتوب متحد المال را با خشم فراوان در میان انگشتانم فشرده، در با طله دانی انداختم.

خنده های دالی هنوز هم صمیمانه و گرم است. مثل همیشه با محبت و صفا بروی همه لبخند می زند و او هنوز هم با هر کسی رو برو می شود کلمات دوستانه ی بر زبان می آورد. او مثل سابق قابل احترام و قابل دوست داشتن برای تمام اهالی هیل گرست می باشد من عصر چندین روز یک شنبه را با فرزندان او سپری کرده ام. کودکان بسیار جذاب هستند و گذشته از آن...

آخ بلی، علاوه - موضوع گشته شدن سارق بانک به دست دالی مراحل نهایی خود را طی کرده و حفظ شده است. موضوع عینا همان طور در دوسیه گنجانیده شد که دالی گفته بود: «شعور زنانه» اما صرف یک امکان وجود داشت که بدون زنانه هم هویت اصلی جرا لد شتاینر را شناخت آن علامه فارقه بسیار روشن و مخصوص استنفورد الیای شتاینر بود و آن چیزی بود که از جنگ با خود به خانه ارمغان آورده بود. در آنزمان یکی از افراد دشمن با بر چه زخمی به سرین طرف چپ او وارد آورد و مرد.

و من میدانم چنانکه شما می دانید، و هما اکنون که ما همه اها لی هیل گرست متوجه آن شده ایم، که دالی به سادگی از آن گروه نیست. ناممکن است... ختم

مثل ما مکا تیب تعقیب جنا ینتکاران را از طرف پولیس در یافت میداشت دالی از طرف شام بهفت منتظم رستوران دروایت شیت کار میکرد. مسافری که شب را در هتل میگذراندند عموماً نان شانرا در رستوران می خوردند. شاید دالی دلچسپی فراوان به همین گونه اطلاعی های پولیس پیدا کرده و میدانسته که اشخاص تحت تعقیب پولیس

ناچارند نام و آدرس اصلی شانرا تغییر داده اسم مستعار و آدرس دروغی برای خود انتخاب کنند؟

شاید دالی اطلاعی هایی را که باچوایز همراه بود بدالچسبی بیشتر تعقیب می کرده است؟

ستینفورد با اسم مستعار شتاینر به رستوران آمده و با دالی گرم گرفته است.

دالی هم تحت تاثیر او رفته است مخصوصاً

که جرا لد شتا ینر به وی تقاضای ازدواج کرده و این تقاضا برای اغفال دالی موثر بوده است. شتا ینر بهر حال خوب میدانسته که ازین سلاح چگونه برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده کند. صرف در لحظات اخیر و کمی پیش از اینکه شتا ینر اقدام به دزدی بانک

کند، دالی متوجه حقیقت شده و به نقشه های شتا ینر پی برده است. دالی در لحظه اخیر به هویت او پی برده متوجه شده که شتاینر او را در تاریکی گذاشته و خواسته از وجودش سوء استفاده کند. در طول همین مدت شتاینر مثل سایه در تعقیب دالی بود. و می دیده که او در بانک چه می کند چه وقت و به چه ترتیب وارد بانک میشود. اما دالی با شعور زنانه خود متوجه سوء نیت شتاینر شده و یک باره خشم این ماده پلنگ بیدار گردیده است و با یک جست...

نی سنی به این نتیجه گیری قناعت نکرده زیرا اگر چنین می بود و دالی به هویت شتا ینر پی می برد، بدون شک نزد من مراجعه می کرد و سعی می نمود دلایل و اثباتی ارائه داد. طالب در یافت جایزه شود که برای

اختطاف آدم کشی ها بود. او خدمت عسکری را بسر رسا نیده بود و نشان انگشتش در دفتر پولیس وجود داشت در کوریا زخمی شده بود در جایی زخم بر داشت که تصور میشد در همان لحظه و به چشمها و صورت شخصی مقابل خود ندیده بود. پس از رهایی از زندان، موضوع نشان انگشت او مجدداً در یک قضیه سرقت در یک حادثه دزدی با یک اختطاف یک طفل مطرح گردید. او مبلغ معتناپی پول در عوض آزاد ساختن طفل اختطاف کرده بدست آورد و سه روز پس از آن طفل پیدا شد اما مرده اش را یافتند. متأسفانه او قاتل تصویری در دست نبود یک تصویر کوچک سنتون ستینفورد در هیچ یک البوم جانتکا ران وجود نداشت. بنابراین این یک طرح خیالی از قیافه او را به اساس توضیحات یک مامور پولیس و شهود حاضر تهیه گردید شد شباهت بین تصویر خیالی و قیافه جنا ینتکار متأسفانه زیاد نبود و لهذا من هم نتوانستم از میان دوسیه های موجود در دفتر خود هم نیافتم که باجرال ستاینر شبیه باشد. به این ترتیب تصویر تهیه شده خیالی با قیافه ستاینر بقدر کافی شبیه نبود.

پشت میز تحریر نشسته، دستی بمو هایم کشیدم و با ناخن الا شام را خار یدم، در زیر تصویر خیالی ستینفورد نوشته بودند: برای کسیکه ستینفورد را دستگیر کرد مبلغ ده هزار دالر جایزه داده می شود. والدین کودک این جایز را برای گرفتاری قاتل فرزند شان تعیین کرده بودند تا تعقیب و گرفتاری جنا ینتکار را تسریع بیشتری بخشد باشند. و اکنون باید دالی این جایزه را می برد داشت.

این موضوع باعث خوشحالی فراوان من شد زیرا اگر کسی پیدا میشد که به صورت صحیح از آن استفاده می کرد، دالی از ناحیه هیل گرست بود. سر انجام یکبار هم که شده فور تو تا از خود لیافت نشان داده و تصور می رفت که شانس و سعادت به او روی آورده باشد. و چه اتفاق - سعادتمندانه ای که در همان روز صبح دالی تفنگچه را با خود به بانک آورده بود.

یک لحظه! تفنگچه این موضوع را فراموش کرده بودم! من با توضیح دالی قناعت کرده بودم که بر حسب تقاضا دفعه بعد و بر سبیل اتفاق و شعور زنانه این کار را کرده است. دالی به کلمه شعور زنانه اتکا کرده نی، اینقدر شعور نباید در یک زن یکبارہ تبارز کند. دالی باید لامحال قبلاً یک مقدار میدانسته و متوجه کدام نقطه ضعیفی شده بود که نمی خواست در دوسیه او از آن ذکری بهمین آید، به این صورت او یک چیز را از من کتمان میکرد و یک مطالب را از من مخفی میداشت. اما این راز چه بوده؟

با وصف آنکه تمام هوش و حواسم را بکار انداختم و بدم تا علییه او دلیلی پتراشم عقل من اجازه نمیداد که از او سوالات تاراجت کنند می بعمل آوردم.

شاید دالی میدانست که جرال شتا ینر در حقیقت سنتون سی ستینفورد نام داشت و مردی بوده که تحت تعقیب پولیس می باشد آیا دالی میدانسته که برای دستگیری جنا ینتکار جایزه تعیین شده است؟ آیا دالی متوجه شده بود که او صبح همان روز یا روز بعد آن میخواسته به بانک دستبرد بزند؟

افکار من در اطراف این سوالات دود می زد. دالی بعد از چاشت بین ساعت دو تا به چهار وظیفه مامور پستخا نه را که در غرقه پست می نشست انجام میداد، غرقه پست هم

مود و فیشن



از بهترین مودهاییکه برای شما انتخاب کرده ایم

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library